

دوفصلنامه علمی - تخصصی کارنامه تاریخ
سال هشتم، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

کارنامه تاریخ

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول:

محمدجواد محسنی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

سر دبیر:

امین داودی

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

هیات تحریریه:

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد دانشگاه شهید بهشتی
دکتر غلامحسین زرگری نژاد، استاد دانشگاه تهران
دکتر تورج دریایی، استاد دانشگاه کالیفرنیا، ارواین
دکتر کریم سلیمانی دهکردی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر قباد منصوربخت، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر زهیر صیامیان گرجی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر آرزو رسولی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمد حاجی تقی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی

تحت نظر مشاور علمی انجمن:

دکتر احسان افکنده استادیار دانشگاه شهید بهشتی

مدیر داخلی:

صادق صحنی دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه خوارزمی

مدیر اجرایی:

حانیه قزوینی دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

طراح جلد و صفحه‌آرا: محمدجواد محسنی



آدرس: تهران، ولنجک، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، انجمن

علمی دانشجویی تاریخ

پست الکترونیکی: karnamehtarikh@gmail.com

ضوابط پذیرش مقاله:

- مقاله در نشریات دیگر منتشر نشده باشد.
- موضوع مقاله درباره مسائل تاریخی و حوزه‌های مرتبط با آن باشد.
- هیات تحریریه با لحاظ ضوابط علمی در پذیرش، اصلاح و رد مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه شده در صورت دارا بودن موضوعی نو در حوزه پژوهش‌های تاریخی پذیرفته می‌شوند، البته لازم است متن زبان اصلی مقاله با مشخصات دقیق به پیوست ترجمه ارسال شود.
- مسئولیت مطالب مندرج در مقالات بر عهده نویسنده است.

راهنمای نگارش مقالات:

۱. مقاله باید براساس ساختار ذیل سامان داده شود:
الف: عنوان: عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، مرتبه علمی، دانشگاه وابسته (فارسی و انگلیسی)
ب: چکیده: مساله، روش، یافته‌های اساسی، واژگان کلیدی (فارسی و انگلیسی)
ج: مقدمه: طرح مسئله‌ی پژوهش، پیشینه موضوع، شیوه تحقیق
د: متن
ه: نتیجه‌گیری
و: کتابنامه
۲. مقاله با قلم B Mitra ۱۳٫۵ برای متن و ۱۰ برای زیرنویس‌ها حداکثر در ۲۵ صفحه تنظیم شود و در دو فرمت Word (2007/2003) و Pdf همراه با مشخصات نویسنده و راههای تماس با وی (تلفن و آدرس ایمیل) به پست الکترونیکی مجله karnamehtarikh@gmail.com ارسال شود.
۳. چنانچه بایستی در مقاله تصویرهایی به صورت عکس، سند و نقشه چاپ شود، بایستی در فرمت الکترونیکی JPG با وضوح ۳۰۰ dpi و حجم کمتر از ۵۰۰ Kb در فایلی پیوست با متن مقاله همراه با کپی و توضیح درباره جای تصویر در مقاله، شرح و مآخذ تصویر ارسال شوند.
۴. سرنام‌ها و نشانه‌ها: ج = جلد؛ چ = چاپ؛ س = سال؛ ق = هجری قمری؛ ش = هجری شمسی؛ م = میلادی؛ ص = صفحه یا صفحه‌ها.
۵. معادل لاتین مفاهیم و اصطلاحات علمی و اسامی خارجی در پاورقی قید شود.
۶. در تنظیم ارجاع‌ها و کتابنامه از شیوه‌ی «زیرنویس کتابنامه‌ی شیکاگو» استفاده شود و ارجاعات و یادداشت‌ها در کل مقاله به صورت شماره‌های مسلسل (automatic) تنظیم شوند.
۷. در نخستین ارجاع به یک اثر، مشخصات کامل آن آورده شود و در ارجاعات بعدی بدون فاصله از (همان، ص.) و با فاصله از (نام خانوادگی، ص.) و (نام خانوادگی، عنوان اثر، ص.) استفاده شود و کتابنامه به صورت الفبایی بر اساس نام خانوادگی نویسنده تنظیم گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ، ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.
- از جدول زیر به عنوان الگو برای شیوه‌ی ارجاعات کامل و کتابنامه استفاده شود.

نوع سند	زیرنویس یا شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتابنامه
کتاب با ۱ نویسنده با ارجاع به صفحه	۱. ابراهیم پورداود، یادداشت‌های گائها (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۱۲۹.	پورداود، ابراهیم. یادداشت‌های گائها. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۵۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده با ارجاع به صفحه	۲. حسن پیرنیا، عباس اقبال، تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، چاپ هشتم (تهران: خیام، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۵-۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، چاپ هشتم. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب بیش از سه نویسنده با ارجاع به صفحه	۳. محمود حیدری آقایی و دیگران، تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶)، ص ۱۸-۳۴.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب نوشته مؤسسه یا گروهی از نویسندگان تحت نام مؤسسه	۴. مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲، ترجمه مهدی افشاری (تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۷۰.	مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲. ترجمه مهدی افشاری. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
کتاب با نام ویراستار	۵. موريس دوما (ویراستار)، تاریخ صنعت و اختراع، ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۵، ۴۴ و ۵۶.	دوما، موريس (ویراستار). تاریخ صنعت و اختراع. ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ مصحح / گزارنده/ به کوشش و...	۶. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (تهران: نشر علم، ۱۳۸۴)، ص ۱۱۷.	خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
کتاب بدون نام نویسنده، با نام مصحح	۷. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار (تهران: زوار، ۱۳۱۴)، ص ۱۱.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در دایره‌المعارف	۸. احمد تفضلی، «آتشکده»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجله	۹. حبیب یغمایی، «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، مجله یغما، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۷)، ص ۳۵.	یغمایی، حبیب. «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری». مجله یغما، س ۱، ش ۱، ۱۳۲۷، ص ۳۷-۳۰.
مقاله در مجموعه کتاب با ناظر یا ویراستار	۱۰. هربرت بوسه، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۵۷.	بوسه، هربرت. «ایران در عصر آل بویه». تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۱۷-۲۶۲.
مقاله در مجموعه مقالات	۱۱. محمد علی جمال‌زاده، «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰)، ص ۱۲۳.	جمال‌زاده، محمد علی. «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری». یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، ص ۱۲۶-۱۲۰.
مقاله در روزنامه با نام نویسنده	۱۲. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، «در پای ارگ بم»، روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۲۵۶ (۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲)، ص ۲.	باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. «در پای ارگ بم». روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۲۵۶، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲، ص ۱-۳.
مقاله در روزنامه بدون نام نویسنده	۱۳. «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ هنر و تمدن ایران در ترکیه»، روزنامه اطلاعات، ش ۲۴۵۸۰ (چهارشنبه ۸ مهر ۱۳۸۸)، ص ۶.	روزنامه اطلاعات، «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ هنر و تمدن ایران در ترکیه». چهارشنبه، ۸ مهر ۱۳۸۸، شماره ۲۴۵۸۰.
پایان‌نامه:	۱۴. عبدالحمین زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴، ص ۳۵.	زرین کوب، عبدالحمین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتابنامه
سند	۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۴، کارت ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارت ۳، پوشه ۲، سند ۱۵.
ارجاع به مدخل فرهنگ‌نامه‌ها	۱۶. محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵)، مدخل «تاریخ».	برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵.
مأخذ اینترنتی بدون نام نویسنده	17. "Department of History, Shahid Beheshti University" http://www.lah.sbu.ac.ir/Default.aspx?tabid=1590 (accessed: Feb 7, 2010)	"Department of History, Shahid Beheshti University" http://www.lah.sbu.ac.ir/Default.aspx?tabid=1590 (accessed Feb 7, 2010)
مأخذ اینترنتی با نام نویسنده	18. C. E. Bosworth "The Tāhirids and Persian Literature," http://www.jstor.org/stable/4299615 accessed: 31/08/2009.	Bosworth, C. E. "The Tāhirids and Persian Literature," http://www.jstor.org/stable/4299615 accessed: 31/08/2009.

فهرست

- ۱ **کارکرد آئینی-سنتی شکار در آئین هخامنشیان**
روح‌اله عالی‌پور، ابراهیم شاهپری بنشتی
- ۲۳ **ایدئولوژی سیاسی ساسانیان**
نویسنده: محمد رحیم شایگان / مترجم: ستایش دامن‌افشان
- ۳۹ **سیر تحول افسانه‌ی صلاح‌الدین ایوبی در غرب**
نویسنده: کارول هیلنبرند / مترجم: ایمان فخری جوشانی
- ۶۱ **عملکرد و نقش سپهسالار در سلسله مراتب نظامی غزنویان**
آذین ذوقی زاده

کارکرد آئینی-سنتی شکار در آئین هخامنشیان

روح‌اله عالی‌پور^۱، ابراهیم شاهپوری بنشتی^۲

چکیده:

در این پژوهش، پژوهندگان به؛ واکاوی مقوله شکار در عصر هخامنشی و کارکردهای آن در آیین شاهنشاهی هخامنشی پرداخته و در این مسیر با غور و تتبع در منابع تاریخ‌نگارانه، متون تاریخی، تحقیقات و مطالعات پژوهش‌گران معاصر، سعی نموده در پی پاسخ‌گویی به پرسش اصلی پژوهش برآیند که: شکار در آئین هخامنشیان چه جایگاه و کارکردی داشته است؟ یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که شکار در آیین هخامنشیان جایگاه والایی داشته و بازه کارکردی آن بسیار گسترده بوده به نحوی که می‌توان گفت: یکی از فرایندهای جاری بسیار مهم این دوران محسوب شده و نقش ایدئولوژیک، معیشتی، هنجار‌گرایانه، هویت‌بخش، استراتژیک و اجتماعی داشته است؛ پژوهش حاضر؛ شکار شاهانه، نقش آیینی آن در این دوران، ابزارهای مورد استفاده در شکار، نقش توده مردم در اجرای آن و مصارف شکار را، مورد واکاوی و بازجست قرار داده است.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، کوروش دوم، شکار، استراتژی، تاکتیک، فرهنگ.

۱. پژوهش‌گر تاریخ (نویسنده مسئول): rohalahalipoor@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهیدچمران اهواز؛ Ebrahimshahpoori972@gmail.com

Ritual-traditional function of hunting in Achaemenid religion

Abstract

In this research, researchers to; Analyzing the category of hunting in the Achaemenid era and its functions in the Achaemenid imperial religion, and in this way, by considering the historiographical sources, historical texts, researches and studies of contemporary researchers, they have tried to answer the main question of the research: hunting in the religion. What position and function did the Achaemenians have?

The findings of this research indicate that hunting had a high place in the Achaemenid religion and its functional range was very wide, so that it can be said that it is considered one of the most important current processes of this era and had an ideological, subsistence, normative, identity-giving, strategic and social role. Is; current study; Royal hunting, its ritual role in this era, the tools used in hunting, the role of the mass of people in its implementation, and the costs of hunting, have been analyzed and researched.

Keywords: Achaemenians, Cyrus II, hunting, strategy, tactics, culture

درآمد

در سرزمین ایران، فرهنگ، آئین‌ها و سنن جایگاه ویژه‌ای دارند و در طول تاریخ کهن این مرز و بوم مجموعه این رسوم و سنت‌ها دست‌مایه تحولات و رویدادهای بسیاری بوده‌اند. در دوران هخامنشی که دو سده به درازا کشید ساختار و سازمان اجتماعی جامعه شکلی دگرگون از فضای پس از خود داشت، به باور بسیاری از پژوهندگان جزء اعصار طلایی تاریخ محسوب می‌شود. در مورد فرایندهای مربوط به این دوران سخن‌پراکنی و قلم‌فرسایی‌هایی بسیاری انجام شده است؛ اما به نظر می‌رسد؛ حق مطلب به‌خوبی ادا نشده است. پیش از پرداختن به جایگاه شکار در نزد شاهنشاهان هخامنشی باید فرایند شکار و شکارگری را در متون پیشا تاریخی حماسی و اسطوره‌ای جستجو کرد؛ چراکه به هنگام پرداختن به اسطوره‌ها و حماسه‌های یک ملت است که تاریخ آن ملت شکل می‌گیرد.^۳

بنا بر روایت فردوسی؛ هوشنگ پادشاه اساطیری ایران حیوانات اهلی را از حیوانات نخجیری مانند: گوزن و گورخر جدا ساخت و بدین‌سان بن‌مایه‌اش شکارگری را پدیدار ساخت^۴ و در ادامه این سنت تهمورث، فرزند هوشنگ آداب و سنن شکارگری را به مردمان آموخت^۵، و از ددان رمنده یوز و سیاه‌گوش را و از پرندگان و تیزچنگ باز و شاهین را او رام کرد و شیوه تربیت آنان را برای شکار او به مردمان آموخت. در این فقره دیده شد که؛ پادشاهان اساطیری ایران شکار را به‌مثابه یک فرایند اجتماعی و جهت خوراک مردمان و رعایا می‌دانستند و شروع فرایند شکار حیوانات، جهت تهیه خوراک و تغذیه بوده است. در این مرحله که ریشه در باورهای ابتدایی بشری داشت و هنوز مدنیت و شهرنشینی جایگاه خود را در تاریخ بشر پیدا نکرده بود، شکار می‌توانست به‌عنوان یک عامل کلیدی جهت بقای انسان مورد استفاده قرار گیرد. با گذر از اسطوره‌ها و ورود به عصر حماسی شاهنامه، جایگاه شکار از خوراک خوب و خوالیگری تغییر می‌کند و شکار جنبه تفریحی و تفننی خود می‌گیرد که؛ نمود عینی و بارز آن در این مرحله شکار «زال زر» فرمان‌روای نیمروز است که وی به هنگام

۳. جلال ستاری، اسطوره در جهان امروز، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶)، صص ۷-۶.

۴. احسان یارشاطر، برگزیده داستان‌های شاهنامه، (تهران: انتشارات ارمغان، ۱۳۹۷)، چاپ دوم، ص ۱۲.

۵. همان، ص ۱۳.

شادی و بزم آهنگ شکار می‌کند. تغییر دیگری که در این مرحله در روند شکارگری اتفاق می‌افتد، گروهی آن است، در این مرحله؛ شکار از یک فرایند فردی تبدیل به یک فرایند اجتماعی می‌شود.

بنا بر متن شاهنامه: زال به همراه گروهی از سپاهیان و دلیران رو به سوی هامون و دشت جهت شکار می‌نهد^۶ در این برهه شکار به‌مثابه بخشی از آیین بزم و شادکامی ایرانیان شمرده می‌شود و بارها دیده شده؛ پهلوانان در رکاب شاهانی مانند: «کیکاووس» و «کیقباد»، به شکار پرداخته‌اند. در این شکارها؛ شاه به‌عنوان فرمانده و راهبر شکار محسوب شده است و با فرمانده و راهبری ک شکار را مدیریت می‌کند.^۷

در عصر حماسی شاهنامه، نگاه به شکار با عصر شاهان اسطوره‌ای تفاوت‌های چندی دارد که؛ در عصر حماسی، شاه در میان شاهزادگان و دلیران و به‌صورت جمعی تمرین جنگی و آموزش دلیری و دلاوری را به بزرگان و جوانان می‌آموزد و روایت دومی را که می‌گوید: «جوامع هندواروپایی را که دائماً در حال حرکت و کوچ بودند»، را باز می‌نمایاند.^۸ جوامع «هندواروپایی کوچنده» که؛ جامعه هند و ایرانی و به‌تبع آن، ایرانیان عصر پیشا تاریخی (که در شاهنامه در قالب اسطوره‌ای بازتاب پیدا کرده‌اند)، عادات و رسوم داشتند که شکارگری می‌تواند؛ به‌مثابه یکی از این آداب و سنن برجسته آنان برشمرده شود.

در دوره شاهنشاهی هخامنشی، شکار و شکارگری یک ویژگی بنیادین و عاملی مهم در فرایندهای اجتماعی محسوب می‌شد و کارکردهای زیادی در جامعه داشت که هر کدام آنها به‌خودی‌خود می‌تواند، مورد بازخوانی قرار گیرد و جایگاه شکارگری بیش از پیش شناخته شود.

در «رہیافت هخامنشی»، شکار و شکارگری جایگاهی متفاوت یافته و تبدیل به یک ابزار مهم جهت نیل به خواسته‌های سیاسی و ایدئولوژیک شاهنشاهان هخامنشی شده، به‌نحوی که؛ آنان برای نمایش قدرت، نیرومندی و در تبلیغات خود از شکار استفاده می‌کردند.

۶. یارشاطر، ص ۸۵.

۷. علیقلی اعتماد مقدم، شاه و مردم بر بنیاد شاهنامه فردوسی، (تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸)، ص ۱۸.

۸. اسطوره حماسه در اندیشه زرژدومیژیل، مترجم جلال ستاری، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۱۸.

جایگاه شکار نزد شاهنشاهان هخامنشی

برای پرداختن به جایگاه شکار در نزد شاهنشاهان هخامنشی و درباریان نگاه به مدارک باستان‌شناختی، مهرها، کتیبه‌ها، سکه‌ها و دیگر آثار باقی‌مانده در کنار متون تاریخی ضروری می‌نماید. مدارک و شواهد مذکور، نقش و کارکرد شکار را در این دوره _باتوجه به جایگاه بلند آن نزد شاهنشاهان هخامنشی_ به تصویر می‌کشد. جایگاه شکار نزد شاهنشاهان هخامنشی، با تلاش‌های ستیپنده‌ی کوروش دوم در سده پنجم پیش از میلاد شکل گرفت. کوروش بنیادگذار و رهبر مقتدر پارسیان این سلسله را پایه‌ریزی کرد و سایر شاهنشاهان هخامنشی نظیر داریوش اول و اردشیر اول هخامنشی در تثبیت دستاوردهای وی کوشیدند.

این سلسله از ابتدای شکل‌گیری خود که وارث امپراتوری‌های ماد، بابل، آشور، لیدی و سایر حکومت‌های جهان باستان بود، سنن و آیین‌های زیادی را از آن‌ها به ارث برد؛ اما در واقع بیشتر سال‌های ابتدایی آن تحت‌تأثیر امپراطوری ماد قرار داشت؛ چراکه کوروش دوم حکومت را از آنان ستانده بود.^۹

کوروش دوم

شکار در نزد کوروش بزرگ سطوح مختلفی داشت و علاقه و پیگیری کوروش به شکار در منابع به‌صورت فراوان دیده می‌شود. روایت شکارگری کوروش پیش از به قدرت رسیدن در هنگامی که در دربار ماد به سر می‌برد خود گواه روشنی بر نقش و جایگاه مهم شکار در اندیشه شهریار مقتدر آینده بوده است_ البته با فرض پذیرش این نکته که؛ روایت‌هایی که در مورد حضورش کوروش در دربار ماد است درست به نظر می‌رسد_ روایت‌های موجود از کودکی کوروش مبنی بر این است که وی در همان خردسالی بسیار به شکار علاقه‌مند بوده و حتی همسالان خود را به شکار تشویق می‌کرده است.

بنا بر گزارش گزنفون: علاقه وافر کوروش به شکار در حدی بود که باغ و نخجیرگاه آستیگ، خالی از شکار شد و اوضاع به گونه‌ای پیش رفت که شهریار ماد،

نمی‌دانست شکارگاه را چگونه پر کند. در این هنگام که کوروش نگرانی آستیگ، را مشاهده می‌کند به وی می‌گوید: چرا این قدر به خودت زحمت می‌دهی بگذار من به صحرا روم و به شکار بروم و تصور کنم که هر چه شکار می‌کنم دست پرورده خودم است با وجود اصرار فراوان و کوروش آستیگ این اجازه را به او نمی‌داد؛ زیرا او را کودک و خردسال فرض می‌کرد؛ اما به زودی شاه ماد دریافت کوروش علاقه بسیاری به شکار دارد: لذا وی را به همراه محافظان و بستگانش به شکار فرستاد.^{۱۰} روایت گزنفون با بیان و قلم شیوای حسن پیرنیا نشان‌دهنده میل وافر نجیب‌زاده پارسی و شه‌ریار آینده ایران‌زمین به شکار است و بروز این وضعیت در گزارش گزنفون بسیار جالب‌توجه و قابل تأمل است. این علاقه به قدری موردتوجه پژوهش‌گران قرار گرفته که در رمان‌های تاریخی نویسندگان غربی نیز نمود زیادی پیدا کرده است.^{۱۱} کوروش در هنگام شکار نیز، جوانمردی ذاتی خود را حفظ نموده و از همراهان خویش پرسش می‌کرد، حیوانات مودی و خطرناک و حیوانات بی‌ضرر کدام‌اند. روایت اولین شکار رسمی کوروش در صحرا نیز جالب‌توجه است در این صحنه، کوروش با دلاوری تمام و سپس از این که از اسب فروافتاده بود به شکار روی آورد و گوزنی را شکار کرد. این کار متهورانه، «کیاکسار» فرزند پادشاه ماد_ که در روایت گزنفون دایی کوروش محسوب می‌شود_ را به هیجان آورد و او کوروش را ملامت کرد؛ اما در ادامه چون دید کوروش گرازی را که روی شکار افتاده بود را نیز از پای درآورد به او چنین گفت: بکن هر چه خواهی؛ زیرا در این حال چنان می‌نماید که شاه ما هستی. کوروش از کیاکسار اجازه گرفته که دو شکار گور را به جدش تقدیم کند و پس از این که در بارگاه آستیگ حضور پیدا کرد و هدیه خود را تقدیم پادشاه کرد آستیگ گفت علی‌رغم خوشحالی نیازی به آن‌ها ندارد؛ بنابراین کوروش آن‌ها را به دوستانش بخشید.^{۱۲}

کوروش با ورود رسمی به شکارگاه‌های بیرون از دربار و هنگام شکار در دشت‌های وسیع امپراتوری ماد هسته اولیه همراهان خود را نیز پی‌ریزی می‌کرد و به همسالان و

۱۰. دومیل، ص ۱۸.

۱۱. علی سامی، تمدن هخامنشی، (شیراز، انتشارات فولادوند، ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۱۲. حسن پیرنیا، تاریخ ایران و باستان، (تهران، انتشارات پر، ج ۱، ۱۳۹۵)، ص ۲۳۹.

دوستان خود قوت قلب می‌داد. وی از لذیذ بودن شکارهای دشت برای آنان سخن‌وری می‌کرد و با کسب اجازه از آستیگ تعدادی از آنان را به همراه خود به شکار می‌برد و شکار زیادی می‌کرد. البته آستیگ در این راه فقط اجازه شکار در جاهایی می‌داد که برای اسب تاختن و شکار وی خطری ایجاد نمی‌کرد.^{۱۳} گزنفون از شکار بزرگ بابلیان در هنگامی که کوروش در دربار ماد به سر می‌برد نیز، روایت منحصر به فردی دارد: در هنگام شکار بابلیان آن‌ها به قلمرو ماد تجاوز می‌کنند و این خبر به آستیگ می‌رسد وی کیاکسار را به همراه خود می‌برد و قشون را حرکت می‌دهد. کوروش نیز با شوق و شکار و رزم‌آوری آن‌ها را همراهی می‌کند و به دلیل تهور و شجاعت همگان را بر سر ذوق می‌آورد.^{۱۴} زمانی که کوروش به زمامداری رسیده بود نیز این میل و علاقه وافر خود به شکار را نشان داد، وی با تشویق مردم به شکار و همراه بردن آنان برای شکار جمعی از آن به‌مثابه یک آموزش استفاده می‌کرد و زمانی از شکار بازمی‌ایستاد که عرق می‌کرد و خسته می‌شد؛ یعنی تا زمانی که رونقی داشت به شکار ادامه می‌داد. این تمرین رزمی-تفریحی نشان از عمق آگاهی و بینش شخصی وی داشت.^{۱۵}

البته این هم‌داستانی کوروش با سپاهیان و مردم و این که همیشه شانه‌به‌شانه سربازان حرکت می‌کرد و همراهی مداوم وی، در فرایند شکار و جنگ‌ها، جزء جدائی‌ناپذیر شخصیت کوروش بزرگ بود.^{۱۶}

تمامی موارد مذکور پژوهنده را بدین باور رسانیده است؛ شکار و شکارگری نزد کوروش مراحل متفاوتی داشته؛ اول این که: در اندیشه کوروش در عنفوان جوانی شکار به‌مثابه یک تفریح سرگرمی و ورزش محسوب می‌شده که قبایل مادی پارسی و دیگر ساکنان فلات ایران آن را مدنظر قرار می‌دادند و کوروش دوم هخامنشی نیز به‌عنوان یک جوان پارسی شکار را همچون بقیه فرایندهای اجتماعی آموخته و به کار گرفته است؛ اما زمانی که کوروش یک حکمران کوچک و دست‌نشانده محلی بوده از شکار

۱۳. همان، ص ۲۳۰.

۱۴. پیرنیا، ص ۳۵۹.

۱۵. فردریک تالبرگ، از کورش تا پهلوی نقشی از تاریخ شاهنشاهی ایران، (شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۶)، ص ۱۷.

۱۶. سید حسن موسوی، «نقدی بر نوشته‌های گزنفون آنا‌باسیس و کورش نامه»، کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا، ۱۹، (۱۳۷۸).

برای آموزش عمومی و جمعی بهره گرفته که خود شامل سطوح مختلف اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوده است، بدین معنا که در اندیشه و شکار نخست مثابه یک ابزار برای ورزش و ورزیده عمومی جامعه در جهت نشاط سرزندگی و آمادگی جسمانی بوده و در مراحل بعدی شکار تمرین رزمی و پیشا جنگی برای میدان‌های نبرد واقعی بوده که افراد سلاح‌ها و جنگ‌افزارهای خود، اسبان، یوزها، سگان شکاری و نیز چالاکی خود، حیوانات همراه و ملازمان را به معرض آزمایش می‌گذارند. در این تمرین همه‌جانبه علاوه بر القای - حسن همدلی و هماهنگی - جامعه شاه به مثابه راهبر - جامعه مدل آزمایشی حکومت‌داری را نیز تمرین می‌کرد.

شکار و شکارگری در نزد کمبوجیه

جانشین کوروش فرزندش کمبوجیه بود که بنا بر وصیت کوروش به تخت شاهنشاهی جلوس نمود و تقریباً هیچ معارض یا مدعی سلطنتی نداشت وی که - حاصل ازدواج کوروش دوم هخامنشی و پسندان دختر فرانس بود. کمبوجیه، تحقیقاً بین سال‌های ۵۳۰ پیش از میلاد تا - حدود ۵۲۰ دوم پیش از میلاد حکومت می‌کرد.^{۱۷} حکومت کمبوجیه دوم همراه با اصلاحات کشوری، قضائی و رویارویی او با اشراف و بزرگ‌زادگان بود. وی برای تثبیت و تحکیم شاهنشاهی هخامنشی روبروی اشراف ایستاد و امتیازات خاندان‌های بزرگ را تا حدودی از آنان گرفت.^{۱۸} نکته جالب درباره حضور بردیا برادر وی به همراه اوست که در گزارش‌ها این چنین آمده است: کمبوجیه او را به بهانه شکار با خود برد و او را از میان برداشت.^{۱۹}

در اینجا دیده می‌شود؛ نقش شکار عنوان یک فرایند اجتماعی روزمره پذیرفته شده است و بسیاری از امور ذیل، شکار و شکارگری به‌عنوان کانون اصلی فعالیت‌های روزمره انجام می‌شده است، کماینکه؛ یکی از روایت‌های قابل اعتناء در مورد، مرگ

۱۷. پرویز حسین طلایی، سید محمد طیبی، «باز کاوی مرگ کمبوجیه و بردیا و تاثیر آن بر چگونگی روی کار آمدن داریوش هخامنشی»، فصلنامه علمی - پژوهشی، پژوهشنامه تاریخ، (۱۳۹۶)، ص ۶۹-۷۰.

۱۸. محمد داندامایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، مترجم روحی ارباب، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶)، صص ۲۲۷-۲۲۵.

۱۹. پیتربولیوس یونگ، داریوش یکم پادشاه پارسی، مترجم داوود منشی زاده، (تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۵)، صص ۹۳-۹۱.

بردیا پیرامون مفهوم شکار شکل گرفته است و این امر به خودی خود نشان‌دهنده نقش مهم شکار در زندگی روزمره مردم در زمان هخامنشیان و کانون توجه بودن شکار به‌عنوان یک مفهوم کلیدی در میان شاهنشاهان هخامنشی بوده است.

داریوش اول

درباره داریوش، می‌توان گفت: شکار همچون فرایندی اجتماعی و با همان ویژگی‌هایی که در مورد شاهنشاه پیشین، کوروش بزرگ صدق می‌کرد، در دوره داریوش اول نیز ادامه یافت و با توجه به تثبیت حکومت، گسترش ساتراپی‌ها و ایالت‌های تابع شاهنشاهی هخامنشی، شکار کاربرد وسیع‌تری یافت و از جنبه‌های مختلفی دارای اهمیت شد که پرداختن بدان‌ها به، روشن‌سازی زوایای بیشتری از تاریخ هخامنشی کمک می‌کند. داریوش شاه در ابتدا از ورزشدگی خود و قوت خویش این چنین می‌گوید: من ورزیده ام هم در دست هم در پا در سواری سوار خوبی هستم در تیراندازی تیرانداز خوبی هستم چه پیاده چه بر اسب.^{۲۰}

این تصویرگری آرمانی از ورزشدگی شاهنشاه، هم در نبردهای خونین، هم در شکار و دیگر کارها، نشان‌دهنده سیمای شاهنشاه مطلوب و آرمانی بوده که شاهنشاه را انسانی برتر و فرا انسانی نشان می‌دهد.^{۲۱} دل‌بستگی داریوش به سواری و تیراندازی و به تبع آن علاقه او به شکار، نمود خود را در منابع تاریخی و روایت‌های داستانی از تاریخ پیدا کرده به‌نحوی که؛ «فره وشی» در باستان نامه به هنگام گفتگوی ویشتاسب پدر داریوش و آتوسا دختر کوروش بزرگ از زبان ویشتاسب می‌گوید: داریوش به شکار بی اندازه دل‌بستگی دارد و آتوسا هم می‌گوید: ممکن است در این چند روز با من باشد من هم بی‌میل نیستم که در شکار و گردش با او همراه باشم و صحبتی داشته باشم.^{۲۲}

از مهارت داریوش در شکار و مهارت در تیراندازی به اهدافی در هوا اشاره شده که

۲۰. علی محمد فره وشی، باستان نامه، کوروش و داریوش ستون‌های امپراتوری هخامنشی، (تهران، نشر سمیر، ۱۳۸۵)، ص ۴۲۴.

۲۱. همان، ص ۴۳۲-۴۲۴.

۲۲. محمد باقر رجبی، کوروش و داریوش هخامنشی، (تهران، انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲)، ص ۷۹.

داریوش با پرتاب تیری یک غاز را در هوا شکار کرده و مهارت خود را به اتوسا نشان داده است. داریوش بیشتر وقت خود قبل از سلطنت را در جلگه‌های وسیع و شکارگاه‌های پارس به سر می‌برده است. این پادشاه بزرگ به گواه بسیاری در بین پارسیان از نظر سوارکاری و تیراندازی بهترین بوده به همین خاطر شکارچی ماهری نیز محسوب می‌شده است. این گزارش‌های و روایت‌ها، نمایشگر روح سلحشوری، جنگاوری و شجاعت داریوش یکم هخامنشی است که به لحاظ شخصیتی او را ادامه‌دهنده راه سلفش کوروش بزرگ، نشان می‌دهد. این شاهنشاه بزرگ، جهان‌داری و حکومت، علاقه به شکار و شکارگری را از نیاکان خود به ارث برده بود و برآیند تمامی این روایت‌ها، داریوش را به‌مثابه یک شاهنشاه شکارگر به مخاطب بازمی‌نماید. داریوش در راستای احیای سنت شکارگری - چراگاه‌ها را به صورت آزادانه واگذار و گله‌ها و رمه‌ها و دشت‌ها را به صاحبان اصلی آن بازگرداند.

با وجود نگارش گزارش‌هایی پیرامون شخصیت داریوش اول هخامنشی و علاقه وافر او به شکار تمرین رزمندگی شکارگری را داریوش در فرونشاندن شورش‌ها به سهمگین‌ترین وجه خود به کار گرفت. به‌عنوان مثال: به هنگام فرونشاندن شورش‌های به وجود آمده در قلمرو شاهنشاهی، داریوش و سپاهیان به شدیدترین وجه ممکن شورش‌ها را فرونشاندند و حتی «آریان» ساتراپی که توسط کمبوجیه به این جایگاه رسیده بود نیز به دستور داریوش خفه شد.^{۳۳}

در دوره داریوش اول با تثبیت حکومت هخامنشی، تصاویر رزمی و شکار شاهانه به روی سکه‌ها نیز انتقال یافت تا بازنمایی فرایند شکار برای همیشه در تاریخ ثبت شود. از جمله سکه‌های طلای داریوش در یک که در آن؛ داریوش شاه در حالت زانو زدن، در حال تیراندازی و نیز شکار شاهانه در ارابه شاهی دیده می‌شود.

از خصوصیات فردی شاهانه داریوش که با جستجو در منابع دست آمده می‌توان دریافت که؛ علاقه و توجه داریوش اول که در ایران یک گرته‌برداری قابل‌توجه از علاقه کوروش به شکار بود. در الگوی هخامنشی؛ شکار به‌مثابه یک فضیلت اخلاقی و یک ویژگی موردنیاز در مورد کسانی است که می‌خواهند به تخت سلطنت شاهنشاهی

هخامنشی جلوس کنند و این حکومت‌داری نیازمند روحیه رزم‌جویی و سلحشوری است که از نمودهای عینی آن توجه به شکار و شکارگری است. بدین سان و در هنگامی که داریوش به شاهی می‌رسد دیده می‌شود که این باور تبدیل به یک دستورالعمل می‌شود که بر روی سکه‌ها، مهره‌ها، کتیبه‌ها و نگاره‌های عصر هخامنشی خود را نشان می‌دهد.

سایر شاهنشاهان هخامنشی

در میان دیگر شاهنشاهان هخامنشی نیز از جلوس «خشایارشا» تا «داریوش سوم» این سنت ادامه پیدا کرد و در آثار باقی‌مانده از آنان شکار و شکارگری همواره عنصر مهم و تأثیرگذاری بوده است که به آن تأکید شده است. یکی از مهم‌ترین این آثار مهره استوانه‌ای است که در صحنه شکار شیر را توسط شاهنشاه در در ارابه سلطنتی به تصویر می‌کشد. در وسط ارابه‌ران و نیز شخص شاه دیده می‌شود که تیری به شیر انداخته و در حال آماده‌کردن تیر دیگری برای پرتاب است. نوشته‌ای به زبان پارسی، عیلامی و بابلی بر روی ماه وجود دارد که این چنین نگاشته است داریوش پادشاه بزرگ. ارتفاع این مهر ۳ و ۳ سانتی‌متر است.

۱- شکار به‌مثابه تمرین فرماندهی

در میدان نبرد شاه به‌عنوان فرمانده در میدان نبرد باید تاکتیک‌های رزمی را شبیه‌سازی و تمرین می‌کرد این تمرین در میدان‌های شکار و صحرا می‌توانست انجام شود در شکارگاه شاه با نشان دادن توانایی‌ها شکارگری خود و شایسته بودن مقام و جایگاه خود را به‌عنوان شاهنشاه به منصفه ظهور می‌رساند و در اینجا شاه به‌عنوان فردی که مشروعیت و توانایی خود را می‌خواهد اثبات کند. در صحنه شکار توجه افراد اشراف و بزرگ‌زادگان را به توانایی‌های خود جلب می‌کرد در هنگام شکار شاه هنگامی که عزم شکار می‌کرد دستور می‌داد بسیاری از اشراف و بزرگ‌زادگان به همراه وی بروند و این دستور بسیج عمومی توانایی شاهنشاه جهت گردآوری نیرو را می‌داد در اینجا قدرت فرماندهی بسیج نیرو و توانایی شاهنشاه در مدیریت بحران

می‌توانست مورد توجه قرار گیرد و اطاعت از دستور توسط فرماندهان و سربازان به‌مثابه به‌کارگیری تاکتیک‌های فرمانده رزمی توسط شاهنشاه بود و یک آموزش رزمی و تاکتیکی برای نبرد محسوب می‌شد.^{۲۴}

شاه به‌عنوان رهبر، فرمانروا و مبارز بزرگ در میدان شکار نقش فرماندهی و ریاست تامه خود را نشان می‌داد و به‌مثابه یک ابرانسان و شخص تأییدشده توسط اهورامزدا دارای قدرت‌های ماورایی و کسی که خدایگان شمرده می‌شد نقش نخست را در میدان‌های حقیقی و مجازی شکار داشته است. شاهنشاه به‌مثابه یک فرمانده بزرگ و کسی که می‌تواند در تمامی عرصه‌ها کشور را مدیریت کند و امپراتوری را اداره نماید، در میدان شکار تاکتیک‌های رزمی و فرماندهی مدیریت بحران، پشتیبانی، تهیه مقدمات و سایر موارد را تمرین می‌کرد و نیز اشراف و بزرگ‌زادگان و سرداران کشوری و لشکری، همه‌وهمه با توجه به نقش خود در شکارگاه نقش حقیقی خود را در شکارگاه تمرین می‌کردند.

۲- شکار به مثابه استراتژی آموزش رزمی

شاهنشاهان در اندیشه خود از شکار به‌عنوان یک فرایند آموزشی استفاده می‌کردند و کودکان و نوجوانان به فرمایش شاهنشاه می‌بایست از عنفوان کودکی به شکار کردن بپردازند و به همراه شاهنشاه به شکار بروند در نظرگاه هخامنشیان شکار یک فضایی است برای آموزش و تربیت جوانان که در این فرایند آموزشی از اسب‌سواری تیراندازی و تاخت‌وتازی که با شکار همراه بود استفاده می‌کردند تا کودکان و نوجوانان تمرین رزمی داشته باشند و میدان نبرد را شبیه‌سازی کنند آن‌ها به عامه مردم این باور را قبولانده بودند به‌نحوی که در گزارش هرودوت آمده است: «پسران ایشان با کمال دقت از پنج‌سالگی تا بیست‌سالگی در سه چیز اسب‌سواری تیراندازی و راست‌گویی تعلیم می‌یابند».^{۲۵}

گزارش هرودوت نشان‌دهنده این است که اسب‌سواری و تیراندازی و به‌عنوان پایه

۲۴. گزنفون، کورش نامه، مترجم رضا مشایخی، (تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۲)، ص ۶۷.

۲۵. هاید ماری کخ، از زبان داریوش، مترجم پرویز رجبی، (تهران، انتشارات کارنگ، ۱۳۷۷)، ص ۴۲.

آموزشی عمومی برای ورود به میدان جنگ بوده و فرایند شکارچی این آموزش را به مورد محک تجربه قرار می‌داده در مراحل بعدی سنین جوانی مدنظر قرار می‌گرفته است.

حسن پیرنیا نیز از قول گزنفون می‌نویسد: «اگر لازم باشد جوانان و ملازمان را اطراف ابنیه دولتی می‌مانند و وقتی شاه به شکار می‌رود و این کار در هر ماه چند دفعه روی می‌دهد نصف این پاسبانان را با خود به شکار می‌برد اشخاصی که همراه او هستند زیاد هستند پارسی‌ها شکار و ورزش عمومی می‌دانند».^{۲۶}

برآیند گزارش‌های مورخانه نظیر: هرودوت گزنفون و دیگران مؤید این نکته است که؛ اولاً شکار یک فرایند آموزش عمومی و رزمی بوده که به‌صورت مداوم، هدفمند و همگانی انجام می‌شده و تأکید گزنفون بر این که این کار در هر ماه چند دفعه انجام می‌شد؛ یعنی این که این تمرینات بر اساس یک جدول و اشل خاص به‌صورت مرتب انجام می‌شده و فرایند این که عمومی بودن و همگانی بودن این شکار نشان‌دهنده این است که شاهنشاه به این مسئله رو جدی می‌گرفته و نگاه به این که پارسی‌ها شکار را یک ورزش می‌دانند تلقی و باور یونانیان نسبت به پارسیان که وقتی این توجه را در این حد شاهنشاه مبذول می‌کنند که شکار یک فرایند عمومی و همگانی است و یک ورزش عمومی است از آن به‌عنوان یک تاکتیک و ابزار برای آموزش عمومی استفاده می‌شده است.

در مرحله بعدی نوجوانان و کودکان هنگامی که برای شکار می‌رفتند غذا و آذوقه را همراه خود می‌بردند و مقدار غذای آن‌ها در هنگام شکار با غذای کودکان دیگر تفاوت مهمی نداشت و کمی زیادتر بود تا هنگامی که شکار ادامه داشت نوجوانان غذا نمی‌خوردند تا زمانی که این نوجوانان در تعقیب شکار مجبور به توقف می‌شدند یا از سوی دیگر هنگامی که می‌خواستند شکار ادامه داشته باشد و فرایند شکار طولانی می‌شد.^{۲۷}

این مسائل نشان‌دهنده؛ توجه عمومی شاهنشاه به مقوله شکار به‌عنوان یک

۲۶. هرودوت، تاریخ هرودوت، مترجم، غ-وحید مازندرانی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۱۰۷.

۲۷. پیرنیا، تاریخ ایران و باستان، ص ۲۴۸-۲۴۶

فرایند آموزشی برای آموزش عمومی بوده و این آموزش از سنین پایین در دستور کار قرار می‌گرفته است برای این که نیروهای جوان جامعه به شکارگری مسلط شوند و بتوانند آن را به تسلط کامل انجام دهند در جایی دیگر از تشویق مداوم مردم به شکار صحبت شده؛ زیرا گزنفون عقیده داشت که: از منظر کوروش شکار بهترین آموزگار جنگ است و مناسب‌ترین مکتب اسبسواری کوروش و خود و همراهان را تا خسته نمی‌شدند و عرق نمی‌کردند به دام شکار تشویق می‌کرد و توقف به هیچ‌وجه جایز نبود.^{۲۸}

گزنفون از ادامه این سنت در دوره اردشیر اول یاد می‌کند و می‌گوید: مرتب شکار کردن در دستور کار شاهنشاه و اطرافیان او بوده و سابقاً به قدری زود، زود شکار می‌رفتند که این ورزش کافی بود اسب و مرد را ورزیده و خسته نگه دارد؛ ولی از وقتی که اردشیر و همراهانش می‌گسار شده‌اند از شکار به کلی صرف‌نظر کردند و اگر کسی موافق عادات قدیم با سواران خود به شکار برود مورد بغض همگان خود می‌شود.^{۲۹} جستار اخیر به خودی خود گویای این نکته است که؛ شکار چه جایگاهی در اندیشه شاهنشاهان هخامنشی داشتید و باور آن‌ها به درست در مورد شکار یک فرایند آموزشی را تداعی می‌کرد که ترکیبی از آموزش و تمرین رزمی آموزش و یک ورزش روزمره محسوب می‌شد.

۳- شکار به مثابه سرگرمی و تفنن

از ایام باستان و اولین گزارش‌های مکتوب شاهد حضور فرایند شکار در بین حکمرانان و سلاطین به‌عنوان یک سرگرمی و تفنن بوده است در این فرایند حضور شاهنشاه که مرکزیت فرایند شکار را به عهده داشت یک سرگرمی شاهان شاهانه و تجملی محسوب می‌شد و هرچه این فرایند باشکوه‌تر برگزار می‌شد بر هویت‌بخشی به دربار نقش وسیع‌تر و مهم‌تری داشت. وقتی به همراه نجیب‌زادگان پارسی وقتی به شکار می‌رفت علاوه بر تفاخر و حس بزرگ‌بینی شاهزادگان و اشراف نوعی

۲۸. همان، ص ۲۴۶.

۲۹. همان، ص ۲۴۸.

هویت بخشی و ایجاد وجهه و مشروعیت را در دستور کار خود قرار می‌داد.^{۳۰} این کار تجملی و حضور در شکارگاه که همراه با تشریفات درباری خاصی بوده است، سرگرمی شاهانه و نشان دادن قدرت مطلقشان را به سایر درباریان است که به آنان خاطر نشان می‌ساخت؛ خاطر ملوکانه نباید آزرده می‌شد، هیچ شخصی حق نداشت در شکار بر شاهنشاه پیشی گیرد و تقدم جوید ولی نجبای درباری حق داشتند در شکار شاهانه شرکت داشته باشند و در رکاب شاهنشاه به شکار پردازند. این شکار آداب خاص خود را می‌داشت و رعایت این آداب و تجملات قواعدی داشت؛ اولاً بزرگ‌زادگان و اشراف باید حضور می‌یافتند در ثانی، بین بزرگ‌زادگان نیز گزینشی صورت می‌گرفت و افتخار حضور در شکار شاهنشاه نصیب هر کسی نمی‌شد.^{۳۱}

در هنگام حضور شاهنشاه در شکارگاه باید اسباب‌های سرگرمی نظیر رامش‌گران و نوازندگان و خدمه نیز حضور می‌داشتند تا، آئینه تمام‌نمای این سنت به‌عنوان یک سرگرمی باشند و بزم شاهانه را تکمیل کنند. اسبان، ملازمان و خدمه‌ای شاهی و نیز ملزومات و اسباب و اثاثیه دیگر نیز به اندازی کافی باید در اردوی شاهانه موجود می‌بود.^{۳۲}

تجملات شکار آنان تنها به این مسائل محدود نمی‌شد؛ بلکه عظمت و بزرگی شاهنشاهی نیز باید در شکارگاه نمایان می‌شد. در شکارگاه سواران بلندمرتبه پارسی و برگزیدگان نظامی و نجیب‌زادگان با لباس‌های مجلل و فاخر سوار بر اسب‌های قوی‌هیکل در شکارگاه حاضر بودند که پیشاپیش آن‌ها شاهنشاه بر اسب نسائی نیرومند و خوش‌تراش سوار بود که تمامی ابزار یراق و سپرهای محافظتی اسب از طلای خالص و ردای ارغوانی رنگ _ردای مخصوص شاهنشاه_ را به تن داشت به همراه شمشیر مرصع به کمر بسته بود و دو نیزه بلند که به همراه داشت و کمان مرصع و ترکش و تیرهای زیادی که در آن آویخته بود. شاهنشاه با این هیبت شاهانه در میان هلله جنب و خروش افراد شکار را آغاز می‌کرد.^{۳۳}

۳۰. همان.

۳۱. جونز لوید لولین، شاه و دربار در ایران باستان مترجم، فریدون مجلسی، (تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۴)، ص ۳۴۵.

۳۲. پی یر بریان، امپراتوری هخامنشیان، مترجم، مرتضی ثاقب فر، (مشهد، انتشارات، توس، ۱۳۹۱) صص ۶۳۵-۶۳۲.

۳۳. شهریار سیروس، پردیس هخامنشی خاستگاه باغ ایران، (تهران، انتشارات، پژوهشکده هنر و معماری، ۱۳۹۳) شماره ۲۹، ص ۱۲.

سرگرمی شاهانه و فضای تجملی و لباس‌های زربفت شاهنشاه و سایر ملازمان از یک طرف که با استفاده از زینت‌آلات و نیز آرایش موهای شاهنشاه و ریش مجعد و نیز چهارپایه جواهرنشان برای شاهنشاه که در هنگام شکار و در مواقع استراحت روی آن جلوس کند و سایر ملزومات تجملات شکار مثل: تنگ‌های مطلا، قدح‌ها، جام‌های طلایی، شیرینی‌ها و غیره نیز باید موجود می‌بود. وجود شکارگاه‌های فراوان و پردیس‌های سلطنتی وسیع خود مؤید این نکته است که؛ شکار به‌عنوان سرگرمی جایگاه مهمی را در اندیشه شاهنشاهان هخامنشی داشته است چرا که، شاه در شکارش، جلوه‌گری بسیاری از تشریفات و تجملات را در دستور کار قرار می‌داده و شکار که در دشتی وسیع و پردیسی بزرگ و خوش‌آب‌وهوا انجام می‌شد، چمن‌زارهای بزرگ و چشمه‌سارهای پرآب و گل‌های فراوان در آن موجود بودند.

این شکارگاه با باروها، دیوارهای بلند و برج‌های نگهبانی محصور شده نگاهبانان امنیت و آرامش را برای کارگران و پناه‌گاهی نیز برای استراحت کارگران فراهم شده بود که می‌تواند؛ نشانگر توجه بی‌حد و حصر شاهنشاهان هخامنشی به موضوع شکار باشد.

۴- کارکرد آیینی و هنجاری؛ شکار به‌مثابه فضیلت

بنا به نظر برخی از پژوهش‌گران؛ شکارگری در عصر هخامنشی جنبه تقدس و آیینی داشته و آنان برای شکار به‌عنوان یک فضیلت مقدس جایگاه مهمی را قائل بودند. در پردیس‌های روح‌افزا، جاهای مناسب و با صفا را به‌عنوان شکارگاه استفاده می‌کردند.^{۳۴}

در زیست_جهان هخامنشی؛ نبرد انسان با جانوران، یک امر مقدس محسوب می‌شد و بنا بر اعتقادات آیینی؛ فردی که در شکار شرکت می‌کند زمانی که حیوانی را شکار می‌کند، نیروهای ماورایی و قدرت آن حیوان به شخص شکارچی انتقال پیدا می‌کند. بدین صورت این شکار به‌عنوان یک جزء افتخاری و نمایش‌گر اقتدار و

۳۴. ابوالقاسم دادور، شهلا، خسروی فر «مطالعه تطبیقی نقش شکار در هنر ایران باستان با هنر بین‌النهرین»، انتشارات، نمطالعات تطبیقی هنر، شماره اول، ۱۳۹۰، صص ۲۹-۴۴.

بزرگی شاهنشاه محسوب می‌شده است

شکار شاهنشاه در دوگانه‌پرستی مزدایی که از منظر آن جان همواره عرصه نبرد نیروهای خیر و شر محسوب شده و راستی با پلیدی گلاویز بود، به صورت دائمی در هنگام شکار شاهانه و پیروزی شاه با کمک و تأیید اهورامزدا، نشان‌دهنده پیروزی نیروهای خیر بر شر است و مفهومی سمبلیک و نمادین دارد.

ردیابی این فرایندها در کنار نگاهی نماد شناسانه به شکارهای سلطنتی در عصر هخامنشی پژوهندگان را به این باور رسانده که؛ هنگام شکار شاهنشاه با هر جاندار شاهنشاه با تأییدات غیبی فره‌ای ایزدی به‌عنوان؛ نماد نیکی و شکار مظهر پلیدی و شر شمرده می‌شد و ناگفته پیداست؛ همواره شاهنشاهان قدرت‌مند در شکارهای خود پیروز میدان و در هنگامه راستی و درستی، گوی فضیلت را از همگان می‌ربودند.

صحنه‌های شکار هخامنشی در نگاه شاه شاهان برای، ثبت در تاریخ و بازنمایی به آیندگان ضبط شده‌اند و کارکردهای بسیاری که بر آن‌ها مترتب شده نیز شاید در همان لحظه مدنظر نبوده؛ اما در ادامه شامل چنین برداشتی شده است. به نظر می‌رسد؛ شکار در آیین‌های شاهنشاهی هخامنشی با توجه به مستندات فوق؛ یک فضیلت والا محسوب شده و هنجارمندی و ارزش مداری آن در چشم‌اندازی وسیع مدنظر بوده است؛ چراکه شاهنشاه به‌مثابه راهبر جامعه و فردی که تمام راستی‌ها و نیکی‌ها را توأمان در خود دارد، همواره تلاش برای راستی، درست‌کاری و غلبه بر پلیدی و شر را در جامعه به نمایش می‌گذارد و شاه شاهان می‌بایست؛ فردی ارزش‌مدار راست‌گو، درست‌کار و فضیلت‌مند می‌بود. به همین مناسبت شکار نیز در نگاه ایدئولوژیک و باورمندی «هخامنشیان مزدا پرست» می‌تواند، از این جنبه موردنظر قرار گیرد.

نتیجه

پس از بنیادگذاری شاهنشاهی هخامنشی و سامان یافتن این امپراتوری، شکار و شکار و شکارگری نیز به‌عنوان یک کارکرد اجتماعی/فرهنگی/اقتصادی در سازمان شاهنشاهی هخامنشی موردنظر قرار گرفت و توانست علاوه بر کارکرد روزمره خود در تغذیه، تفریح، و آموزش رزمی نیز نقش پیدا کند. این رهیافت نظری _ در ارتباط با

مقوله شکار_ نشان از دگرگونی فکری/ انسان در جهان باستانی دارد. در قلمرو هخامنشیان_ که بسیار پهناور بود_ تنوع اقوام و ملل تابعه (که هر کدام زیست_بوم و فرهنگ متفاوتی داشتند) سبب شده بود برای شکار الگوهای متفاوتی در بین آنان وجود داشته باشد. بنا بر گزارش پژوهش‌گران و مورخان مقوله شکار از ابتدای بنیادگذاری شاهنشاهی هخامنشی، مورد توجه ویژه بنیان‌گذاران این حکومت بوده است. به عنوان نمونه؛ در منابع، میل وافر کوروش دوم به شکار و نیز علاقه زائدالوصف داریوش به شکار را باید مثال زد.

با ظهور کوروش، کارکرد شکار در قلمرو هخامنشی شکل متفاوت‌تری به خود گرفت و این کارکردها، طیف گسترده‌ای از وظایف شکارگر را نمایان ساخت. کارکردهای شکار در ابتدای دوران هخامنشی با توجه به نقش شکارگر، بسته به این که؛ شکارگر، شاهنشاه، شاهزاده، نظامی و یا یک فرد عادی باشد بسیار متفاوت بود. چرا که هنگامی که شاهنشاه هنگامی در قالب یک شکارگر ظاهر می‌شد، با شکل شیر که سمبل نیرومندی و قدرت‌مند محسوب می‌شد، پنجه در پنجه می‌افکند در غلبه شاهنشاه بر شیر، به صورت نمادین قدرت برتر و فرا انسانی شاهنشاه را در اذهان متبادر می‌ساخت. تالاًو این امر به صورتی کاملاً نمادین، در مهر استوانه‌ای داریوش اول، تجلی یافته است.

در شکار شاهنشاهی نکات بسیاری نهفته بود که به طور خلاصه بدین شرح است:

۱. شاهنشاه همواره قوی‌ترین انسان به حالت نیمه خدایی داشته و به هنگام شکار معمولاً با قوی‌ترین حیوانات نظیر: شیر، پلنگ و گراز پنجه در پنجه می‌افکند.
۲. در هنگام شکار شاهنشاه، ملازمان و همراهان نمی‌بایست از شاهنشاه در شکار کردن پیشی بگیرند. به عنوان مثال: رفتار بگه بوخشه در هنگام شکار را اردشیر اول که علی‌رغم نجات دادن جان شاه، به علت بی‌احترامی و عدم رعایت قوانین، جان خود را از دست داد
۳. به هنگام شکار باید اشراف و شاهزادگان می‌بایست شاه را همراهی کنند تا او بتواند جلوه و تجمل دربار شاهانه را به دیگران نشان دهد.
۴. شاهنشاه در مقابل یک راهبر، طراح، استراتژیست، مجری و مدیر بحران صحنه

شکار را طراحی، اجرا، مدیریت و سامان‌دهی می‌کند به نحوی که این فرایند به مثابه یک استراتژی/ تاکتیک برای رزم‌آزمایی در صحنه‌های واقعی، مورد استفاده قرار بگیرد، به بیان دیگر شکار یک مدل کوچک از شرایط جنگی و رزمی است که جزء به جزء آن باید اجرا شود.

۵. شکار در آیین شاهنشاهی می‌بایست وسیله‌ای جهت تفریح، سرگرمی، تفنن و شادی بخش اقدار و طیف‌های مختلف جامعه قرار می‌گرفت، به نحوی که آنان به هنگامی که در رکاب شاهنشاه قرار می‌گرفتند می‌بایست همه این کارکردها را در شکار انتظار داشته باشند.

۶. شکار در آیین شاهنشاهی یک امر مقدس و منزه محسوب می‌شد به نحوی که زیباترین تفرج‌گاه‌ها و بهترین و فرح‌بخش‌ترین چمن‌زارها باید به مکان شکارگاه شاهی اختصاص داده می‌شد. واژه فردیس یا پردیس که در دوران آن شکار شاهی انجام می‌شود به تنهایی بیانگر ارزش و اهمیت شکار در آیین شاهنشاهی هخامنشی چراکه این واژه در تمامی زبان‌ها، ریشه کلمه بهشت، محسوب می‌شود.

۷. آداب و سنن شکارگری در نزد شاهنشاه بسیار منظم و روش‌مند بود که می‌بایست؛ شکار ابتدا، آزادی عمل جهت فرار و احیاناً حمله به شکارگر را داشته باشد، در ضمن نمی‌بایست؛ به شکار زخمی یا حیوانات ناتوان و اهلی حمله می‌شد. شکار را نمی‌توان در آنجا به صورت غذا مصرف کرد و می‌بایست به کاخ یا منزل برده می‌شد. شکار را باید در نهایت نظم و پیوستگی انجام داد و معمولاً تا شکار به پایان نمی‌رسید، ملازمان و همراهان می‌بایست غذاهای سبک و آب کمی مصرف می‌کردند. همراه شکار باید تمرین درخت‌کاری، کندن علف‌های هرز، تعمیرات چینه‌ها و راه‌ها نیز انجام می‌شد.

۸. طیف‌های مختلف شکارگر، زنان و مردان باید همراه شاهنشاه به شکار می‌رفتند و نقش‌های مختلفی نظیر: رقصندگی، رامشگری و نوازندگی را ایفا می‌کردند.

۹. شکار در آیین شاهنشاهی، فضیلت محسوب می‌شد و شکارچیان افرادی برجسته و بزرگ نشان داده می‌شدند؛ چراکه تحمل سختی‌ها و مرارت‌ها و فرایند اخلاق‌مدارانه حاکم بر شکار شاهنشاهی باعث می‌شد ملکات نفسانی در آحاد جامعه پرورش پیدا

کند. بدین ترتیب شکار شاهانه، یک سنت آیینی جاافتاده، مجلس رزمی نمادین، ورزش عمومی برای حفظ آمادگی جسمانی سپاهیان و نیز یک فرایند هویت‌بخش پویا بوده است.

منابع

اعتماد مقدم، علیقلی، شاه و مردم بر بنیاد شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۴۸.

بریان، پی‌یر، امپراتوری هخامنشیان، مترجم مرتضی ثاقب فر. مشهد: انتشارات توس. ۱۳۹۱.

پیرنیا، حسن. تاریخ ایران باستان، تهران: انتشارات دنیای کتاب. ۱۳۷۵.

پیرنیا، حسن. تاریخ ایران باستان، تهران: انتشارات پر. ۱۳۹۵.

پیرنیا، حسن. تاریخ امپراتوری هخامنشیان، به کوشش آرش ظریف‌آب‌کنار. تهران: انتشارات سما. ۱۳۹۲.

تالبرگ، فردریک. از کورش تا پهلوی نقشی از تاریخ شاهنشاهی ایران. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی. ۱۳۴۶.

دادور، ابوالقاسم و منصوری، الهام. درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان. چ اول. تهران: نشر دانشگاه الزهرا و کلهر. ۱۳۸۵.

داندامایف، محمد. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. مترجم روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۸۶.

اسطوره حماسه در اندیشه ژرژ دومزیل. مترجم جلال ستاری. تهران: نشر مرکزی، ۱۳۸۰.

رجبی، محمد باقر. کوروش و داریوش هخامنشی. تهران: انتشارات کتاب نشر. ۱۳۹۲.

رجبی، پرویز. تاریخ ایران ایلامی‌ها و آریایی‌ها تا پایان دوره هخامنشی. تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور. ۱۳۸۷.

سامی، علی. تمدن هخامنشی. شیراز: انتشارات فولادوند. ۱۳۴۱.

ستاری، جلال. اسطوره در جهان امروز. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.

فره‌وشی، علی محمد. باستان‌نامه. کوروش و داریوش ستون‌های امپراتوری هخامنشی.

تهران: نشرسمیر ۱۳۸۵.

کتیبه داریوش اول در نقش رستم هرودت، تاریخ هرودت، (DNB).

کخ، هاید ماری. پژوهش‌های هخامنشی (پژوهش‌هایی بر پایه‌ی لوحه‌های بازیافته از

تخت جمشید). مترجم امیرحسین اکبری شالچی. تهران: انتشارات آتیه. ۱۳۷۹.

کخ، هاید ماری. از زبان داریوش. مترجم پرویز رجبی. تهران: نشر کارنگ. ۱۳۸۰.

کورت، آملی. هخامنشیان. مترجم مرتضی ثاقب فر. تهران: نشر ققنوس. ۱۳۷۸.

کوئتل. مارجوری. ترجمه اسدالله ملک کیانی. تهران: نشر علمی فرهنگی. ۱۳۸۵.

گزنفون. زندگی کوروش. مترجم ابوالحسن تهامی. تهران: نشرگاه. ۱۳۸۹.

گزنفون. لشکرکشی کوروش. مترجم غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: انتشارات دنیای

کتاب. ۱۳۸۳.

لولین، جونز لوید. شاه و درباردر ایران باستان. مترجم فریدون مجلسی. تهران: انتشارات

نیلوفر. ۱۳۹۴.

هرودت. تاریخ هرودت. مترجم، غ-وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۲.

هینلز، جان. شناخت اساطیر ایران. مترجمان احمد تفضلی و ژاله آموزگار. تهران: انتشارات

بهار. ۱۳۸۵.

یارشاطر، احسان. برگزیده داستان‌های شاهنامه. تهران: انتشارات ارمغان. ۱۳۹۷.

یونگ، پیتربیولوس. داریوش یکم پادشاه پارسی. مترجم داوود منشی زاده. تهران: نشر

ثالث. ۱۳۸۵.

مقاله‌ها

پرویز، حسین طلایی، طیبی، سید محمد، «بازکاوی مرگ کمبوجیه و بردیا و تاثیر

آن بر چگونگی روی کار آمدن داریوش هخامنشی»، فصلنامه علمی- پژوهشی، پژوهشنامه

تاریخ، ۱۳۹۶، ص ۶۹-۷۰.

دادور، ابوالقاسم و شهلا خسروی فر، «مطالعه تطبیقی نقش شکار در هنر ایران باستان

با هنر بین‌النهرین»، نشریه مطالعات تطبیقی هنر، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص

۲۹-۴۴.

سیروس، شهریار، پردیس هخامنشی خاستگاه باغ ایران»، انتشارت، پژوهشکده هنر و معماری ، شماره ۲۹، ۱۳۹۳، ص ۱۲.

موسوی، سید حسن، «نقدی بر نوشته های گزنفون آناکسیس و کورش نامه»، (کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا)، تهران، ۱۳۷۸، شماره ۱۹.

ایدئولوژی سیاسی ساسانیان

نویسنده: محمد رحیم شایگان / مترجم: ستایش دامن افشان^۲

۱. مقدمه

ایدئولوژی سیاسی ساسانیان در طول چهار قرن حکومت این خاندان در شرق، دستخوش دگرگونی‌های بسیاری شد. شواهد سکه‌شناختی چهار تحول اساسی در القاب سلطنتی را نشان می‌دهند که ممکن است حاکی از دگرگونی مفاهیم ایدئولوژیک و سیاسی سلطنت باشد:^۳

۱) از زمان تأسیس شاهنشاهی ساسانی به‌دستِ اردشیر یکم تا زمان سلطنت یزدگرد دوم (۴۳۹-۲۲۴م)، لقب شاهان ساسانی علی‌رغم تغییرات جزئی همچنان «بغ مزد/پرست [نام پادشاه] شاهنشاه ایران (و انیران) (ایرانیان و غیر ایرانیان) که چهار/ایزدان دارد»^۴ باقی ماند. عنوان شاهنشاه ایران، که اردشیر آن را پدید آورد، با اضافه کردن جزء مهم انیران (غیر ایرانیان) در زمان شاپور یکم و حذف موقت آن در زمان نرسه کامل شد.^۵ این عنوان کم‌وبیش هسته اصلی القاب ساسانیان را در طول این دوره نشان می‌دهد.

۲) در دوره سلطنت یزدگرد دوم تا سلطنت قباد یکم (با احتساب این دوره)، لقب سلطنتی تغییر قابل توجهی کرد. بخش اصلی و ثابت لقب یعنی شاهنشاه ایران به کلی ناپدید شد و عنوان کی،^۶ که به شهریاری اسطوره‌ای و حماسی اشاره داشت، جایگزین آن شد.^۷ عنوان کی جز در زمان بلاش و جاماسپ پس از نام پادشاه می‌آمد: «بغ مزد/پرست (رامشهر) کی [نام پادشاه]»^۸ و بعدها تنها این گونه بود: «[نام پادشاه] کی».

1. M. Rahim Shayegan

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید بهشتی. afshansetayesh@gmail.com

3. Shayegan, 2003.

4. *mazdēs̄n bay* [نام پادشاه] *šāhān šāh Ērān (ud An-ērān) kē čīhr az yazdān*

5. Huyse, 2006: 183-4.

6. *kay*

7. Huyse, 2006: 186/ Daryae, 2006a: 500-501.

8. *mazdēs̄n bay (rāmšahr) kay* [نام پادشاه]

۳) در دوره سلطنت قباد یکم تغییر دیگری در لقب صورت گرفت. در زمان خسرو یکم، پادشاه ساسانی نه شاهنشاه، نه کی نامیده می شد و تنها نام پادشاه ذکر می شد. با آغاز ششمین سال سلطنت او عبارت/بزون^۹ (افزون) به آن افزوده شد: «[نام پادشاه] /بزون».

۴) تغییر بعدی در لقب ساسانیان در زمان خسرو دوم رخ داد؛ زمانی که عبارت خوره /بزود^{۱۰} به نام پادشاه اضافه شد: «[نام پادشاه] خوره /بزود»؛ یعنی «شکوه (شاهانه / حماسی) [نام پادشاه] افزون باد». با این حال، خسرو دوم نیز گهگاه از اصطلاح /بزون استفاده می کرد و همچنین برای نخستین بار پس از دوره اولیه سلطنت، عنوان شاهنشاه را به کار برد: «خسرو شاهنشاه خوره /افزود» که این اقدام بی شک نتیجه سیاست بیزانسی او بود و ممکن است بازگشتی آگاهانه به برنامه سیاسی پیشینیان پیروزمندش، به ویژه شاپور دوم بوده باشد.

۲. ایدئولوژی های سلطنتی در سراسر ادوار

۲-۱ عصر واقع گرایی سیاسی

ایدئولوژی سیاسی شاهنشاهی ساسانی در دوره نخست مورد مطالعه، به شدت تحت تأثیر جنگ های فرسایشی علیه روم قرار گرفت. این دوره را می توان به دو دوره جداگانه تقسیم کرد: ۱. لشکرکشی های تهاجمی به رهبری اردشیر و شاپور یکم، که علی رغم موفقیت های چشمگیر اما زودگذر، به هیچ تغییر اساسی در درگیری ساسانیان و رومیان منجر نشد.^{۱۱} ۲. جنگ های سختی که به وسیله شاپور دوم طی چندین دهه و در دوران فرمانروایی کنستانتین، کنستانتیوس دوم، ژولیان و ژوویان^{۱۲} صورت گرفت.^{۱۳} اگرچه نظرات درباره دلیل این حملات متفاوت است، بعید به نظر می رسد که انگیزه اردشیر و شاپور یکم احیای سنت های هخامنشی بوده باشد و گزارش های

9. *abzōn*

10. *xwarrah abzūd*

11. Mosig-Walburg, 2009: 19-89.

12. Constantine, Constantius II, Julian, and Jovian

13. Mosig-Walburg, 2009: 193-266, 283-324/ Frendo, 2012.

رومی در این باره را باید با شک و تردید نگریست.^{۱۴}

در واقع این تفسیر ممکن است ناشی از ظهور اسکندر دروغین معاصری در روم باشد، که با یکسان دانستن روم با مقدونیه، می‌توانست دشمنان پیشین اسکندر یعنی هخامنشیان را احیا کند و ساسانیان را به‌عنوان وارثان آن‌ها نشان دهد. با این حال، اگر افزودن عنصر *ایران/انیران* در لقب سلطنتی را (حداقل از زمان شاپور یکم) به‌مثابه قدرت‌نمایی تمام‌عیاری تفسیر کنیم، به نظر می‌رسد که شاهنشاهی نوین پارسی از این طریق ادعای جهانی خود درباره سلطنتی هم‌تراز با روم را مطرح کرده است. به‌راستی می‌توان فرض کرد که مفهوم *ایران/انیران* به‌عنوان واکنشی ایدئولوژیک در برابر دیدگاه روم از امپراتوری روم به‌عنوان یک امپراتوری جاودان^{۱۵} بوده است.^{۱۶}

انگیزه لشکرکشی‌های بزرگ شاپور دوم علیه روم در نیمه دوم قرن چهارم، بی‌تردید اختلافات اساسی در پیمان صلح نصیبین است که در سال ۲۹۸ م بین نرسه پادشاه ساسانی، سزار دیوکلتیان^{۱۷} امپراتور روم شرقی و گالریوس^{۱۸} سردار رومی منعقد شد. پس از نبرد ساتالا در ارمنستان — که در نتیجه آن خانواده سلطنتی، همسر و فرزندان نرسه، به اسارت رومیان درآمدند — نرسه به شرایط نامطلوب معاهده تن داد. رومیان که قرار نبود صلح پایداری با ایران ایجاد کنند، در عوض زمینه را برای خصومت‌های آینده آماده کردند.^{۱۹} بنابراین هدف شاپور دوم پس از تثبیت حکومتش بازپس‌گیری و در نهایت حاکمیت بر سرزمین‌هایی بود که در پی عهدنامه نصیبین از پدر بزرگش نرسه گرفته شد و منجر به تبدیل شدن ارمنستان به کشوری تابع روم و خارج شدن بین‌النهرین از دست ساسانیان شد؛ زیرا در پی این عهدنامه بود که سرزمین‌های کنار رود دجله در بین‌النهرین علیا به روم واگذار شد و دجله به‌عنوان مرز بین دو کشور در بین‌النهرین سفلی تعیین شد.

14. Shayegan, 2011: 1-38; 2008.

15. *imperium sine fines*

16. Börm, 2008: 426-7.

17. Diocletian

18. Galerius

19. Blockley, 1984: 28-34; 1992: 5-7/ Mosig-Walburg, 2009: 91-155.

۲-۲ دوره اسطوره‌ای: دوره کیانی

پادشاهی یزدگرد دوم نشان‌دهنده عصری بود که در آن چشم‌انداز سیاسی شاهنشاهی ساسانی، که پیش از این متمایل به غرب بود، چرخش خود را به سوی شرق کامل کرد. این تغییر — که از زمان یزدگرد یکم و بهرام پنجم آغاز شده بود — با ورود قبایل متخاصم هون^{۲۰} به مرزهای شرقی شاهنشاهی در زمان یزدگرد دوم و جانشین او پیروز به اوج خود رسید. بسیج منابع شاهنشاهی در شرق و تمایل به آن سو، ممکن است منجر به پذیرش سریعتر سنت‌های شفاهی اسطوره‌ای و حماسی شرقی شده باشد. افزون بر این، جنگ علیه اقوام هون ممکن است ستیز اسطوره‌ای رایج بین حاکمان کیانی ایرانی^{۲۱} و دشمنان تورانی^{۲۲} آن‌ها را — که نمونه آن در اوستای نوین آمده است — تداعی کرده باشد. این ستیز میان ایران و دشمن شرقی آن باید باعث اقتباس لقب کی^{۲۳} شده باشد؛ عنوانی که در اوستا برای پادشاهان اسطوره‌ای ایران در مبارزه با تورانیان شرقی به کار رفته است. بنابراین اسطوره کاملاً رایج پادشاه-پهلوان ایرانی، فریدون، که جهان را بین سه پسرش تقسیم می‌کند^{۲۴} و از طریق نسخ اصلاح‌شده در ادبیات پهلوی و شاهنامه شناخته شده است، باید مربوط به این دوره باشد؛ زمانی که مجموعه‌ای هماهنگ از مطالب اسطوره‌ای و حماسی در دوره ساسانیان متأخر احیا شد.^{۲۵} در نتیجه ساسانیان — که احتمالاً خود را وارث فریدون و ایرج می‌دانستند — به فرمانروایی یزدگرد دوم، با پذیرش کیانیان می‌توانستند نه تنها دارایی‌های رومیان در غرب، بلکه سرزمین‌های تورانی مورد مناقشه هپتالیان در شرق را — که تحت فرمانروایی فریدون بود — نیز متعلق به خود بدانند و شاید از طریق اتخاذ نمادین عنوان کیانیان، کی،

20. Hunnic

21. Av. *kauuāiia-*

22. Av. *tūiriia-*

23. Av. *kauui -*

۲۴. بر این اساس فرمانروایی غرب، هروم یا روم (Hrōm/Rūm)، به فرزند ارشد فریدون سرم یا سلم (Sarm/Salm)، فرمانروایی شرق، توران یا ترکستان (Tūrān/Turkeštān)، به دومین فرزندش توز یا تور (Tōz/Tūr) داده شد و مرکز فرمانروایی، ایرانشهر (Ērānšahr)، به کوچک‌ترین فرزند او ایرج (Ēriz/Ēraj) رسید.

25. Huyse, 2009: 151-2/ Wiesehöfer, 2005a: 139, n. 240, & 145, n. 254.

ادعای خود دربارهٔ این سرزمین‌ها را مطرح کرده‌اند.^{۲۶} اهمیت استفاده از عنوان کی و رواج آن را در مسائل مذهبی نیز می‌توان سنجید. تحول اساسی در سیاست مذهبی ساسانیان — که توسط یزدگرد یکم در آغاز قرن پنجم در برخورد با مسیحیان ایران آغاز شد — ممکن است واکنشی را برانگیخته باشد که آزارهای یزدگرد دوم شاهدهی بر آن و احتمالاً لقب کی نمادی از آن باشد. حداقل از زمان استقبال مذهبی کنستانتین از مسیحیان شاهنشاهی ساسانی، این جامعهٔ مذهبی به‌عنوان تهدیدی سیاسی برای ثبات دولت ایران تلقی می‌شد. در واقع پیش از اجلاس سلوکیه در سال ۴۱۰ م — که به اذن یزدگرد یکم تشکیل شد و به ایجاد کلیسای ایرانی انجامید — و همچنین به رسمیت شناختن قوانین اعتقادی شورای نیقیه^{۲۷} و شورای بعدی در سال ۴۲۴ م — که در آن استقلال کلیسای ایرانی از روم اعلام شد — مسیحیان ایران آزارهای دولتی مختلفی را تجربه کرده بودند. در زمان یزدگرد یکم سیاست مذهبی شاهنشاهی دستخوش تغییر چشمگیری شد؛ این سیاست مبنی بر حفظ انسجام سیاسی در میان جوامع مذهبی ناهمگون شاهنشاهی از طریق بومی‌سازی ساختارهای اداری آن‌ها و یکسان‌سازی فرهنگی نسبی عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها با عنصر ایرانی بود؛^{۲۸} بنابراین هم نهاد یهودی رأس جالوت،^{۲۹} که ممکن است ابداع ساسانیان باشد، هم نهادینه‌شدن کلیسای ایرانی احتمالاً تلاش ساسانیان را برای ادغام این نیروهای مذهبی گوناگون در محدودهٔ دولت خود نشان می‌دهد که با وجود خصلت مزدایی فرهنگ و طبقهٔ حاکم، هیچ راهی برای برقراری آرامش به‌جز ترویج هم‌زیستی دینی نیافته بودند.^{۳۰} به‌راستی این استراتژی احتمالاً در عنوان یزدگرد یکم، رامشهر،^{۳۱} انعکاس یافته است.^{۳۲}

با وجود این در دورهٔ یزدگرد دوم می‌توان واکنشی را نسبت به مفهوم شاهنشاهی

26. Daryaee, 2006b: 389-93/ Wiesehöfer 2005a: 144-5; 2005b: 114-16.

27. Jullien and Jullien, 2002: 189-200, 206-215, 224-5.

28. Bakhos and Shayegan, 2010; xiv—xv.

29. Exilarchate

30. Bakhos and Shayegan, 2010: xiv-xv.

۳۱. «(که) شاهنشاهی را آرام می‌کند».

32. Huyse, 2006: 185.

نوپای «چند دینی» مشاهده کنیم و ریشه‌های این مشروعیت را می‌توان در اوستای الهام‌گرفته از دریافت اسطوره‌ای-حماسی از گذشته ایرانی جست‌وجو کرد. اقتباس از عنوان کی، هم‌زمان هم ماهیت ازلی یا کیهانی آن — که پادشاهی ساسانی از آن نشأت می‌گرفت — (برخلاف بُعد واقع‌گرایانه^{۳۳} اصطلاح شاهنشاه)، هم جنبه مسلم‌مزدایی آن را آشکار می‌کرد. کوشش کی جدید (یزدگرد دوم) برای بازگرداندن دین زردشتی به ارمنستان و ازسرگیری آزار مسیحیان در ایران، گواهی بر جنبه ذاتی دینی عنوان کی است؛ به همین ترتیب، جنگی که در زمان یزدگرد دوم علیه روم درگرفت، دارای اهمیت است. جنگ‌های ویرانگر با هپتالیان،^{۳۴} وضعیت وخیم مالی شاهنشاهی و دریافت کمک‌هزینه از روم برای جنگ‌های ویرانگرتر علیه هپتالیان، مانع از جنگ فرمانروایان ساسانی با روم نشد؛ البته یزدگرد دوم و پیروز برای مهار تهدید هپتالیان از روم — که از زمان عهدنامه صلح ۳۸۹-۳۸۴م با یکدیگر درباره دفاع مشترک در برابر تهاجمات چادرنشینان از قفقاز توافق کرده بودند — درخواست کمک مالی کردند. امتناع روم از ارائه کمک مالی باعث جنگ کوتاه سال ۴۴۲-۴۴۱م بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم^{۳۵} شد؛ زمانی که تئودوسیوس درگیر لشکرکشی علیه وندال‌ها^{۳۶} در غرب بود.^{۳۷} بار مالی تدارکات جنگ علیه هپتالی‌ها بحران سال ۴۶۴م را در پی داشت؛ چنانچه پیروز از روم تقاضای حمایت مالی شامل کمک‌های مالی سالانه و پیش‌پرداخت قابل توجهی برای انجام لشکرکشی خود علیه هپتالی‌ها در شرق کرد. محتمل است که پروپاگاندای ساسانی کمک‌های رومیان در دفاع مشترکشان را به‌عنوان پرداخت خراج تلقی می‌کرد و نشان می‌داد؛ همان‌گونه که شاپور یکم ضمن ذکر دستاوردهای خود در قرن سوم و در اشاره به غرامت‌های جنگی پرداخت‌شده توسط فیلیپ عرب^{۳۸} گفته است: «قیصر فیلیپوس برای ادای احترام نزد ما آمد، ۵۰۰ هزار دینار غرامت داد

33. realpolitical

34. The Hephthalites

35. Theodosius II

36. The Vandals

37. Blockley, 1992: 56-61/ Greatrex, 1993/ Rubin, 2001; 641.

38. Phillipus Arabus

و خراج گذار شد.^{۳۹} از این منظر، ممکن است پرداخت‌های مالی رومیان — که با ظهور تهدید هپتالیان در شرق آغاز شده بود — ناخواسته به طرح‌های ایدئولوژیک ساسانیان مبنی بر به تصویر کشیدن روم به‌عنوان دولتی تابع و خراج‌گذار اعتبار بخشیده باشد؛ بنابراین می‌توان روم را به‌عنوان استان مرتد ایرانشهر در نظر گرفت که قدمت آن به همان تقسیم جهان به‌دست فریدون، قهرمان اسطوره‌ای ایرانی، باز می‌گردد؛ ادعایی که اقتباس لقب‌کی قطعاً باعث تقویت آن شد.

۲-۳ آشفته‌گی و بهبودی

تغییر بعدی در لقب — که از زمان سلطنت قباد یکم ایجاد شد — در زمان خسرو یکم کامل شد؛ زمانی که عناوین شاهنشاه و کی ناپدید شدند و تنها نام پادشاه و به‌دنبال آن عبارت/بزون (افزون) به اصل و قاعده تبدیل شد. این عصر که مصادف با سلطنت قباد یکم و پسرش خسرو یکم بود، ارتباط تنگاتنگی با جنبش مزدکی — که ظهور و سرکوب آن ایدئولوژی سلطنتی را در سپیده‌دم واپسین دوران شاهنشاهی شکل داد — دارد.^{۴۰} ممکن است این جنبش — که منابع متأخر آن را به مزدک به‌خصوصی نسبت داده‌اند — از اقامتگاه‌های سلطنتی به‌منظور دستیابی به یک دولت متمرکز یا دست‌کم زمینه‌سازی برای آن آغاز شده باشد. در واقع منابع معاصر مانند پروکوپئوس^{۴۱} و یوشع ستون‌نشین،^{۴۲} قباد یکم را به‌تنهایی مسئول توانمندسازی این جنبش یا رضایت به مالکیت اشتراکی زنان می‌دانند؛ در حالی که به شخصی به‌نام مزدک (مثلاً مزدک/اهلموغ یا مزدک بامدادان/گجستک)^{۴۳} فقط در نوشته‌های متأخر

39. *Filipōs Kaysar amāh ō *nemašīg āyad ud gyan gyān dēnār 500 hazār ō amāh dād pad bāž aweštād.*

40. Gnoli, 2004: 439-56/ Wiesehöfer, 2009/ Borm, 2007: 230-33.

41. Procopius

42. Joshua the Stylite

43. *Mazdak ahlomōy or gizištāg Mazdak ī Bāmdādān*

زردشتی به زبان پارسی میانه مانند بُدَه‌شِن،^{۴۴} دَیْکَرِد،^{۴۵} زَند وَهْمَن یَسِن^{۴۶} و در تواریخ مسلمانان، به‌ویژه تاریخ طبری اشاره می‌شود. این منابع متأخر ممکن است آمیخته به روایات شفاهی ایرانیان باشند؛ زیرا مزدک را جدای از اینکه به‌دنبال دسترسی اشتراکی به زنان بود، برای توزیع مجدد املاک و دارایی‌های اشراف میان مردم سرزنش می‌کنند ([مزدک] دستور داد که زنان، فرزندان و اموال را [در اختیار مردان] به‌صورت انبازی^{۴۷} و اشتراکی^{۴۸} نگه دارند)؛^{۴۹} مضمونی تکراری در سنت‌های شفاهی ایرانی که در مطالب مندرج در کتیبه‌های سلطنتی از آن استفاده شده است. سایر بدکاران و اهریمنیان مانند گئومات^{۵۰} در کتیبه بیستون داریوش و وهنام پسر تتروس^{۵۱} در کتیبه پایکولی نرسه متهم به جنایاتی مشابه هستند.^{۵۲} بنابراین زمینه‌هایی وجود دارد که مزدک را شخصیت یک داستان ادبی در نظر بگیریم که همان اعمال ناشایست نخستین شخصیت‌های بدکار و اهریمنی سنت‌های شفاهی و کتیبه‌نگاری را به نمایش می‌گذارد.^{۵۳} افزون بر این، شخصیت یک مزدک ساختگی دستاویزی بود که قباد یکم یا خسرو یکم، با نسبت‌دادن اعمال نادرست به او — که ممکن است خود قباد یکم در حق زنان اشراف مرتکب شده باشد — بر مشارکت سازنده قباد در جنبشی که احتمالاً خود برانگیخته بود، سرپوش بگذارند. در همین راستا، مزدک ساختگی نیز می‌توانست وارث جنایات مرسوم باشد که در سنت‌های حماسی (شفاهی) به نمونه رایج بدکاران نسبت داده می‌شد؛ جنایاتی چون سلب مالکیت مادی اشراف، که برای دهه‌ها مبنای تز «کمونیسم مزدکی» بود و باید فاقد ارزش تاریخی تلقی شود. ممکن است هدف سیاست جنبش مزدکی مبنی بر دسترسی اشتراکی اجباری به

44. *Bundahišn*45. *Dēnkard*46. *Zand ī Wahman Yašt*47. *hambāyīh*48. *pad hamīh*49. *zan ud fraزند ud xwāštag pad hamīh ud hambāyīh abāyēd dāstan framūd*50. *Gaumāta*51. *Wahnām son of Tadrōs*

52. Shayegan, 2012.

53. Gaube, 1982.

زنان، از بین بردن بنیان ایدئولوژیک حقوق سیاسی اشراف، یعنی «اصالت خون» بوده باشد.^{۵۴} حاکمیت که در تسلط بر اشراف در صحنه نبرد سیاسی ناتوان بود، وسوسه شد تا با تسلط بر فرزندان اشراف، برای لطمه زدن به اصالت و خلوص این دودمان‌ها، مقام آنان را تضعیف کند. دست کاری در قوانین زردشتی می‌بایست شالوده حقوقی و دینی این سوءاستفاده جمعی را فراهم کرده باشد. طبق قانون، مرد طی عملی دینی و از روی پرهیزکاری همسر خود را تحت عنوان ازدواج موقت (ستور، ستر)^{۵۵} به یکی دیگر از افراد جامعه می‌سپرد؛ البته سرپرستی فرزندان که در این دوره انتقال به دنیا می‌آمدند، برعهده شوهر دائمی^{۵۶} بود. از این رو مزدکیان اشراف را وادار به رضایت به ازدواج موقت همسرانشان کردند. در نتیجه فرزندان متولدشده از نظر قانونی به طبقه اشراف تعلق داشتند، اما از نظر ایدئولوژیک سبب اطمینان از تداوم دودمان اشراف نمی‌شدند. هنگامی که تداوم دودمان اشراف در معرض تهدید قرار گرفت و امتیازات سیاسی اشراف به خطر افتاد، قباد یکم ابزار سیاست خود، جنبش مزدکی را نابود کرد و بدین ترتیب راه را برای جانشین خود، خسرو یکم، برای ایجاد نظم اجتماعی نوین هموار کرد. خسرو یکم توانست با برقراری مجدد اشراف زمین‌دار و ادغام آن‌ها در دستگاه دولتی نیرومند ساسانی، آن‌ها را به نجبای ملبس^{۵۷} تبدیل کند. افزون بر این، قباد یکم و خسرو یکم نوعی مقام سلحشوری را پایه‌گذاری کردند که وفادار به سلطنت بودند و بخشی از آن‌ها از میان همان فرزندان شورش مزدکی به خدمت گرفته شدند؛ فرزندان که اشراف زمین‌دار آن‌ها را پس زده بودند و خسرو همه آن‌ها را به‌عنوان فرزندانده خود پذیرفته بود.^{۵۸}

۲-۴ واپسین دوره

دوره خوره/بزود از همان ابتدا با افول مداوم اقتدار سلطنتی ساسانیان مشخص

54. Gaube, 1982.

55. *štūrīh*

56. *xwadāy*

57. *noblesse de robe*

58. Noldeke, 1879: 164.

می‌شود که قیام بهرام چوبین علیه حاکم برحق خود هرمز چهارم نشان از آن داشت. مشروعیت خاندان سلطنتی ساسانی بر این باور بود که در پی پیروزی اردشیر بر اشکانیان و تأسیس شاهنشاهی نوین ایرانی، فرّ شاهی، خَوَره، به خاندان اردشیر و فرزندان او اعطا شده است. تصاحب قدرت به‌دست بهرام چوبین نخستین کوشش یکی از بزرگان برای به چالش کشیدن فرّ سلسله ساسانی و اعتراضی آشکار به حق موروثی اعضای این خاندان برای حکومت بود. عوامل متعددی به اختلاف بین شاه و اشراف دامن زد. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی خسرو یکم راه را برای سیاست توسعه‌طلبانه خسرو دوم هموار کرد؛ اما ممکن است بذر اختلاف بین شاه و رعایای او را نیز کاشته باشد. به نظر می‌رسد در پی ویرانی‌های حاصل از جنبش مزدکی ساسانیان اشراف زمین‌دار را بیش از پیش فرمان‌بردار حکومت کردند و اجازه یافتند تا نه‌تنها بر زمین‌های سلطنتی، بلکه بر کل زمین‌های کشت‌شده شاهنشاهی عوارض و مالیات منظم وضع کنند.^{۵۹} تشکیل نیرویی از اشراف نظامی قدرتمند — که اعضای آن مجهز بودند، در ازای خدمت نظامی اقطاعی نیز دریافت می‌کردند و نیروی هولناک و متحدالشکلی بودند که تنها در برابر شاه پاسخ‌گو بودند — و افزایش چشم‌گیر درآمد دولت — که بیشتر با مالیات‌های سرانه و غرامت‌های اخذشده از بیزانس در زمان خسرو یکم افزایش یافت — یک کشور قدرتمند اقتصادی ایجاد کرد که از ابزار و همچنین ظرفیت نظامی لازم برای یک لشکرکشی گسترده با هدف غلبه بر بیزانس برخوردار بود؛ در حالی که زیربنای ایدئولوژیک چنین اقدام خطیری در زمان خسرو دوم ایجاد شد.^{۶۰}

این اصلاحات اگرچه افزایش ثروت را در پی داشت، ممکن است به زوال پیوندهای سنتی بین اشراف و شاه در زمان هرمز چهارم و خسرو دوم منجر شده باشد؛ تا جایی که اعضای طبقه اشراف بلندمرتبه (وزرگ)^{۶۱} مانند بهرام چوبین از خاندان مهران و بعدها فرخان شهزوراز از خاندان وراز جرئت کردند مشروعیت سلسله ساسانی را به چالش

59. Wiesehöfer, 2010: 138, 141/ Gariboldi, 2006.

60. Greatrex, 2007: 123.

61. *wuzurg*

بکشند و به تاج و تخت دست یابند. ترفیع اشراف پایین‌مرتبه (آزاد)^{۶۲} و دادن تیول به سلحشوران (دهگان)^{۶۳} با هدف ایجاد یک طبقه نظامی — که پس از امنیت اقتصادی، وزنه تعادلی در برابر قدرت اشراف بلندپایه باشند — نتایج موردنظر را به همراه نداشت. افزایش ثروت منجر به نزدیک‌شدن طبقه نظامی به اشراف رده‌بالا — که از میانشان رهبران نظامی‌ای چون بهرام چوبین و فرخان شهروراز سر برآوردند — شد که فراتر از منافع اقتصادی، صفات مشترکی با ایشان داشتند. بنابراین طبقه نظامی، که در ابتدا به‌عنوان سنگری در برابر اهداف اشراف بلندپایه ایجاد شد، ممکن است ناخواسته^{۶۴} و به‌دلیل افزایش پیوندهایش با همان اشراف، در فرسایش قدرت سلطنتی دخیل بوده باشد. خسرو دوم برای جلوگیری از به قدرت رسیدن بهرام چوبین که لشکرکشی‌های پیروزمندانه‌اش او را به جایگاه برجسته‌ای رسانده بود و می‌توانست مشروعیت سلطنتی را به چالش بکشد، مجبور شد پدرش هرمز چهارم را که هدف اصلی دشمنی بهرام بود، سرنگون کند و چه بسا که به کشتن او نیز رضایت داد. با این حال چون بهرام چوبین از دستیابی به تاج و تخت دست نکشید، خسرو دوم مجبور شد به بیزانس پناه ببرد و تصمیم گرفت تا شاهنشاهی خود را با کمک نیروهای نظامی بیزانس در ازای اعطای امتیازات ارضی بازپس گیرد.^{۶۵}

شورش بهرام که پیش از این اعتبار خاندان ساسانی را کاهش داده بود، اقدام خسرو یکم برای شاه‌کشی (یا موافقت با آن)، مداخله بیزانس در امور داخلی ایران به تحریک خسرو و به‌دنبال آن امتیازات ارضی، به‌طور قاطعانه‌ای هاله تقدس پیرامون حکومت ساسانی را درهم شکست؛ همان‌گونه که شورش طولانی‌تر دایی خسرو دوم، ویستهم، نیز نشان‌دهنده آن بود. خسرو دوم در راستای افزایش ثروت خاندان ساسانی، جنگ فاتحانه‌ای علیه بیزانس به راه انداخت و در همین راستا به احیای شاهنشاهی هخامنشی دست زد. به نظر می‌رسد دانش تاریخی آن — که با جزئیات حماسی آمیخته است — (از طریق واسطه‌های رومی) از زمان سلطنت شاپور دوم در ایران

62. *āzād*63. *dēhgān*64. *notens volens*

65. Rubin, 2001: 643-4/ Whitby, 1988: 250-304.

ساسانی رایج بوده است. نباید تعلیق کمک‌هزینه‌های بیزانس به ایران برای دفاع از مرزهای مشترکشان در برابر متجاوزان خارجی و مذاکره ژوستین دوم^{۶۶} با قدرت نوظهور ترکی برای برپایی اتحادی علیه دولت ساسانی را دست کم گرفت که منجر به فصل جدیدی در روابط روم و ایران شد.^{۶۷} با قطع این کمک‌هزینه‌ها هر دو کشور رویکردی خصمانه اتخاذ کردند که در ابتدا منجر به بی‌نتیجه ماندن لشکرکشی ژوستین دوم علیه شاهنشاهی ساسانی در ۵۷۲-۵۷۳م، اولین مداخله روم در امور داخلی ایران توسط موریس^{۶۸} و در نهایت به کوشش بی‌فایده خسرو دوم برای غلبه بر بیزانس شد.^{۶۹} بنابراین حذف کمک‌هزینه‌ها — که تا زمان ژوستین دوم وابستگی متقابل روم و ایران را تضمین می‌کرد — ممکن است در نهایت نگرشی را ایجاد کرده باشد که سقوط رقیب را تأیید کرد. به نظر می‌رسد که خسرو دوم با تسخیر زودگذر تمام متصرفات شرقی بیزانس این منطق را به‌درستی اجرا کرده است. در واقع گسترش سرزمینی در دوره خسرو یکم تا حدی که از زمان هخامنشیان هرگز تجربه نشده بود، به‌عنوان تأسیس شاهنشاهی جدیدی در نظر گرفته شد که شکوه آن حتی از زمان بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی، اردشیر، نیز پیشی گرفت و به دودمان ساسانی مشروعیت نوینی اعطا کرد. نوشته روی سکه خسرو دوم، «خسرو خوره/بیزود: خسرو که فرّ او افزون باد/ خسرو که فرّ توسط او افزایش می‌یابد» نشان‌دهنده برنامه سیاسی شاه برای تجدید حیات ساسانیان پس از به قدرت رسیدن در ایران بود؛ زیرا بعدها به‌کارگیری عنوان قدیمی ساسانیان، *شاهنشاه*، این بار با اشاراتی احتمالی به پارسیان قدیم، حکایت از احیای هخامنشیان داشت.

66. Justin II

67. Whitby, 2001: 91-4.

68. Maurice

69. Whitby, 2001: 102-4/ Howard-Johnston, 2006: 93-113/Shahid, 2004.

کتابنامه

- Bakhos, C., and M. Rahim Shayegan. (2010). *The Talmud in its Iranian context*, Tübingen: Texts and Studies in Ancient Judaism 135.
- Blockley, R. C. (1984). The Romano-Persian peace treaties of A.D. 299 and 363. *Florilegium* 6: 28-49.
- _____. (1992). East Roman foreign policy: Formation and conduct from Diocletian to Anastasius, Leeds: Classical and Medieval Texts, Papers, and Monographs 30.
- Börm, H. (2007). *Prokop und die Perser: Untersuchungen zu den römisch-sasanidischen Kontakten in der ausgehenden Spätantike*. Stuttgart: Oriens et Occidens 16.
- _____. (2008). Das Königtum der Sasaniden: Strukturen und Probleme. Bemerkungen aus althistorischer Sicht. *Klio* 90/2: 423-43.
- Daryaee, T. (2006a). The construction of the past in Late Antique Persia. *Historia* 55/4: 493-503.
- _____. (2006b). Sasanians and their ancestors. In *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europea Held in Ravenna, 6-11 October 2003*, vol. 1, Ancient & Middle Iranian Studies, ed. A. Panaino and A. Piras, 387-93. Milan: Mimesis.
- Frendo, D. (2012). Dangerous ideas: Julians Persian campaign, its historical background, motivation, and objectives. *BAI* 21: 79-96.
- Gariboldi, A. (2006). *Il regno di Xusraw dall' anima immortale: Riforme economiche e rivolte sociali nell' Iran sasanide del VI secolo*. Milan: Mimesis.
- Gaube, H. (1982). Mazdak: Historical reality or invention. *Str* 11: 11-

22.

Gnoli, G.(2004). Nuovi studi sul Mazdakismo. In *La Persia e Bisanzio*, ed. G. Gnoli and A. Panaino, 439-56. Roma: Accademia Nazionale dei Lincei.

Greatrex, G. (1993). Two fifth-century wars between Rome and Persia. *Florilegium* 12: 1-14.

_____. (2007). Roman frontiers and Roman foreign policy in the East. In *Aspects of the Roman Near East: Papers in honour of Professor Fergus Millar* FBA, ed. R. Alston and S. N. C. Lieu, 103-73. Turnhout: Studia Antiqua Australiensia 3.

Herman, G. Forthcoming. *A prince without a kingdom: The Babylonian Exilarchate in the Sasanian era*. Tiibingen: J.C. Mohr Siebeck.

Howard-johnston, J. D. (2006). *East Rome, Sasanian Persia and the end of Antiquity: Historiographical and historical studies*. Aldershot/ Burlington: Ashgate/Variorum.

Huyse, P. (2006). Die sasanidische Königstitulatur: Eine Gegenüberstellung der Quellen. In *Ērān ud Anērān: Studien zu den Beziehungen zwischen dem Sasanidenreich und der Mittelmeerwelt*, ed. J. Wiesehöfer and P. Huyse, 181-201. Stuttgart: Oriens et Occidens 13.

_____. (2009). Die königliche Erbfolge bei den Sasaniden. In *Trésors d'Orient: Mélanges offerts a Rika Gyselen*, ed. P. Gignoux, C. Jullien, and E. Jullien, 145-57. Paris/Leuven: Cahiers de Stir 42.

Jullien, C., and E Jullien. (2002). *Apôtres des confins: Processus missionnaires chrétiens dans l'empire iranien*. Leuven: RO 15.

Mosig-Walburg, K. (2009). *Römer und Perser: Vom 3. Jahrhundert bis*

zum Jahr 363 n. Chr.

Gutenberg: Computus Druck Satz & Verlag.

Nöldeke, T. (1879). *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen*. Leiden: Brill.

Rubin, Z. (2001). The Sasanid monarchy. CAH 14: 638-61.

Shahid, I. (2004). The last Sasanid-Byzantine conflict in the seventh century: The causes of its outbreak. In *La Persia e Bisanzio*, ed. G. Gnoli and A. Panaino, 223-44. Roma: Accademia Nazionale dei Lincei,.

Shayegan, M. R. (2003). Approaches to the study of Sasanian history. In *Paitimana: Essays in Iranian, Indo-European, and Indian studies in honor of Hanns-Peter Schmidt*, 2 vols., ed. S. Adhami, 163-84. Costa Mesa; Mazda Publishers.

_____. (2008). On the rationale behind the Roman wars of Šabuhr II the Great. BAI 18: 111-33.

_____. (2011). *Arsacids and Sasanians: Political ideology in post-Hellenistic and Late Antique Persia*. Cambridge: Cambridge University Press.

_____. (2012). *Aspects of epic and history in Ancient Iran: From Gaumāta to Wahnām*. Washington, DC/Cambridge: Hellenic Studies Series.

Whitby, M. (1088). *The Emperor Maurice and his historian: Theophylact Simocatta on Persian and Balkan warfare*. Oxford: Clarendon Press.

_____. (2001). The successors of Justinian. CAH 14: 86-111.

- Wiesehöfer, J. (2005a). *Iraniens, Grecs et Romains*. Paris: Cahiers de Stlr 32.
- _____. (2005b). Rūm as enemy of Iran. In *Cultural borrowings and ethnic appropriations in Antiquity*, ed. E. S. Gruen, 105-20. Stuttgart: Oriens et Occidens 8.
- _____. (2009). Kawad, Khusro 1 and the Mazdakites: A new proposal. In *Trésors d'Orient: Mélanges offerts à Rika Gyselen*, ed. P. Gignoux, C. Jullien, and E Jullien, 391-409. Paris/ Leuven: Cahiers de Stlr 42.
- _____. (2010). King and kingship in the Sasanian Empire. CKA: 135-52.

سیر تحول افسانه‌ی صلاح‌الدین ایوبی در غرب^۱

نویسنده: کارول هیلنبرند^۲ / مترجم: ایمان فخری جوشانی^۳

چکیده

سیر تحول افسانه‌ی صلاح‌الدین ایوبی در غرب نمونه‌ی منحصربفرد و شگفت‌انگیزی از پذیرفتن یک جنگجوی مسلمان قرون میانه به عنوان یک قهرمان اروپایی است. این نمونه‌ی انتقال فرهنگی از همه موارد جالب‌تر و قابل توجه‌تر است، چراکه صلاح‌الدین در طول جنگ‌های صلیبی دشمن اصلی مسیحیت غربی^۴ بود و توانسته بود اورشلیم، پایتخت پادشاهی آسمانی اورشلیم، را بازپس گیرد. در این مقاله سه موضوع مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد: ابتدا، صلاح‌الدین در آینده‌ی منابع غربی معاصر با او؛ دوم، تحول افسانه‌ی صلاح‌الدین در غرب؛ و در آخر، طرح این سوال که چرا صلاح‌الدین با وجود دیگر فرماندهان مسلمان در طول جنگ‌های صلیبی، به چنین شهرت قابل توجهی پس از مرگ خود در اروپا رسید.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری غربی؛ اسطوره‌آفرینی؛ جنگ‌های صلیبی؛ صلاح‌الدین ایوبی.

۱. این ترجمه‌ای است از مقاله‌ی:

Hillenbrand, Carole (2005). "The Evolution of the Saladin Legend in the West". *Mélanges Louis Pouzet*. 53.

۲. استاد مطالعات اسلامی و خاورمیانه دانشگاه ادینبرو - C.Hillenbrand@ed.ac.uk

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ عمومی جهان دانشگاه شهید بهشتی - imanfakhrijoshani@gmail.com

۴. مسیحیت غربی از کلیسای لاتین کلیسای کاتولیک و سایر فرقه‌های مشتق شده از آن، تشکیل شده است. از این اصطلاح معمولاً در برابر کلیسای ارتدکس شرقی استفاده می‌شود. - مترجم

صلاح‌الدین^۶ در آینده‌ی منابع غربی معاصر با او

دانسته‌ها و معلومات ما غربی‌ها درباره‌ی صلاح‌الدین ایوبی در طول زندگی وی بیشتر براساس تاریخ مفصلی است که توسط اسقف اعظم شهر صور، ویلیام صوری^۶ - که صدراعظم پادشاهی لاتین اورشلیم از سال ۱۱۷۰-۱۱۸۴ میلادی بود - نوشته شده است. نبوغ فکری ویلیام بسیار چشمگیر و ستایش‌برانگیز بود.^۷ او به‌واسطه‌ی جایگاه سیاسی و مذهبی خود (صدر اعظم، اسقف اعظم، سفیر و نماینده‌ی پاتریارک^۸ اورشلیم) کاملاً به مسائل دولت اورشلیم واقف بود؛ بنابراین قادر بود راجع به زمانه‌ی خود، عمیق و دقیق بنویسد. ویلیام که زاده‌ی آن سوی دریاها^۹ بود، توانست از این موقعیت برای یادگیری عربی در کنار زبان‌هایی همچون لاتین، یونانی و فرانسوی استفاده کند.^{۱۰} حیات سیاسی ویلیام مصادف با روی کار آمدن صلاح‌الدین در مصر و شام بود؛ در همین ایام بود که ویلیام تاریخ بزرگ خود را با عنوان *Historia*^{۱۱} 'به زبان لاتین

۵. در میان غربی‌ها عموماً با نام سالادین (Saladin) شهرت دارد. - مترجم

6. William of Tyre

۷. به گمان اکثر تاریخ‌نگاران جدید مطالعات جنگ‌های صلیبی و شرق لاتین همچون استیون رانسیمان (Steven Runciman)، کریستوفر تایرمن (Christopher Tyerman) و برنارد همیلتون (Bernard Hamilton)، او یکی از بزرگترین وقایع‌نویسان جنگ‌های صلیبی و قرون وسطی در اروپا است. - مترجم. ر.ک:

Runciman, Steven (1952). *A History of the Crusades*. Vol. II: The Kingdom of Jerusalem and the Frankish East, 1100-1187 (repr. Folio Society, 1994 ed.). Cambridge. p 477; Tyerman, Christopher (1998). *The Invention of the Crusades*. University of Toronto Press. p 126; Hamilton, Bernard (2000). *The Leper King and his Heirs*. Cambridge University Press. p 6.

۸. پاتریارک یا پاتریارش که در زبان عربی به صورت بطریق و یا بطریخ نوشته می‌شود، واژه‌ای یونانی (πατριάρχης) به معنای شیوخ و آباء است. در جهان مسیحیت تا قرن ۴ میلادی این لفظ به اسقفان اعظم کلیسا اطلاق می‌شد. اما در سال ۴۵۱ میلادی و طی شورایی کالسدون تصمیم به تأسیس پنج پاتریارک‌نشین روم، قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم گرفته شد، تا زین پس این عنوان صرفاً به اسقفان این شهرها اعطا شود. - مترجم

9. Outremer

۱۰. هرچند برخی مورخان جدید همچون پیتر ادبوری اذعان داشته‌اند که مدارک کمی در رابطه با تسلط ویلیام صوری به زبان عربی وجود دارد بنابراین نمی‌توان به قطعیت در مورد تسلط ویلیام صوری به زبان عربی سخن گفت. - مترجم. ر.ک:

Edbury, Peter W.; Rowe, John G. (1988). *William of Tyre: Historian of the Latin East*. Cambridge University Press. p 13.

11. *Historia Rerum in Partibus Geſtarum* (en: *History of Deeds Done Beyond the Sea*)

در فارسی با عنوان تاریخ وقایع آن سوی دریاها شناخته می‌شود.

تحریر کرد، تاریخی که منبع مهمی برای آن سال‌های مهم و حساس اراضی مقدس به حساب می‌آید. با این حال در همان ایام ویلیام صوری به دلایلی شرق و اورشلیم را ترک گفت، به طوری که دو سال پیش از وقوع نبرد حطین درگذشت.^{۱۲} این شرایط باعث شد تا ارزیابی او از شخصیت صلاح‌الدین در ادامه اثرش پیش‌گویانه باشد.

ویلیام، به قدرت‌رسیدن صلاح‌الدین در مصر را در سال ۱۱۶۹ پس از مرگ عمویش، اسدالدین شیرکوه، چنین توصیف می‌کند: «مردی بسیار تیززای و بی‌باک و بسیار با شهامت و گشاده‌دست بود. ...»^{۱۳}

با این حال، تصویر ویلیام از صلاح‌الدین عاری از هرگونه انتقاد و اشتباهات احتمالی نبود. برای مثال، ویلیام صوری صلاح‌الدین را به خاطر برخوردش با خلیفه‌ی فاطمی و همچنین ناسپاسی نسبت به سرور خود، نورالدین زنگی، سرزنش می‌کند:

«... در آغاز حکومتش هنگامی که برای بیعت با خلیفه به دیدار وی رفت، مولای خود را با چوبدستی بزرگی که در دست داشت، بر زمین انداخت و او را کشت و سپس همه‌ی پسران خلیفه را به قتل رساند ... صلاح‌الدین با کشتن خلیفه، بر ثروت او و همه‌ی گنجینه‌های سلطنتی وی و نیز بر همه‌ی اشیای گران‌قیمت قصر دست یافت و هر طور که می‌خواست در آنها به دخل و تصرف پرداخت و با سخاوتمندی بسیار اموال را به سربازان خاص خود و همچنین سربازان خلیفه به قصد رشوه بخشید. ...»
«... برخلاف بیعتی که با سرور و حاکم خویش [نورالدین زنگی] کرده بود، صلاح‌الدین علیه ارباب خود شورید و بر همه‌ی شهرهای آن سرزمین استیلاء یافت. ...»^{۱۴}

با وجود این انتقادات آشکار، احترام و تحسین توأمان با ترس ویلیام نسبت به صلاح‌الدین در متن مشهود است. با این حال، در هیچ نقطه‌ای از کتاب، ویلیام دشمن و خطر — که همان قدرت‌گیری صلاح‌الدین بود — را دستکم نمی‌گیرد. در واقع وی

۱۲. وی پس از شکست در مقابل هراکلیوس قیصریه‌ای (Heraclius of Jerusalem) بر سر مقام اسقف‌اعظم و پاتریارک اورشلیم و همچنین منازعات سیاسی موجود در دربار اورشلیم در دهه‌ی ۱۱۸۰ میلادی، اراضی مقدس را به سمت اروپا ترک گفت. - مترجم. ر.ک:

Hamilton, *The Leper King and His Heirs*, pp 150-163.

13. William of Tyre, *Historia Rerum in Partibus Transmarinis Gestarum*, p. 958.

14. Ibid., p. 958-9.

کاملاً از جاه‌طلبی و خصوصیات شخصیتی صلاح‌الدین آگاه است: «... به عقیده‌ی همه‌ی حضار، چنان که گفتیم، خوب است تمامی تلاش‌های ممکن برای مقاومت در مقابل این مرد بزرگ به کار گرفته شود. مقاومتی علیه پیشروی سریع او — طی پیروزی‌های متوالی‌اش — به سوی قلعه‌ی بلندپروازی‌هایش. دریافت عمومی مردم، از اینکه او هر روز بیش از پیش بر قدرتش می‌افزاید، بیانگر آن است که او خطرناک‌ترین و ترسناک‌ترین دشمن ماست. ...»^{۱۵}

گزارش ویلیام صوری از حوادث شرق لاتین^{۱۶} و پادشاهی اورشلیم تا بیان رخداد‌های سال ۱۱۸۴ ادامه می‌یابد و سپس — همانطور که بیان شد — به صورت ناگهانی متوقف می‌شود. در واقع، او به دلیل شرایط سیاسی موجود و پیش‌بینی پیروزی صلاح‌الدین ناامیدانه از نگارش اثرش دست برمی‌دارد. وی برخلاف معاصرانش خوش‌شناس بود که دیگر در دوره‌ی پیروزی صلاح‌الدین در حطین و اورشلیم زندگی نمی‌کرد. از این رو می‌توان بیان داشت که اسقف اعظم صور با نگاهی توأمان با ترس و تحسین به صلاح‌الدین ایوبی می‌نگریست، هرچند نگاه او خالی از انتقاد نیست، به‌ویژه در رابطه با جاه‌طلبی بی‌رحمانه‌ی سلطان مصر.

در تاریخ‌نگاری کلاسیک غربی درباره‌ی جنگ‌های صلیبی، برای درک و آگاهی دو رویداد مهمی که بعد از مرگ ویلیام صوری به وقوع پیوست، یعنی رویداد پیروزی صلاح‌الدین در حطین و رویداد تسخیر اورشلیم در سال ۱۱۸۷ به دست مسلمانان، ما به ترجمه و ذیل‌های تاریخ ویلیام صوری وابسته هستیم. یکی از متون، نوشته‌ی ارنول^{۱۷}، مباشر و همراه بالیان ایلین^{۱۸}، است که حتی در لحظات تلخ پس از سقوط اورشلیم، توانسته‌است تصویری مطلوب و مناسب از صلاح‌الدین ارائه کند. ارنول پس از فتح اورشلیم، از رفتار صلاح‌الدین در اورشلیم تمجید، و به ترحم و مهربانی وی نسبت به مسیحیان شکست‌خورده اشاره می‌کند. وی همچنین رفتار صلاح‌الدین در قبال خانواده‌ی فرماندهان و شوالیه‌های حاضر در اورشلیم را همراه با فضل و بخشش

15. Ibid., p. 1016.

16. The Latin East

17. Ernoul

18. Balian of Ibelin

برمی‌شمارد، و در این باره می‌نویسد «به واسطه‌ی رحم و بخشش و همچنین سخاوتش، آنها خدا را بخاطر چنین شخصی ستایش کردند و پس از آن آوازه‌ی بزرگی شخصیت او را در جهان اشاعه دادند.»^{۱۹} پس از آن، در منابع دیگری که بعد از توافق آتش‌بس صلاح‌الدین با ریچارد پادشاه انگلستان نوشته شدند و همانند اثر ارنول بودند، نیز به مروت صلاح‌الدین نسبت به اربابان و فرماندهان صلیبی اشاره شده است.^{۲۰} اظهارت این چنین منابعی جالب توجه است چراکه توسط گروهی نوشته شده که در آن زمان بزرگترین ضربه سیاسی و روانی خود را از صلاح‌الدین دیده و خورده بودند.

تصویری که از صلاح‌الدین ارائه شده، نتیجه‌ی گردآوری تجارب شخصی زندگی و مبارزه‌ی نویسندگان صلیبی است که در طول قرن ۱۲ میلادی در خاور نزدیک می‌زیستند. حتی در زمانه‌ای که صلاح‌الدین دشمن اصلی صلیبیون به شمار می‌رفت، نویسندگان صلیبی‌ای که مقارن با او می‌زیستند، بنا به جبر زمانه و ناخواسته در آثار خود به تحسین شخصیت و دستاوردهای صلاح‌الدین — ولو با اکراه — می‌پرداختند. می‌توان چنین استدلال کرد که این نویسندگان با ارائه این چنین تصویری از صلاح‌الدین، در صدد بود تا سختی شکست خود را نرم‌تر کنند که این مسئله در ادامه‌ی مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد. اما جزئیات جوانمردی، ترحم و مروت صلاح‌الدین در ادامه مقاله به بحث گذاشته نمی‌شود. به نظر می‌رسد که هیچ انگیزه‌ای برای ستایش صلاح‌الدین به این شکل غیر از میل باطنی نویسنده به ارائه گزارش واقعی از آنچه اتفاق افتاده بود، وجود نداشته است. این دست توصیفات، حتی مدیحه‌های تذکره‌نویسان صلاح‌الدین را نیز تأیید می‌کند.

سیر تحول و تکامل افسانه‌ی صلاح‌الدین در اروپای غربی

اندک زمانی پس از حوادث شرقی لاتین در اواخر قرن ۱۲ میلادی، صلاح‌الدین وارد ادبیات عاشقانه و حماسی اروپا شد. تصویر صلاح‌الدین، از آنچه ویلیام صوری در *Historia* خود — رهبری قدرتمند و با عظمت و جسور^{۲۱} — نشان می‌دهد، به

19. De Mas Latrie, *Chronique d'Ernoul et de Bernard le Trésorier*, p.230.

20. Ibid., p. 293.

21. *Potentissimus Princeps*.

آنچه که ذیل و ترجمه‌ی اثر ویلیام صوری، *Estoire d'Eracles* اثر قرن سیزدهمی مؤلفی مجهول‌الهویه به تصویر کشیده، تغییر کرده است. بنابراین در طی یک نسل صلاح‌الدین مبدل به رهبری نخبه، چهره‌ای محوری و الگوی سلحشوری و جوانمردی مسیحی می‌شود.^{۲۲}

در منبع فرانسوی قدیم متعلق به قرن ۱۳ میلادی، *Estoires d'Outremer et de la naissance Salehadin*، صلاح‌الدین تبدیل به چهره‌ای افسانه‌ای - حماسی شده است. نویسنده‌ی گمنام این اثر، صلاح‌الدین را «یک سلحشور ترک که بسیار دانا و شجاع بود»،^{۲۳} معرفی می‌کند. در یکی از داستان‌های کتاب *La fille du comte de Pontieu*،^{۲۴} صلاح‌الدین به‌عنوان یکی از نوادگان خاندان نجیب‌زاده‌ی پونتیه نشان داده شده است. برخی از دیگر داستان‌ها نیز مربوط به جنگ صلاح‌الدین با ملکه ترکیه و متحدانش، یعنی شاه نوبه، الایکسلین،^{۲۵} و خلیفه‌ی بغداد است.^{۲۶} این منبع در بخشی تحت عنوان *Ordre de chevalerie*^{۲۷} به این موضوع می‌پردازد که صلاح‌الدین از اسیر صلیبی خود، هیو طبریه،^{۲۸} می‌خواهد که بدو بیاموزد که چگونه می‌تواند مبدل به یک شوالیه‌ی مسیحی شود.^{۲۹}

برای اثبات اینکه صلاح‌الدین در این زمان به درون مایه‌ای افسانه‌ای تبدیل شد، می‌توان به «داستان سه دین» در نسخه‌ی اولیه‌ی *Estoires* رجوع کرد. طبق این داستان، صلاح‌الدین در بستر مرگ، از نمایندگان ۳ دین توحیدی می‌خواهد که در مورد

22. Phillips, *The Crusades, 1095-1197*, p. 150.

23. Jubb, *A Critical Edition of the "Estoires d'Outremer"*, p. 88-9: "Courtois Turc Salehadin, ki tant fu preus et sages".

24. Ibid., p. 59-89.

25. Elxelin of Nubia

26. Ibid., p. 137-40, 148-52, 157-62, 172-4.

27. Ibid., p. 109-14.

28. Hugh of Tiberias

29. Ibid., p. 110: "Vous m'ensaigniés comment on fait chevalier a la loi crestienne et ke vous le me mostrés".

احتمالا منظور نویسنده از هیو طبریه همان هیو دوم، شاهزاده جلیل (Hugh II of Saint-Omer) باشد که طی نبرد مرج عیون در سال ۱۱۷۹ اسیر صلاح‌الدین ایوبی شد. - مترجم

این موضوع بحث کنند که کدام یک از این دین‌ها برتر است: «... در ایامی که صلاح‌الدین در بستر مرگ قرار داشت، وی از خلیفه بغداد، پاتریارک اورشلیم و خردمندان یهودی خواست تا بتوانند بهترین دین الهی را در ناحیه‌ی اورشلیم پیدا کنند چرا که این مسئله آرزوی وی بود.»^{۳۰}

پس از پایان بحث، صلاح‌الدین در انتخاب دین مدنظر خود دچار تردید شد، به همین خاطر قلمرو خود را به ۳ قسمت تقسیم کرد و بهترین بخش را به مسیحیان، بخش دوم را به ساراسن‌ها^{۳۱} و بخش آخر را به یهودیان اعطا کرد.^{۳۲} تصویری مشابه از صلاح‌الدین به عنوان قهرمانی جوانمرد در بسیاری از عاشقانه‌های قرون وسطی فرانسه نیز یافت می‌شود. نمونه‌ی بارز این مسئله اثری متعلق به قرن ۱۳ میلادی با عنوان *Récits d'un Ménestrel de Reims* است^{۳۳} که صلاح‌الدین را با الینور آکیتن،^{۳۴} همسر لوئی هفتم فرانسه، پیوند می‌دهد. این ملکه‌ی مشهور در زمستان ۱۱۴۸-۱۱۴۹ در شهر صور افسرده شد، و در افسردگی خود، مدت‌ها به صلاح‌الدین که رفتار او الینور را تحت تأثیر قرار داده بود، فکر می‌کرد. هرچند صحت تاریخی در این موضوع اهمیتی ندارد، اما باید خاطر نشان کرد که صلاح‌الدین در زمان حضور الینور در شرق کودکی بیش نبوده است.^{۳۵}

در باب سراینده‌ی شعری متعلق به قرن ۱۳ میلادی با عنوان *Ordène de Chev-alerie* اطلاعاتی چندانی در دست نیست^{۳۶}، اما تصویری که از صلاح‌الدین ارائه شده،

30. Ibid., p. 235.

31. Saracen;

ساراسن یا سارازن، نام و عنوانی است که اروپاییان قرون میانه در ابتدا برای مسلمانان عرب و در ادامه برای تمامی مسلمانان بکار می‌بردند. - مترجم

32. Ibid.

33. De Wailly N. (ed.) (1876), *Chronique de Rains. Récits d'un ménestrel de Reims au treizième siècle*, (Société de l'histoire de France, 179) Renouard, Paris.

34. Eleanor of Aquitaine

۳۵. در زمان شرکت الینور آکیتن به همراه همسرش، لوئی هفتم فرانسه، در جنگ صلیبی دوم، صلاح‌الدین ایوبی که در این ایام در دمشق زندگی می‌کرد، کودکی ده ساله بود که در حین این جنگ و محاصره‌ی شهر دمشق برادر خود، شاهنشاه، را از دست داد. - مترجم

۳۶. کیث باسبای (Keith Busby)، مصحح کتاب، معتقد است که مؤلف کتاب راهبی بود که در حوالی ۱۲۲۰ میلادی می‌زیست. ر.ک:

بسیار مطلوب است:

«... پادشاهی که در آن زمان قلمرویی بزرگ در اراضی پاگان‌ها^{۳۷} داشت و از وفادارترین ساراسن‌ها بود. ...»^{۳۸}

این شعر از ورود صلاح‌الدین به تشریفات و آداب شوالیه‌گری به وسیله‌ی هیو طبریه که توسط صلاح‌الدین در نزدیکی بوفورت اسیر شده بود و بعداً آزاد شد، صحبت می‌کند.^{۳۹} مدت‌ها قبل از اینکه بوکاجیو به صلاح‌الدین توانایی صحبت کردن به‌زبان لمباردی را بدهد،^{۴۰} نویسنده‌ی Ordène de Chevalerie به این مسئله اشاره می‌کند که صلاح‌الدین با هیو «به‌خوبی» به زبان لاتین صحبت می‌کرد.^{۴۱}

بدین ترتیب این مسئله مشخص است که تنها در یکی و دو نسل، صلاح‌الدین توانست به‌عنوان مردی شجاع و متواضع از شهرت گسترده‌ای در غرب قرون وسطایی برخوردار شود. برخی از منابع صرفاً به تحسین فضایل وی کفایت کردند، در حالی که برخی از دیگر منابع تا آنجا نیز پیش رفتند که صلاح‌الدین دین مسیحیت را نیز پذیرفته بود.^{۴۲}

صلاح‌الدین و دانته آلیگیری (ت. ۱۳۲۱)

نگاه دانته نسبت به صلاح‌الدین به اعتبار و منزلت وی در اروپای دوره‌ی قرون وسطی افزود. جالب است بدانید که دانته صلاح‌الدین را در اینفرنو یا همان دوزخ قرار می‌دهد، اما در حلقه‌ی نخست، در میان قهرمانان و بزرگان دوران کهن و باستان. اگرچه جدا شده، اما چندان از جایگاه‌ی اشخاص برجسته‌ای همچون سقراط، افلاطون، اقلیدس و جالینوس دور نیست. همچنین صلاح‌الدین از نزدیکی با دو فیلسوف بزرگ

Busby, *Raoul de Hodenc, Le Roman des Eles*, p. 86-87.

37. Pagan

38. Busby, *Raoul de Hodenc, Le Roman des Eles*, p. 105: "(D)'un roi qu'en terre paienie, Fu jadis de grant seignorie, Et fu molt loiaus Sarrasins", and p. 170.

39. *ibid.*, p. 86.

۴۰. بنگرید به بخش «صلاح‌الدین و بوکاجیو (ت. ۱۳۷۵)»

41. *Ibid.*, p. 106, "Il le salue en son latin, Quar il le connoissoit molt bien".

42. Paris, "La légende de Saladin", *Journal des Savants*.

اسلامی یعنی ابن‌سینا و ابن‌رشد بهره‌مند شده‌است. با کمی مجزا و جدا کردن صلاح‌الدین از سایرین، به نظر می‌رسد دانتِه به وی توجه و نظر ویژه‌ای کرده است: «... و در کناری دور از دیگران، صلاح‌الدین را دیدم. ...»^{۴۳}

دانتِه که از چنین اشخاص برجسته‌ای الهام گرفته، آنان را اینگونه توصیف می‌کند: «... درست در فراروی من، ارواحِ بسیارِ نامداران را نشانم دادند که هنوز خویشتن را از دیدارشان غرق شوق می‌یابم. ...»^{۴۴}

گنجاندن صلاح‌الدین در چنین جمع عالی‌نسبی گواهی است بر شهرت بافضلیت وی در اروپای قرن ۱۴ میلادی، اروپایی که در زمانه‌ی مذکور تعصبات ضدمسلمانی شدیدی در آن وجود می‌داشت. با این حال، دانتِه با مجزا کردن صلاح‌الدین از مابقی افراد این حلقه، درصدد تأکید بر این امر است که صلاح‌الدین استثناء است. البته، ارائه تصویر خصمانه‌ی دانتِه از پیامبر اسلام — که در اعماق دوزخ و در میان نفاق‌افکنان بود — کاملاً مشهور است.^{۴۵}

صلاح‌الدین و بوکاجیو (ت. ۱۳۷۵)

بوکاجیو در Decameron نیز همچون دانتِه به صلاح‌الدین نگاه ویژه‌ای داشته‌است که در این رابطه دو داستان درباره صلاح‌الدین در اثر وی وجود دارد. داستان اول (روز اول، داستان سوم) نسخه‌ای مفصل از داستان سه حلقه را روایت می‌کند. شخصیت اصلی آن فردی است یهودی به نام مَلْخِی صِدِّق،^{۴۶} از اسکندریه. در این داستان، صلاح‌الدین که برای حفظ شوکت و جلالش خزانه‌ی دربار را خالی کرده بود، نیاز داشت تا مبلغ هنگفتی از ملخی‌صدق قرض بگیرد. همانند ویلیام صوری، بوکاجیو صلاح‌الدین را این‌چنین ستایش می‌کند:

«... شجاعتی کم‌نظیر به صلاح‌الدین امکان داد که با وجود تبار حقیرش، نه‌تنها سلطنت مصر را به دست آورد بلکه در جنگ‌های بسیار بارها بر سلاطین ساراسن و

43. “E solo in parte vidi’l Saladino”; Dante, *La Divina Commedia*, vol. 1: *Inferno*, canto 4, p. 54.

44. “Li spiriti magni, che del vedere in me stesso n’essalto”, *ibid.*, 53

45. *Ibid.*, canto 28, p. 355-6.

46. Melchisedech (מלכיצדק)

مسیحی پیروز گردد. ...»^{۴۷}

همانطور که در کتاب *Estoires d'Outremer* ذکر شده، صلاح‌الدین به ملخی صدق گفت:

«... باعث مسرت و شادی من است اگر از عقیده‌ات در این باره آگاه شوم که کدام یک از اصول و احکام دین یهود، ساراسن (اسلام) و مسیحیت درست و برحق هستند؟»
«...»

بعد از اینکه ملخی صدق پاسخ موشکافه و عاقلانه‌ی خود را داد (داستان ۳ حلقه)، صلاح‌الدین هدایای ارزنده‌ای به وی داد، «با وی دوستانه رفتار کرد و با اعطای مقام و منصبی برجسته، او را از مقربان دربار خویش گردانید».^{۴۸}

در داستان دوم (روز دهم، داستان نهم)، بوکاپیو سراغ فولکلورهای غنی قرون وسطی درباره‌ی قهرمانان جنگ‌های صلیبی می‌رود، و ذکر می‌کند که چگونه «صلاح‌الدین شجاع و دل‌آور»^{۴۹} همراه با تنی از فرماندهان و خدمتگزاران نزدیک خود با لباس مبدل تجار قبرسی به لمباردی سفر کرد. وی با مردی به نام توره‌لو^{۵۰} برخورد می‌کند که چند روزی صلاح‌الدین و همراهانش را به املاک خود دعوت کرده‌است. مکالمات بین طرفین به سهولت انجام می‌گیرد چرا که «صلاح‌الدین و همراهانش به خوبی به زبان لاتین مسلط هستند».^{۵۱} آنها خود از بازرگانان قبرسی معرفی می‌کنند: در این زمان توره‌لو به بانگ بلند گفت:

«... ای کاش که نجیب‌زادگان کشور ما نیز دارای صفات و محسنات بازرگانان قبرسی می‌بودند! ...»^{۵۲}

بعدها توره‌لو برای شرکت در جنگ‌های صلیبی به اراضی مقدس می‌رود، و در این

47. Boccaccio G., *Decameron*, p. 44-7.

48. *Ibid.*, p. 47: "e sempre per suo amico l'ebbe ed in grande ed onorevole stato appresso di sé il mantenne".

49. *Ibid.*, p. 707.

50. Torello

51. *Ibid.*, p. 709.

52. *Ibid.*

حین اسیر و به اسکندریه برده می‌شود. صلاح‌الدین وی را قوشچی^{۵۳} خود می‌کند و سرانجام توره‌لو را می‌شناسد. وی خود را به توره‌لو معرفی و با نهایت احترام با وی رفتار می‌کند.^{۵۴} سرانجام توره‌لو به لمباردی بازمی‌گردد و در آنجا صلاح‌الدین را به‌عنوان دوست خود معرفی می‌کند. بنابراین تصویر بوکاپیو از صلاح‌الدین بر شهرت قبلی وی افزود، و وی را به‌عنوان قهرمان جوانمردی و نمونه‌ای از تسامح مذهبی معرفی کرد.

صلاح‌الدین و لسینگ (ت. ۱۷۸۱)

لسینگ^{۵۵} چهره‌ی شاخص عصر روشنگری آلمان، در نمایشنامه‌اش، *Nathan der Weise*، برای بازنمایی اسلام از صلاح‌الدین استفاده کرد. این نمایشنامه متناسب با روحیه‌ی عصر — شک‌گرایی و تسامح دینی — به رشته‌ی تحریر درآمده‌است، روحیه‌ای که بر اساس آن همه برداشت‌ها از حقیقت، نسبی هستند. برخی از جنبه‌های شخصیتی صلاح‌الدین، همانطور که لسینگ به تصویر کشیده‌است، نمایانگر تصویری شرق‌شناسانه از «دیگری» است؛ بر این اساس، وی آدمی آتشین‌مزاج، خودکامه و بی‌رحم، که با هوس و اراده‌ی خودسرانه حکم می‌راند، نمایانده‌است. با این حال، لسینگ در تلاش است تا صلاح‌الدین را در مسیر و جریان نمایشنامه توصیف کند. این نمایشنامه با زمینه‌ی شرقی ارائه می‌شود، و به لسینگ این امکان را می‌دهد که با مصونیت از نقض مجازات انتقاد مذهبی که در اروپا وجود داشت، این کار را به پیش ببرد. در اثر مذکور اورشلیم به‌عنوان محل وقوع رخداد‌های نمایشنامه انتخاب شده‌است. این انتخاب شایسته و ماهرانه بوده، چراکه اورشلیم، شهری مقدس برای سه دین توحیدی ابراهیمی است. از این روی، انتخاب شرق و اورشلیم به‌عنوان محل وقوع رخداد‌های نمایشنامه مورد تأیید همگان بود.

53. Boccaccio G., *Decameron*, p. 713;

توره‌لو بعد از اسارت، برای رهایی از این شرایط به‌ناچار به کار پرورش مرغان شکاری که در آن تجری داشت، پرداخت. آوازه مهارت وی در این فن به گوش صلاح‌الدین رسید و سلطان ایوبی او را از اسارت رها کرد و به سمت قوشچی خود گماشت. - مترجم

54. *Ibid.*, p. 714.

۵۵. گوتهولد افرایم لسینگ (Gotthold Ephraim Lessing)

چرا صلاح‌الدین به عنوان نماینده‌ی اصلی مسلمانان انتخاب شده است؟ شکی وجود ندارد که لسینگ از سنت غنی افسانه‌ای که در اروپا رشد کرده بود، با خبر بوده است. علاوه بر این، تمرکز بر روی یک قهرمان مسلمان از دوره‌ی جنگ‌های صلیبی، به وی این توانایی را می‌داد که تا بار دیگر خاطره‌ی جنگ‌های خونین مذهبی را به یاد همگان آورد، و یادآور شود که چنین جنگ‌هایی هرگز نباید تکرار شوند. علاوه بر مسلمانان، صلاح‌الدین نماینده‌ی مسیحیت در این نمایشنامه نیز بود. این صلاح‌الدین (و نه یک شوالیه معبد) بود که از ناتان یهودی سؤالات کلیدی و مهم نمایشنامه را می‌پرسید:

«... کدام ایمان، کدام شریعت شما را هدایت کرده است؟...»^{۵۶}

در اینجا، از صلاح‌الدین به عنوان سخنگوی وضع پیش‌روشنگری استفاده شده است، وضعی که بر پایه‌ی آن تنها یکی از ۳ دین توحیدی، می‌تواند راستین و برحق باشد، اگرچه میل وی به دانستن پاسخ سؤالش، بلندپروازی آنی نقش او را نشان می‌دهد: «... به خوبی می‌توان گفت که من نخستین سلطانی هستم که چنین بلندپروازی دارم. ...»^{۵۷}

داستان سه حلقه که قبلاً توسط بوکاجیو و پیشینیان وی در آثارشان استفاده شده است، مورد استفاده‌ی لسینگ نیز قرار می‌گیرد. این داستان ابزاری ست در دست ناتان یهودی به منظور ترویج تسامح دینی. صلاح‌الدین آنقدر خونگرم و خوش‌طبع است که پیام ناتان را بپذیرد؛ در این صحنه‌ی غیرمنتظره و طولانی، لسینگ می‌نویسد که «صلاح‌الدین به سرعت به جانب ناتان می‌رود و دست وی را می‌گیرد که تا آخر داستان آن را رها نمی‌کند.»^{۵۸}

ناتان حتی پیش از ملاقات با صلاح‌الدین، به خوبی از وی یاد می‌کند و تأکید می‌دارد که نظرات زیادی درباره‌ی وی در افکار عمومی وجود دارد.^{۵۹} شوالیه معبد نیز

56. Lessing, *Nathan der Weise*, p. 117-8: "Was für ein Glaube, was für ein Gesetz hat dir am meisten eingeuchtet?"

57. *Ibid.*, p. 118: "Kann wohl sein, dass ich der erste Sultan bin, der eine solche Grille hat."

58. *Ibid.*, p. 124.

59. *Ibid.*, p. 99.

صلاح‌الدین رادمرد را بخاطر نجات وی می‌ستاید و اذعان می‌دارد که:

«... زندگی‌ای که من دارم، هدیه‌ی اوست...»^{۶۰}

البته تغییر و تحریف تاریخ و حتی افسانه‌ها حق یک نمایشنامه‌نویس است، و لسینگ نیز از چنین آزادی عملی بهره برده‌است. در واقع، مروت و رحم صلاح‌الدین نسبت به شکست‌خوردگان در نبرد صرفاً معطوف به شوالیه‌های معبد نبود، شوالیه‌هایی که از صمیم قلب از آنها بیزار بود و دژهای آنها را بعد از نبرد حطین از کنترل‌شان خارج کرده بود. شاید این احتمال وجود داشته باشد که شوالیه معبد داستان لسینگ بازتابی از شوالیه معبد مشهوری باشد که بعد از نبرد حطین از اعدام فرار کرد؛ جرارد رایدفورت، رهبر شوالیه‌های معبد.^{۶۱}

حال لسینگ از صلاح‌الدین «تاریخی» چه می‌دانست؟ دو نکته‌ی کوچک نشان‌دهنده‌ی توجه وی به صلاح‌الدین تاریخی است؛ یک، شطرنج بازی کردن وی با خواهرش، سِت (فاطمه خاتون)^{۶۲} و دوم پیشنهاد قرض گرفتن پول از ناتان بخاطر خالی بودن خزانه‌اش.^{۶۳}

صلاح‌الدین و سر والتر اسکات (م. ۱۸۳۲)

پدیده‌ی جنگ‌های صلیبی منبعی غنی و الهام‌بخش برای تخیلیات ادبی و هنری قرن ۱۹ میلادی بود. سر والتر اسکات نیز مانند سایر نویسندگان شهیر و برجسته‌ی قرن ۱۹ میلادی اروپا همچون دیزرائیلی و تواین^{۶۴}، محسور این پدیده‌ی قرون میانه، یعنی جنگ‌های صلیبی، شد و از آن در ۴ رمان خود بهره برد.^{۶۵}

60. Ibid.

۶۱. براساس گفته باربر، برای ما مشخص نیست که چرا فقط یک شوالیه معبد توانست از حطین بگریزد. در واقع وی معتقد است صلاح‌الدین ارزش وی را دریافته به همین خاطر از جان وی گذشته است. رک:

Barber M. (1994), *The New Knighthood. A History of the Order of the Temple*, Cambridge University Press, Cambridge, p. 116.

62. Lessing, *Nathan der Weise*, p. 79.

63. Ibid., p. 89.

۶۴. دیزرائیلی در سال ۱۸۴۷ کتاب *Tancred: the new Crusader* به رشته تحریر درآورد و تواین نیز پس از بازدید از محل نبرد حطین، کتاب *The Innocents abroad* را در سال ۱۸۶۹ نوشت.

65. *Ivanhoe* (1819), *The Talisman*, and *The Betrothed* (1825) and *Count Robert of Paris* (1831);

اسکات هیچ‌گونه اطلاعات و دانش دسته‌ی اولی از جهان اسلام نداشت، اما این موضوع مانع وی برای نگارش در باب عملکرد صلیبیون در خاورمیانه نشد. او تمامی منابع اولیه و قرون وسطایی جنگ‌های صلیبی را مطالعه کرده بود اما خود معترف است که آنچه که وی از این موضوع کسب کرده، برگرفته از منابع ثانویه است. همچنین اسکات در پیش‌گفتار رمان Talisman (ت. ۱ ژوئیه ۱۸۳۲ - تنها دو ماه قبل از مرگ وی) اذعان می‌کند:

«... از طرف دیگر من احساس کردم معلومات من درباره‌ی آن نقطه از جهان جز خاطرات اولیه از داستان‌های هزارویک‌شب چیز دیگری نیست و در حقیقت اغلب بی‌اطلاعم. ...»^{۶۶}

در فقدان و عدم دسترسی به منابع و تجارب دسته‌ی اول، اسکات برای احضار صلاح‌الدین از دل تاریخ، از ترکیب فانتزی شرق‌شناسانه و افسانه‌ی سلحشوری استفاده می‌کند. عنصر اصلی و مهم تصویر ارائه‌شده از صلاح‌الدین توسط اسکات، تضاد میان او و ریچارد شیردل است. در این تصویر، مختصات شخصیت جنگجوی ریچارد، یعنی «تندخویی و سخاوتمندی، دارا بودن الگویی از جوانمردی و فتوت، به‌همراه همه‌ی محاسن غلوآمیز و معایب‌های بسیار مضحک‌ش»^{۶۷} در مقابل شخصیت صلاح‌الدین قرار می‌گیرد، که البته این صلاح‌الدین است که در این قیاس پیروز می‌شود. با این حال، این تضاد به نفع صلاح‌الدین در لفافه‌ی تفوق اروپامحوری و اغماض نسبت به شرق بیان شده است؛ در واقع ریچارد، «پادشاه مسیحی انگلستان همه‌ی ستمگری‌ها و مظالم یک سلطان شرقی را بروز می‌دهد، و از سوی دیگر صلاح‌الدین سیاست و تدبیر مآل‌اندیشانه‌ی یک شه‌ریار/روپایی را به نمایش می‌گذارد.»^{۶۸} اسکات این «تضاد منحصربه‌فرد»^{۶۹} میان دو حاکم را ابزاری مفید و مناسب برای رمان خود

برای اطلاعات بیشتر در رابطه با «اسکات و پدیده‌ی جنگ‌های صلیبی»، ر.ک:

Siberry E. (2000), *The New Crusaders. Images of the Crusades in the 19th and early 20th centuries*, Ashgate, Aldershot, p. 112-30.

66. Scott W. (n.d.), *The Talisman*, London and Glasgow, p. 3.

67. Ibid., p. 4.

68. Ibid., p. 4-5

69. Ibid., p. 5.

می‌داند. علاوه بر این، هرکدام سخت می‌کوشیدند در «سجایای بهادری و دلاوری و فراخ‌دلی» بر یکدیگر سبقت گیرند.^{۷۰}

در متن رمان، اسکات از سنت قرون وسطایی غربی استفاده می‌کند و به صلاح‌الدین ویژگی‌های یک دشمن «سخی و شجاع» را نسبت می‌دهد،^{۷۱} سلطانی که «پاک‌نهاد و وفادار است تا جایی که بتوان چنین شخصی را کافر نابینا نامید.»^{۷۲} صلاح‌الدین از نگاه ریچارد، نماد و مظهر ارزش‌های جوانمردانه‌ی اروپایی است:

«... بهتر است به سخاوت سلطان صلاح‌الدین توسل جست. هرچند کافر است ولیکن من هرگز سلحشوری بلندطبع‌تر از او و کسی که بتوانم به حسن‌نیتش اعتماد کنم ندیده‌ام. ...»^{۷۳}

رمان Talisman همچنین انعکاس‌های دیگری از مجموعه‌ی موضوعات مرتبط با افسانه‌ی اروپایی صلاح‌الدین را در خود دارد. انعکاس‌هایی همچون تمایل و آروزی ریچارد برای مسیحی‌کردن صلاح‌الدین^{۷۴}، و همچنین طرح ازدواج صلاح‌الدین با یکی از بانوان خاندان سلطنتی پلانتاژنه و از خویشاوندان همخون ریچارد به نام ادیت.^{۷۵} کما فی السابق و طبق معمول، سخاوتمندی و بخشندگی صلاح‌الدین بدین شکل به تصویر کشیده می‌شود:

«... دست راست سلطان، خزاین مشرق‌زمین را در اختیار دارد و همین دست منبع جود و احسان است. ...»^{۷۶}

پرتره و تصویر ایده‌آل اسکات از صلاح‌الدین در هنگامه‌ی ملاقاتش با ریچارد به اوج رمانتیسیم خود می‌رسد، ملاقاتی که با تشریفات و تجملات باشکوه برگزار می‌شود. در واقع، ظاهر صلاح‌الدین در اثر اسکات الگویی بود برای، و پیش‌نمایشی بود از تصویر

70. Ibid.

71. Ibid., p. 115.

72. Ibid., p. 117.

73. Ibid., p. 378.

74. Ibid., p. 131.

75. Edith; Ibid., p. 228-9; 450-1.

76. Ibid., p. 231.

رودولف والتینو^{۷۷} در فیلم «شیخ»:

«... سلطان نقابی بر صورت داشت که از عمامه‌اش آویخته بود و تا حدی سیمای مردانه‌ی او را مستور می‌داشت. سلطان بر یک اسب سفید عربی سوار بود. رفتار اسب طوری بود که گویی از راکب پرافتخار و شریف خود آگاه است. ...»^{۷۸}

دو حاکم «همدیگر را چون برادر و دو شخص هم‌شان در آغوش گرفتند».^{۷۹} با این حال، زمانی که شمشیر دوقبضه‌ی ریچارد در «آزمایش نیرو»، گویال فولادینی را به دو قطعه تقسیم، و صلاح‌الدین با «شمشیر هلالی و باریک» خود، بالش‌پری را که رویه‌اش از ابریشم بود به دو نیم قطع می‌کند، حکایت از این دارد که اسکات نتوانسته‌است در برابر تضاد بیشتر میان آنها مقاومت کند.^{۸۰}

با این حال، شاید جالب باشد که با توجه به گریزهای تخیلی اسکات در توصیف مفصل ملاقات ریچارد و صلاح‌الدین، یک پایه‌ی محکم تاریخی در سخنان صلاح‌الدین در صفحات پایانی رمان وجود دارد؛ جایی که بازتاب‌دهنده‌ی احساسات و تمایلات یک منبع عربی مقارن با صلاح‌الدین است و سلطان را وادار می‌کند که چنین بانگ سر دهد:

«... من اورشلیم را که چندان به تصرفش اشتیاق داری تسلیم نخواهم کرد. اورشلیم برای ما و شما یکسان مقدس است. ...»^{۸۱}

بنابراین در مجموع می‌توان بیان داشت که اسکات، فرزند زمانه‌ی خود، از تمامی عناصر رمانتیک موجود در افسانه‌ی صلاح‌الدین استفاده کرده است. در واقع این قلب و خیال اسکات است که اسیر صلاح‌الدین، مظهر جوانمردی، شده است. همچون دیگر معاصران اسکات، او نیز در اسکاتلند، دور از صفحات شرقی، این مسئله را درک کرد که جنگ‌های صلیبی به آن میزانی که برخی تصور می‌کردند جدال نجیبانه‌ای نبود. با این حال، اسکات صلاح‌الدین و فرهنگ اسلامی‌ای را که این قهرمان (صلاح‌الدین)

77. Rudolph Valentino

78. Ibid., p. 419.

79. Ibid.

80. Ibid., p. 422-4.

81. Ibid., p. 461.

نماینده‌ی آن است، می‌ستاید و به احترام آن کلاه از سر برمی‌دارد.^{۸۲}

صلاح‌الدین در شرق‌شناسی قرن ۲۰ میلادی

در قرن ۲۰ میلادی، خیل عظیمی از زندگی‌نامه‌ها در رابطه با شخصیت صلاح‌الدین پدید آمدند که همگی توسط علاقمندانی همچون چارلز رُزبو^{۸۳} و شرق‌شناسان غربی مانند اِسْتَلِی لِن پول^{۸۴} و همیلتون گیب^{۸۵} نوشته شده‌اند. این نویسندگان تصویر درخشان صلاح‌الدین را دست‌نخورده و بی‌کم‌وکاست نگه داشتند. چارلز رُزبو صلاح‌الدین را «قهرمانی وفادار به عالی‌ترین اصول جوانمردی و سلحشوری»^{۸۶} و «شوالیه و سواری که در همه زمان از نظر عملکرد عالی بود» می‌خواند؛ «به طور باشکوهی سخاوتمند و فوق‌العاده خوشخو، گویی که حقیقتاً در ارغوانی متولد شده است»^{۸۷} و از تبار شاهان و بزرگان است.^{۸۸} لِن پول از صلاح‌الدین به‌عنوان «رفیقی خوش‌طینت و آشنا که گویی از اهالی این خانه است» یاد می‌کند^{۸۹}، از سوی دیگر جکسون و لیون رویکردی سنجیده‌تر دارند؛ آنها شخصیت صلاح‌الدین را تا حدودی «اسطوره‌زدایی» می‌کنند اما برون‌نماهای اصلی زندگانی او، ویژگی‌های شخصیتی و میزان دستاوردهای وی را ضایع نمی‌کند. در این زمان بانگ مخالف، بانگ آندرو

۸۲. الیزابت سیبری (Elizabeth Siberry) در کتاب خود، دیدگاه ادوارد دنیل کلارک (Edward Daniel Clarke) را در باب مسلمانان اینچنین نقل می‌کند: «با توجه به تاریخ می‌توان بیان داشت که در واقع ساراسن‌ها دارای فکر روشن‌تری نسبت به مهاجمان غرب بودند». رک:

Clarke E. D. (1812), *Travels in Various Countries of Europe, Asia and Africa*, printed for T.

Cadell and W. Davis, London, cited in Siberry E. (1995), "Images of the Crusades in the Nineteenth and Twentieth Centuries", in Riley-Smith J. (ed.), *The Oxford Illustrated History of the Crusades*, Oxford University Press, Oxford, p. 366.

83. Charles J. Rosebault

84. Stanley Lane-Poole

85. H. A. R. Gibb

86. Rosebauly C. J. (1930), *Saladin Prince of Chivalry*, Cassel, London, p. xiii.

87. Born in the purple (Porphyrogénnētos (Greek: Πορφυρογέννητος))

88. Ibid., p. xi-xii.

89. Lane-Poole, *Saladin and the Fall of the Kingdom of Jerusalem*, p. iii. See also Ali T. (1998), *The Book of Saladin*, Verso, London and New York.

ارنکورتز^{۹۰} بود که در سال ۱۹۷۲ زندگی‌نامه‌ی بحث‌برانگیزی از صلاح‌الدین نوشت و در آن تلاش کرد که صلاح‌الدین را از جایگاهش پایین بیاورد. ارنکورتز معتقد است که شهرت صلاح‌الدین بخاطر آزادسازی اورشلیم است و بدون آن وی نمی‌تواند به دستاورد برجسته‌ای ببالد. همچنین بیان می‌کند که پیروزی صلاح‌الدین در حطین، بخاطر اشتباهات تاکتیکی اساسی صلیبیون بوده است نه نقشه‌ی دقیق او. در نهایت بدین شکل بحث خود را جمع‌بندی می‌کند که بخاطر مدیحه‌سرایی تذکره‌نویسان همچون «عمادالدین اصفهانی» و «ابن شداد» که مقارن با دوره‌ی سلطان ایوبی بوده‌اند، صلاح‌الدین پس از مرگ به چنین سطحی افسانه‌ای از اُبُهت و شکوه رسید.^{۹۱}

چرا صلاح‌الدین؟

فقط یک مسئله باقی مانده است که می‌توان آن را در گزاره «چرا صلاح‌الدین؟» خلاصه کرد. چرا دیگر فرماندهان و سلاطین مسلمان همچون عمادالدین و نورالدین زنگی و بیبرس که با صلیبیون جنگیدند، نتوانستند نظر آیندگان را به خود جلب کنند؟ [عمادالدین] زنگی را می‌توان بی‌درنگ حذف کرد چراکه کنش‌های او تنها در حوزه‌ی سیاست قدرت بود و حتی در منابع اسلامی نیز شخصیت چندان جذابی نداشت. اما فرزندش، نورالدین، موضوعی کاملاً متفاوت بود. او در طول زندگانی خود مورد تحسین مسلمانان و برخی مسیحیان قرار گرفته بود؛ افرادی همچون ویلیام صوری نورالدین را به‌عنوان «امیر عادل، زیرک، محتاط و مذهبی» توصیف می‌کنند.^{۹۲} به راستی نورالدین سلف شایسته‌ای برای صلاح‌الدین بود، پس چرا صلاح‌الدین در نزد غربی‌ها از سایر رهبران مسلمان محترم و عزیزتر شد؟ بر همگان عیان است که صلاح‌الدین دوستان خوبی از میان شوالیه‌های صلیبی همچون بالین ابلین داشت و افراد برجسته‌ای همچون ریچارد (شیردل)، پادشاه انگلستان، و ریْمون کنت طرابلس^{۹۳} احترام زیادی برای او قائل بودند. مروت و سخاوت صلاح‌الدین پس از پیروزی در

90. Andrew S. Ehrenkreutz

91. Ehrenkreutz, *Saladin*, p. 238.

92. William of Tyre, *Historia Rerum in Partibus Transmarinis Gestarum*, p. 1000

93. Raymond III, Count of Tripoli

حطین و پس از آن در اورشلیم، با تأیید و ستایش در منابع صلیبی ثبت شده‌است، و به‌طور کلی حقیقتی آشکار در تصویر افسانه‌ای بعدی وی وجود داشت که در آن، صلاح‌الدین را متمدن، خوش طینت و خوش خلق نشان می‌داد.

با این حال، این شرح هنوز چرایی مبدل گشتن صلاح‌الدین به معروف‌ترین مسلمان در غرب — به استثنای پیامبر اسلام — را توضیح نمی‌دهد. در تحلیل نهایی، احتمالاً فتح اورشلیم به‌دست صلاح‌الدین دلیل این شهرت و تبدیل شدن او به افسانه بود. مسیحیان برای ۵ قرن در آرزوی بازپس‌گیری مقدس‌ترین شهر خود بودند. آن‌ها پس از تلاش‌های فراوان اورشلیم را از دست مسلمانان بازپس گرفتند و توانستند برای مدت کوتاهی آن را تحت کنترل خود دریاورند، اما مجدداً این شهر به دست مسلمانان افتاد. بدون شک سقوط اورشلیم برای مسیحیان، چه در شام و چه در غرب، غیرقابل تحمل بود. بنابراین این یک مکانیسم دفاعی کاملاً طبیعی بود که آنها شخصی را که عامل این رخداد بود، شخصیتی معمولی ندانند. به همین جهات اعتقاد به اینکه دشمنی استثنایی آنها را شکست داده، ممکن است ابزار و وسیله‌ای برای مقابله با شرمساری این شکست باشد. اینچنین واکنشی برای روان‌پزشکان به هیچ وجه بیگانه نیست. دلایل شهرت و محبوبیت صلاح‌الدین در غرب هرچه باشد، باید اذعان داشت که هیچ مسلمان دیگری نتوانست به چنین افسانه‌ای در غرب و اروپا برسد که صلاح‌الدین رسید. برتری او نسبت به معاصران مسیحی و مسلمانش، حتی توسط صلیبیون هم تصدیق شد؛ تصویر او، حتی با وجود تعصبات مذهبی موجود در اروپای قرون وسطی، بی‌آلایش و حتی رماتیک باقی ماند. آن هم در زمانی که نگرش اروپا نسبت به اسلام آمیزه‌ای از جهل و خصومت بود.

جمع‌بندی نهایی

شیفتگی و علاقه‌ی اروپا به صلاح‌الدین ریشه‌ای عمیق دارد. این مسئله بلافاصله پس مرگ او در سال ۱۱۹۳ آغاز گشت و تا کنون ادامه دارد. در واقع، در غرب بود که «سیر تحول افسانه‌ی صلاح‌الدین» اتفاق افتاد، نه خاورمیانه. به تصویر کشیدن وی توسط لسینگ در نمایشنامه Nathan der Weise و همچنین توسط سر والتر اسکات

در رمان Talisman تنها دو وهله و لحظه‌ی مهم در سنت طولانی رمانس صلاح‌الدین هستند.^{۹۴}

شاید باعث تعجب باشد اما خاورمیانه‌ی مسلمان صلاح‌الدین را در اواخر قرن نوزدهم کشف و بازکشف کرد. با آغاز سپیده‌دم عصر استعمار و در بطن آن ترجمه‌ی آثار اروپاییان در رابطه با جنگ‌های صلیبی توسط عرب‌های مسیحی و ارائه و عرضه‌ی آن به عرب‌های مسلمان، جهان اسلام بار دیگر متوجه این قهرمان بزرگ شد. پس از آن بود که جهان اسلام او را در آغوش گرفت و متعاقباً صلاح‌الدین را در قامت رهبر کاریزماتیک‌ی خلق کرد که خاورمیانه را در برابر نیروهای خارجی متحد خواهد کرد. بدین ترتیب بسیاری از رهبران و سران کشورهای مسلمان و عرب همچون جمال عبدالناصر در صدد این بودند که خود را صلاح‌الدین دوم معرفی کنند، چه بسا شاید هنوز افرادی باشند که چنین آرزویی داشته باشند!

۹۴. طبق گفته‌ی ژاک لوگوف در کتاب *Heros et merveilles du Moyen Age*، مکتب رومانسیسم افسانه‌ها و اسطوره‌های قرون وسطی را دوباره برانگیخت، آنها را در خیال زنده کرد و از آنها افسانه‌های طلایی ساخت.

منابع

- Boccaccio G., *Decameron*, ed. Marti M., 2 vol., Rizzoli, Milan [1974].
- Busby K. (ed.) (tr.) (1983), *Raoul de Hodenc, Le Roman des Eles. The Anonymous Ordène de Chevalerie*, Jean Benjamin's Publishing Company, Amsterdam/ Philadelphia.
- Dante, *La Divina Commedia*, annotated by Malagoli L., 3 vol., La Pro-ra, Milan [1961-1962], vol. 1.
- De Mas Latrie L. (ed.) (1871), *Chronique d'Ernoul et de Bernard le Trésorier*, Renouard, Paris.
- Ehrenkreutz A. S. (1972), *Saladin*, State University of New York Press, Albany.
- Jubb M. A. (ed.) (1990), *A Critical Edition of the "Estoires d'Outremer et de la naissance Salehadin"*, (Westfield Publications in Medieval Studies, 4) Queen Mary and Westfield College – University of London, London.
- Lane-Poole S. (2010), *Saladin and the Fall of the Kingdom of Jerusalem*, Kraus Press.
- Lessing G. E. (1988), *Nathan der Weise*, ed. Hill D., (New German Studies Texts & Monographs, 9) University of Hull.
- Lyons M. C. and Jackson D. E. P. (1995), *Saladin: The Politics of the Holy War*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Paris G. (1893), "La légende de Saladin", *Journal des Savants*, May, p. 284-99.
- Phillips J. (2002), *The Crusades, 1095-1197*, Harlow – Longman, London/ New York.
- Rosebauly C. J. (1930), *Saladin; Prince of Chivalry*, Cassel, London.

Scott W. (2009), *The Talisman*, ed. J. B. Ellis, with J. H. Alexander, P. D. Garside, and David Hewitt, Edinburgh.

William of Tyre (1844), *Historia Rerum in Partibus Transmarinis Gestarum*, éd. Beugnot A. et Langlois A., 2 vol., (Recueil des Historiens des Croisades, Historiens Occidentaux, 1) Imprimerie Royale, Paris.

عملکرد و نقش سپهسالار در سلسله مراتب نظامی غزنویان

آذین ذوقی زاده^۱

چکیده

غزنویان اساساً حکومتی نظامی بودند. مؤسسان آن سپهسالاران سامانی بودند که با تضعیف قدرت سامانیان به تهاجماتی در مناطق شرقی دست زدند و با تصرف غزنه و پس از آن خراسان به تشکیل حکومت پرداختند. واژه‌ی سپهسالار در منابع به صورت متفاوت آمده است. بیهقی نویسنده‌ی معروف دوره‌ی غزنوی در اثر خود (تاریخ بیهقی) این واژه را به صورت سپاهسالار آورده است. در دوره‌ی غزنوی این منصب به دو گونه بوده است، یکی سپهسالار بزرگ بود که در سلسله مراتب نظامی پس از سلطان قرار داشت و فرمانده ارشد نظامی بود و دیگری عنوان سپهسالارایالت، که در این حالت شخص از طرف سلطان به حکومت ایالات منصوب می‌گردید. و در جنگ‌ها زیر نظر سپهسالار بزرگ فرماندهی لشکر خود را به عهده داشت. این مقاله با جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام شده است و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی به بررسی عملکرد و نقش سپهسالاران در دستگاه قدرتمند غزنویان از جمله نقش مؤثر آنها به عنوان مؤسسان سلسله‌ی غزنوی، فرماندهی ارشد نظامی پس از سلطان، و حاکمیت ایالات و در نهایت به هنگام جنگ به عنوان مشاور نظامی سلطان در تصمیم‌گیری‌ها، می‌پردازد.

واژگان کلیدی: سپهسالار، ارتش، فرماندهی نظامی، غزنویان.

Abstract

The Ghaznavids were basically a military government. Its founders were the Samanid generals who, by weakening the power of the Samanids, launched attacks in the eastern regions and established a government by capturing Ghazna and then Khorasan. The word Sepahsalar is mentioned differently in the sources. Beyhaqi, the famous writer of the Ghaznavid period, used this word as Sepah salar in his work (History of Beyhaqi). In the Ghaznavid period, this position was of two types. One was the great general who was in the military hierarchy after the sultan and was the senior military commander And the other was the title of general of the states, in which case a person was appointed by the sultan to rule the states. And in the wars, under the supervision of the great general, he commanded his army. This article has been done by collecting library information, and in a descriptive-analytical way, it examines the performance and role of generals in the powerful Ghaznavid system, including their effective role as the founders of the Ghaznavid dynasty, the senior military commander after the Sultan, and the government of the states, and finally when War as the Sultan's military adviser in decision-making.

Keywords: general, army, military commander, Ghaznavids.

مقدمه

غزنویان از سال ۵۸۲ تا ۳۵۱ ه‍.ق در شرق ایران حکومت کردند. آنان پایه‌های حکومت خود را در غزنین بنا نهادند. الپتکین، سبکتکین به عنوان سپهسالاران سپاه سامانی، نقش مهمی در تشکیل سلسله‌ی غزنویان داشتند. محمود در زمان سامانیان و از جانب آنان به سپهسالاری خراسان انتخاب شده بود که بعد از سبکتکین، خراسان را به تصرف خود درآورد و سلطنت غزنویان را پایه‌ریزی نمود. این سلسله ترک به نمایندگی از خلفای اسلامی در شرق ایران، به انتشار اسلام مشغول شدند و با فتوحات و پیشروی‌هایی که در هندوستان داشتند، هرچه بیشتر مورد توجه دستگاه خلافت قرار گرفتند. در زمینه‌ی حکومت غزنویان تحقیقات بسیاری انجام شده است، که هر کدام بخش‌های متفاوتی از این سلسله را مورد توجه قرار داده‌اند. اما تاکنون تألیف یا تحقیقی با عنوان سپهسالاران غزنوی و نقش و عملکرد آنان انجام نشده است. در صورتی که بخواهیم پیشینه‌ی تحقیقی مقاله‌ی پیش رو را مورد بررسی قرار دهیم در ابتدا به مقالاتی که در این زمینه انجام شده است می‌پردازیم. از جمله مقالاتی که نویسنده هم به عنوان پیشینه‌ی پژوهش در نظر داشته و هم از آن استفاده کرده است می‌توان ساختار و عملکرد سپاه غزنویان از اسماعیل حسن زاده را نام برد. در این مقاله نویسنده تأثیر ساختار سپاه غزنوی را در عملکرد آن تبیین می‌کند و سپاه غزنوی را از همان ابتدای تأسیس گرفتار تعارض‌های نهفته‌ی ساختاری می‌داند. نویسنده با استناد به تاریخ بیهقی عملکرد سلسله مراتب حکومتی و ساختار نظامی غزنویان را از سلطان، وزیر، سپهسالار تا حاجب بزرگ و سالارو... را بیان می‌کند. و به تعارضات موجود در ساختار سیاسی و نظامی غزنوی می‌پردازد. در بخش‌هایی از این مقاله به عملکرد سپهسالار و نقش سپهسالاران در تأسیس حکومت غزنویان پرداخته، که این قسمت مورد استفاده قرار گرفته است. مقاله‌ی دیگر با عنوان سپهسالار از علی غفرانی و سیده نرگس تنهایی است. در این مقاله ابتدا نویسندگان به بررسی واژه‌ی سپهسالار در پیش و پس از اسلام پرداخته و با استناد به منابع موثق از جمله: تاریخ بیهقی، تجارب الامم، و... عملکرد منصب سپهسالار را به طور مختصر در دوره‌های مختلف از ساسانیان، سامانیان، غزنویان تا صفوی و قاجار مورد بررسی و تحلیل قرار

داده اند. مقاله‌ی دیگر فروپاشی ساختار قدرت غزنویان از صالح پرگاری است. نویسنده عواملی را که موجبات فروپاشی ساختار قدرت غزنویان را فراهم آورده اند، مورد پژوهش قرار داده‌است. نقش غنایم و ثروت هند در بنیه‌های اقتصادی غزنویان از ذکرالله محمدی، این مقاله نقش غنایم و ثروت هند را از لحاظ حجم و ارزش و اهمیت آنها در حل بسیاری از مشکلات غزنویان و تحکیم و تثبیت، بنیان‌های اقتصادی و نظامی آنها مورد بررسی قرار داده است. تاریخ بیهقی و علوم و فنون نظامی از رضا رفایی قدیمی اختیاری و زهرا اختیاری، نویسندگان مسائل مرتبط با جنگ و نظامی‌گری در تاریخ بیهقی را مورد بررسی قرار داده‌اند. و تاریخ بیهقی را آینه‌ی تمام‌نمای جنگ و نظامی‌گری در دوره‌ی غزنوی می‌دانند. در این سه مقاله‌ی اخیر هرکجا از متن که به نقش و عملکرد سپهسالاران در ساختار نظامی حکومت غزنوی اشاره شده، استفاده شده است. از جمله تألیفاتی که در مورد تاریخ غزنویان نوشته شده‌است، کتاب سلطنت غزنویان از خلیل‌الله خلیلی را می‌توان نام برد. در این کتاب نویسنده سلطنت غزنویان را در هجده بخش از زمان اولین سپهسالاران آنان، که به دنبال استقلال قدرت بودند تا سلطنت محمود، لشکرکشی او به هند، چالش جانشینی، سلطنت مسعود و جنگ‌های بسیار این دو سلطان غزنوی و همین‌طور جانشینان آنان، وزرا، شعرا و ... نگاشته است. تاریخ غزنویان از کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه حسن انوشه، این کتاب در نه فصل نگاشته شده و در خلال متن اشارات اندکی به منصب سپهسالاری شده است. تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان از عبدالحسین زرین‌کوب. در این تألیفات هیچ‌گونه بخش مجزایی مربوط به سپهسالاران یا منصب سپهسالاری آورده نشده‌است. و نویسندگان در خلال متن به سپهسالاری و دلیری سلاطین غزنوی در جنگ‌ها و دیگر فرماندهان نظامی اشارات اندکی داشته‌اند. از این رو سه کتاب اخیر مورد استفاده‌ی کمی قرار گرفته‌اند. هدف از این پژوهش بررسی عملکرد و نقش سپهسالاران و منصب سپهسالاری در سلطنت غزنویان است. در این تحقیق طی عناوینی به ذکر نقش سپهسالاران به عنوان مؤسسان سلسله‌ی غزنوی و عملکرد نظامی و فرماندهی و حاکمیت آنان در ایالات و همین‌طور نقش و کنش آنان در تقابل با مناصب بالاتر و پایین‌تر از خود مانند سلطان، وزیر، حاجب بزرگ، سالار، و...مورد بررسی

تحلیلی قرار گرفته است.

سپهسالار

سپهسالار عنوانی نظامی بود که برای فرمانده سپاه در طول دوره‌ی خاندان‌های حکومتگر و متقارن در ماوراءالنهر و خراسان و مناطق مرکزی و غربی ایران از قرن چهارم تا یورش مغولان در اوائل قرن هفتم، به کار برده می‌شد. این واژه‌ی مرکب فارسی در منابع به شکل‌های گوناگون آورده شده است.^۲ از جمله: سپاهسالار^۳، سپاهسالار، اسفہسالار، اسفہسالار^۴ و الاسفہسالار، که شکل عربی سپهسالار است، مرکب از دو کلمه‌ی سپه و سالار^۵. این منصب از قرن چهارم و در دوره‌ی بیشتر حکومت‌های مسلمان در شرق و غرب جهان اسلام با تفاوت‌هایی در وظایف، رواج داشته است. در عهد سامانیان عنوان سپهسالار اختصاص به فرمانروای خراسان داشته و در عزل و نصب وزرای سامانیان مداخله می‌کرده است.^۶ این واژه (سپهسالار) بامنصب سپهبد/ اسپهبد یا سپاهبد دوره‌ی ساسانیان یکی دانسته شده است.^۷ سپهسالاری از مناصب بزرگ نظامی به شمار می‌رفت. و سپهسالاران در این دوره نقش موثری در وقایع سیاسی و نظامی ایفا می‌نمودند. سپهسالاران را از میان غلامان برمی‌گزیدند و آنان برای رسیدن به این منصب می‌بایست راهی دشوار و طولانی را بپیمایند. آنان علاوه بر اثبات وفاداری خود به شخص سلطان تجربه‌ی نظامی‌گری را در خدمت فرمانده سپاه کسب می‌نمودند. و تا زمانی که به مرحله‌ی میانسالی و پختگی می‌رسیدند، اغلب این افراد در تدبیر سپاه و فنون جنگ مهارت زیادی پیدا می‌کردند.^۸

۲. علی غفرانی، نرگس تنهایی، «سپهسالار»، ج ۲۲ (بی‌جا): دانشنامه جهان اسلام، (بی‌تا)، ص ۸۴۷.

۳. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، (تهران: دنیای کتاب، (بی‌تا))، ص ۱۷.

۴. غفرانی، «سپهسالار»، ص ۸۴۷.

۵. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران (در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی)، ج ۵، (تهران: توس، ۱۳۸۲)، ص ۳۴.

۶. عباس قدیانی، غلامرضا وطن‌دوست، فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۴ (تهران: آرون، ۱۳۸۷)، ص ۴۵۳.

۷. آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، (تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸)، ص ۳۷؛ محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۵، ص ۳۴.

۸. غفرانی، «سپهسالار»، ص ۸۴۷.

سپهسالار از طرف سلطان برگزیده می‌شد. قدرت و نفوذ بسیاری داشت، و اغلب در مرکز حکومت مستقر بود. عنوان سپهسالار به معنای فرمانده لشکری بزرگ به کار می‌رفت و یک سپاه می‌توانست چند سپهسالار داشته باشد. برخی از ایالت‌های مهم مانند خراسان، دیلم، هندوستان، و عراق دارای سپهسالارانی بودند. آنها علاوه بر فرماندهی سپاه، اداره‌ی امور سیاسی ایالت خود را نیز به عهده داشتند. و گاه تمام کارهای مربوط به ایالت از طرف سلطان به آنها واگذار می‌شد. سپهسالارانی که از طرف سلطان به عنوان حکام ایالات انتخاب می‌شدند، علاوه بر "عهد و لواء" سپهسالاری، خلعت و قبای زربفت و شمشیر و کمر مرصع و برخی از ملزومات سپهسالاری مانند مرکب شاهانه (اسب و فیل یا زین و ساز و برگ مخصوص)، خیمه‌ی بزرگ مجلل، طبل و کوس و پرچم، همچنین گاه اقطاع یک شهر یا منطقه و نیز ولایت یا نیابت ولایت شهر و منطقه‌ای دیگر به آنها واگذار می‌شد.^{۱۰} و گاه القابی از قبیل: ناصرالدوله، حسام الدوله و عمادالدوله دریافت می‌نمودند.^{۱۱} سپهسالارانی که حکام ایالت‌های بزرگ بودند، برای خود تشکیلات اداری و سیاسی گسترده‌ای تشکیل می‌دادند و شخصیت‌های بزرگ علمی و سیاسی را به همراه خود می‌بردند. و گاه منصب سپهسالار تا چند نسل در میان اعضای یک خاندان دست به دست می‌شد.^{۱۲} و این مسئله موجب می‌شد نظارت بر کار سپهسالاران با وجود خدمات شایسته‌ای که به حکومت‌ها ارائه می‌دادند، همیشه آسان نباشد. و آنها برای دستیابی به قدرت و ثروت بیشتر و همینطور برای تشکیل حکومت مستقل در قلمرو تحت امر خویش بر حکومت مرکزی می‌شوریدند.^{۱۳}

۹. همان، ص ۸۴۸.

۱۰. همان و بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۷۴ و ۲۸۹؛ عبدالحی بن ضحاک گردیزی، محمد قزوینی. زین الاخبار، (تهران: کتاب خانه ادب، ۱۳۱۵)، ص ۳۱.

۱۱. محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، مصحح: محمد تقی مدرس رضوی، (تهران: توس، ۱۳۶۳)، صص ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۸۲؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۲۸۹، ۱۷۴.

۱۲. غفرانی، «سپهسالار»، ص ۸۴۸.

۱۳. همان؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۶۷ و ۱۷۵.

عملکرد سپهسالار در دوره ی غزنوی (الف) سپهسالار بزرگ

امپراتوری غزنوی اساساً ساختاری نظامی داشت. این امپراتوری بر مبنای سپاهی بسیار حرفه‌ای و چند ملیتی استوار شده بود.^{۱۴} در سلسله مراتب نظامی غزنویان سپهسالار بزرگ بعد از شخص سلطان، عالی‌ترین منصب را دارا بود. این منصب از میان بزرگان خاندان سلطنتی یا غلامان ترک توسط سلطان و گاه با مشورت وزیر انتخاب می‌شد. داشتن سوابق خدمت موثر در امور نظامی، تربیت و آموزش دوره‌های نظامی ویژه غلامان از شرایط انتساب به این منصب بود. عوامل دیگری نیز از جمله مناسبات خویشاوندی و سایر عوامل در ارتقاء به این منصب تأثیرگذار بود. سپهسالار فقط از سلطان دستور می‌گرفت و مجری اوامر سلطان و در مقابل وی پاسخگو بود. در ساختار نظامی غزنوی شورا و انجمنی برای حل و فصل بحرانهای نظامی تشکیل می‌شد. در این شورا راه‌حلهایی از سوی صاحب‌منصبان مطرح و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. در این شورا علاوه بر شخص سلطان و وزیر، سپهسالاران نیز از اعضای مؤثر این شورا بودند، که نظرها و طرحهای جنگی‌شان در پیروزی یا شکست لشکر نقش محوری داشته است.^{۱۵} از نمونه‌های برجسته‌ی شورای جنگ که اطلاعات کاملی در دست است، مربوط به واقعه‌ی کشته شدن خوارزمشاه شوهر خواهر محمود و تصمیم‌گیری درباره‌ی جنگ با ترکمانان سلجوقی است.^{۱۶} در لشکرکشی‌هایی که سلطان شخصاً در آن حضور داشت، سپهسالار بزرگ زیر دست سلطان انجام وظیفه می‌کرد. در غیر این صورت، خود فرماندهی لشکر را عهده‌دار می‌شد. سپهسالار مرد جنگی بود و جنگیدن در راه اهداف و آرمان‌های سلطان را وظیفه و هدفش می‌دانست. از این رو در مواقع خطرناک یا ناراحتی سلطان، با آگاهی از استبداد رأی وی، از اظهار نظر خوداری می‌نمود. در واقعه‌ی خوارزم وقتی وزیر از امیر نصر برادر و سپهسالار بزرگ محمود نظر خواهی کرد، او گفت:

۱۴. عبدالحسین زرین کوب و دیگران. «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴

، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹)، ص ۱۷۱.

۱۵. اسماعیل حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، ش ۵۲، (زمستان ۱۳۸۵)، ص ۱۱۸.

۱۶. همان، ص ۱۱۹.

«من در این باب سخن نگویم که این خداوند برادر من است و از احوال و عادات وی بر من چیزی پوشیده نیست و من در این گوشمالی دارم که از وی و مرد خردمند آن است که در هر اشارتی دم در کشد. من توجه کردم که دیگر در چنین کارها مشاورت نکنم»^{۱۷}.

و زمانی که سپهسالار علی به امیر محمود خبر سرکشی و شورش بوریتگین را آورد، امیر با اعیان به شورا نشست و در این شورا امیر دستور داد که کار بوریتگین هم اکنون انجام شود و با رسیدن بهار به مقابله با ترکمانان بپردازد. در این زمان فصل زمستان بود و زمانی که امیر محمود در تصمیم برای لشکرکشی نظر دیگر اعضای شورا را جویا شد، وزیر در پاسخ گفت:

«کار جنگ نازک است، خداوندان سلاح را در آن سخن باید گفت، بنده تا تواند در چنین ابواب سخن نگوید، چه گفت بنده خداوند را ناخوش می آید.»^{۱۸}

اگر چه سپهسالار بزرگ بعد از سلطان فرماندهی کل سپاه محسوب می شد، اما منزلت وی در سلسله مراتب حکومتی پایین تر از وزیر بود. دارندهی این منصب نیز همانند مناصب عالی دیوانی، دارای علائم و مشخصه‌های ویژه از جمله کمر زرین، کلاه دوشاخ، طبل، کوس، علم، استار، زر هزار مثقالی، غلامان خاصه و فیل بود. سپهسالار در دربار و اردوی سلطنتی همراه سلطان بود. و هر زمان به مأموریت اعزام می شد، پس از پایان مأموریت، دوباره به دربار بازمی گشت. در جنگ ها سلطان در قلب سپاه قرار می گرفت و سپهسالار در میمنه (جناح راست) و حاجب بزرگ در میسره (جناح چپ) لشکر قرار می گرفت.^{۱۹} سپهسالاران برفیل می نشستند و از ارتفاع آن، میدان جنگ را زیر نظر داشتند.^{۲۰} از جمله سپهسالاران بزرگ دوره غزنوی، می توان به امیرنصر و امیر یوسف پسران سبکتگین، علی قریب ، سباشی حاجب و علی دایه که سردار معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود اول غزنوی بود. او در سال ۴۲۳ هـ ق سپهسالار خراسان گشت و در نهایت در سال ۴۳۱ هـ ق به امر سلطان مسعود گرفتار و محبوس شد.

۱۷. همان، ص ۱۲۰.

۱۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۷۴۵.

۱۹. همان، صص ۷۵۸ و ۷۶۰؛ غفرانی، «سپهسالار»، ص ۸۴۷.

۲۰. زرین کوب، «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ص ۱۶۲.

و طغرل غاصب یا کافر نعمت، اشاره کرد. سه نفر اول از خاندان سلطنتی بودند، که جایگاه و منزلت ویژه‌ای در نزد سپاهیان و دیوانیان داشتند.^{۲۱} گروهی از غلامان که در تاریخ بیهقی «غلامان سرایی» خوانده شده اند، پس از آموزش و تربیت های لازم به شاخه‌ای از سپاهیان می‌پیوستند که نگهبانی تاج و تخت و مذهب رسمی قشری تسنن بر دوش آنان بود و اینها فدائیان سپهسالار خود بودند.^{۲۲} شخصی نیز با عنوان کدخدا، سپهسالار را در امور دیوانی و مالی و نظامی همراهی می‌نمود که در واقع مشاور او در امور محسوب می‌شد. و در واقع جایگاه کدخدا نزد سپهسالار مانند وزیر نزد سلطان بود. با وجود آنکه کدخدا زیر نظر سپهسالار بزرگ به عنوان مشاور عمل می‌کرد، اما انتخاب او با صلاحدید وزیر و توسط سلطان صورت می‌گرفت. البته در عزل و نصب وی نظر سپهسالار را نیز جویا می‌شدند. کدخدایی سکوی پرتاب به مقام وزارت بود کدخدای امیر یوسف، بوسهل گلشن بود. هر سپهسالاری حاجبی نیز داشت و حاجب امیر یوسف طغرل بود.^{۲۳} سالار، حاجب بزرگ، سرهنگ، سالارغلامان سرایی از جمله مناصب پایین‌تر از سپهسالار و تابع دستورات او بودند.^{۲۴}

ب) سپهسالار ایالت

با پادشاهی سلطان محمود، حکومت غزنویان از نظر جغرافیایی به نهایت گسترده‌گی خود رسیده بود، که برای اداره بهتر، این امپراتوری به چندین منطقه‌ی سپهسالارنشین تقسیم شده بود. عراق عجم به مرکزیت ری، خراسان بزرگ با مرکزیت نیشابور، خوارزم، هند و غزنه. این مناطق از مهمترین مناطق سپهسالار نشین بودند. و سپهسالاران ایالات به تناسب منطقه اعزامی و خویشاوندی به سلطان، منزلت اجتماعی، سیاسی، و نظامی متفاوتی داشتند و در مناطقی که تحت فرماندهی آنها بود، والی و نماینده‌ی شخص سلطان شمرده می‌شدند. و سیاست‌گذاری‌هایی که اعمال می‌شد، می‌بایست مورد تایید و تصویب سلطان باشد و همچنین برنامه‌های نظامی خود را با سپهسالار بزرگ

۲۱. قدیانی، فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۴، ص ۶۰۱.

۲۲. احمدبن محمد ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ترجمه علی نقی منزوی، (تهران: توس، ۱۳۷۶)، ص ۳۸.

۲۳. حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، ص ۱۲۰.

۲۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۳۶.

و برنامه‌های دیوانی و مالی را با وزیر از طریق کدخدا هماهنگ می‌نمودند. و به هنگام عزیمت به منطقه‌ی حکمرانی خود درخواست صدور مواضعه می‌کردند، تا از دسیسه‌های درباری در امان باشند. چون حدود و اختیارات وظایفشان در آن درج می‌شد. و آنان از محدوده‌ی قانونی وظایف خود نباید فراتر می‌رفتند که در آن صورت به آنان تذکر داده می‌شد. از دیگر وظایف سپهسالاران علاوه بر حفظ قلمرو، آنها موظف به لشکرکشی و توسعه‌ی ارضی، کسب غنایم، جنگ، کوبیدن کافران، سرکوب شورش‌های داخلی و جمع خراج و مالیات بوده‌اند. اقامت طولانی سپهسالاران در ولایات دوردست همراه با عوامل دیگر مانند تربیت غلامان وابسته به خود، داشتن توانایی مالی، ترس از توطئه‌های درباری برضد خودشان، به تدریج موجبات شورش آنان را علیه حکومت مرکزی فراهم می‌آورد. و به منظور پیشگیری از شورش‌های احتمالی سپهسالاران، یک یا چند تن از فرزندان یا سایر اعضای خانواده‌ی آنان به عنوان گروگان در دربار نگه داشته می‌شد. اگر چه رسیدن به مقام سپهسالاری مستلزم داشتن تجربه‌ی نظامی بود که بی‌هقی آن را تحت عنوان «شاگردی‌سالاران» آورده است، اما گاه اتفاق می‌افتاد که یک‌غلام ترک که قبلاً خازن بوده یا منصبی غیر نظامی داشته و در امور جنگی تجربه‌ی چندانی نداشته است، به این منصب برگزیده می‌شد. مانند احمد ینالتگین سپهسالار هندوستان و دیگر ایاز بود که سلطان مسعود از اعزام او به ولایت عراق خودداری نمود و دلیل آن نداشتن تجربه‌ی کافی در امور حکمرانی ولایات و حضور همیشگی او در دربار بود. اگر چه سلطان مسعود به صداقت، شجاعت، و وفاداری وی کاملاً واقف بود. البته وابستگی ایاز به جناح پدربان در این امر نیز تأثیر داشت.^{۲۵} همراه هر سپهسالار یک کدخدا بود که وظیفه‌ی اصلی او رسیدگی به امور مالی لشکر و مشاوره نظامی بود، که او نیز توسط سلطان و با نظر وزیر و سپهسالار بزرگ اعزام می‌شد. هرگاه سلطان می‌خواست رفتار و عملکرد سپهسالار را محدود نماید، کدخدا را بدون مشورت با ایشان اعزام می‌نمود. در چنین مواقعی بین آن دو اختلافاتی به وجود می‌آمد. اگر چه درایت، کفایت سیاسی، تدبیر در امور مالی و لشکری و هوشیاری همه جانبه‌ی کدخدا موجب رونق کار سپهسالار می‌شد، اما در

مواقع بسیار، کدخدایان به عنوان جاسوس مخفیانه اخبار منطقه، نیات و رفتارهای سپهسالار را به سلطان گزارش می‌دادند. یعنی کدخدا مانند یک عامل مخفی دربار مرکزی عمل می‌نمود و این گونه ماموریت‌های مخفی که به کدخدا واگذار شده بود، قدرتی بیش از اختیارات قانونی به آنان می‌بخشید. یک نمونه اختلاف نظر که مربوط می‌شد به ابوالحسنعلی قاضی شیرازی با احمد ینالتکین سپهسالار اعزام شده به هندوستان، و بیانگر جایگاه برتر وی در منطقه بود. با اینکه حکم سپهسالاری از سوی سلطان به نام احمد صادر شده بود، اما قاضی اصرار بر این داشت که احمد زیر نظر علی بن عبید الله سپهسالار قرار گیرد. تمایلی که نیروهای نظامی و غازیان نسبت به احمد داشتند، باز هم به قانع ساختن قاضی شیرازی اکتفا نکرد. و وی با وزیر خواجه احمد بن حسن میمندی مکاتبه نمود و گزارش مفصلی از بروز اختلاف نظر خود با احمد ینالتکین را به وی عرضه نمود. اگر چه وزیر جواب داد که: «تو که کدخدای مالی ترا با سالاری و لشکرچه کار است؟ احمد خود آنچه باید کرد، کند.»

قاضی در هنگام لشکرکشی سپهسالار به ولایت گنگ (شهر بنارس) با ارسال گزارش مفصلی برضد احمد، او را متهم به سوءاستفاده مالی نمود. همین گزارش‌ها زمینه‌ای شد تا احمد ینالتکین شورش نماید. همینطور جاسوسی عبدالجبار احمدبن عبدالصمد شیرازی کدخدای آلتوتشاش خوارزم شاه و جاسوسی سعید طرف کدخدا، از غازی سپهسالار از آن جمله است.^{۲۶} با وجود این گاه پیش می‌آمد سپهسالاران تنها بخشی از غنایمی را که به دست می‌آوردند یا درآمدهایی که از راه اقطاع جمع‌آوری می‌نمودند را به طور کامل به سلطان گزارش نمی‌دادند و این امر موجب می‌شد که نظارت بر کار سپهسالاران دشوار باشد و آنها به طمع رسیدن به ثروت و قدرت بیشتر و یا کسب استقلال بر حکومت مرکزی بشورند.^{۲۷} برای نمونه می‌توان به گفته‌ی بیهقی در مورد ینالتکین اشاره کرد:

«احمدینالتکین مالی عظیم که از مواضعت بود از تکران و خراج گزاران بستد و مالی که حاصل شد بیشتر پنهان کرد و اندک مایه چیزی به درگاه عالی فرستاد. و

۲۶. همان، صص ۲۸۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۹۹، ۵۶۰؛ همان، صص ۱۲۲.

۲۷. غفرانی، «سپهسالار»، صص ۸۴۸؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۸۱

معتمدان من با وی بوده‌اند پوشیده، چنانکه وی ندانست، و از آن مشرف و صاحب برید نیز بودند، و هرچه بستد نسخت کردند و فرستاده آمد تا رأی عالی بر آن وقوف گیرد تا این مرد خائن تلبیس نماند کرد. و به ترکستان پوشیده فرستاده بوده است بر راه پنجپیر تا وی را غلامهای ترک آرند و تا این غایت هفتاد واند غلام آورده‌اند و دیگر دمام است. و ترکمانان را که اینجانند، همه را با خویشان یار کرد و آزرده‌اند و بر حالهای او کس واقف نیست، که گوید من پسر محمودم. بندگان به حکم شفقت آگاه کردند، رأی عالی برتر است.^{۲۸}

علائم، مشخصه‌ها و امتیازات سپهسالارولایت شبیه سپهسالار بزرگ بود. با این تفاوت که سپهسالار بزرگ در دربار اقامت داشت و بدون وقت قبلی نزد سلطان رفت و آمد می‌کرد و مستمری بیشتری دریافت می‌نمود. سپهسالاران در محل حکومتی خود برخی از مشاغل درباری مانند حاجب غلامان خاصه، دبیر و غیره داشتند. واگذاری منصب سپهسالاری ایالات گاه نه بر اساس تجربه‌ی نظامی شخصی بلکه به دلیل پیوندهای شخصی با سلطان بود. مثلاً احمد ینالتگین خزانه‌دار محمود بود و پیوندهای شخصی او با سلطان موجب گردید که مسعود سپهسالاری هند را به او بسپارد. پیداست آنهایی که با سلاطین دارای قومیت مشترک بودند، قسمت عمده‌ی ارتش غزنوی را تشکیل می‌دادند و بیشتر فرماندهان بالای ارتش نیز از میان آنان بودند.^{۲۹} اما چون ینالتگین در گذشته از محمود بد رفتاری دیده بود، فرصت را غنیمت شمرده عصیان کرد.^{۳۰} و مسعود ناگزیر لشکری را به فرماندهی سرداری هندی برای فرو نشانیدن شورش احمد ینالتگین به هند روانه نمود.^{۳۱} سالار یا مقدم نیز منصبی نظامی بود. این منصب سکوی پرتاب به منصب سپهسالاری بود. جایگاه سالاران در پایگاه قدرت پایین‌تر از سپهسالاران بود. و با عزیمت سپهسالار به منطقه اعزامی خود از طرف سلطان به عنوان حکمران مناطق، در هر منطقه چندین سالار زیر نظر سپهسالاران به

۲۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، صص، ۱۶۷، ۱۷۵.

۲۹. کلینفورداموند باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۲، ترجمه حسن نوشه، (امیرکبیر: تهران، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۶؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۷.

۳۰. زرین کوب، «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳۱. همان، ص ۱۶۵.

اجرای فرمانهای آنها می‌پرداختند و گاهی از سوی سپهسالاران به عنوان حکام شهرها برگزیده می‌شدند.^{۳۲} از جمله‌ی دیگر مناصبی که سکوی پرتاب به مقام سپهسالاری تلقی می‌شد، منصب حاجبی بود. تعدادی از سپهسالاران دوره غزنوی پیش از سپهسالاری منصب حاجبی داشتند. از مناسب دیگر خیل‌تاش بود که وظیفه‌ی آن رساندن دستورها و فرمانها و اخبار سلطان به پایتخت و ولایات مختلف بود. خیل‌تاشان تحت نظر حاجبان بودند. در رأس خیل‌تاشان فردی با عنوان نقیب خیل‌تاشان قرار داشت. وی هماهنگ کننده‌ی عملکرد خیل‌تاشان بود. در جنگ دندانقان پانصد خیل‌تاش در طلیعه‌ی سپاه غزنوی حضور داشتند. از خیل‌تاشان معروف که به مقام سپهسالاری نائل آمد، آلتوتاش بود که ابتدا نقیب خیل‌تاش محمود بود، بعد به منصب حاجبی، سالاری و سپس سپهسالاری رسید.^{۳۳} در رأس سپاه غزنوی، شخص شاه به عنوان فرماندهی کل حضور داشت و فقط در شرایط خاص بود که شاه خود به میدان جنگ وارد می‌شده است. چنان که ما حضور سلطان مسعود را در مواردی محدود در جنگ حاضر می‌بینیم حمله به هندوستان، رام کردن غوریان، حمله به مازندران و جنگ دندانقان بود. در دیگر موارد شاه فردی را به عنوان سپهسالار تعیین می‌کرد. و همه‌ی سپاهیان موظف به پیروی از دستورات او بوده‌اند. سپهسالار در موارد مهم نظامی و جنگی مهمترین مشاور شاه به شمار می‌آمده است.^{۳۴}

نقش سپهسالاران در سلطنت غزنویان

سلطنت غزنویان توسط ایتکین سپهسالار جنگجوی امرای بنی‌سامان در حدود سالهای ۳۵۱ و ۳۵۲ هـ ق در غزنی بنیاد نهاده شد،^{۳۵} او در ابتدا جزو غلامان احمد بن اسماعیل سامانی بود و توسط نصر بن احمد آزاد شد و نوح بن نصر او را به فرماندهی دسته‌ای از نیروهای خود منصوب گردانید و به تدریج به دلیل لیاقت و هوش بالایی

۳۲. حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، ص ۱۲۳.

۳۳. همان، ص ۱۲۵.

۳۴. رضا رفایی قدیمی اختیاری، زهرا اختیاری، «تاریخ بیهقی و علوم و فنون نظامی»، نشریه جستارهای نوین ادبی، ش ۱۹۱،

(زمستان ۱۳۹۴)، ص ۹۷.

۳۵. نرشنی، تاریخ بخارا، ص ۱۳۵.

که داشت به مقام حاجب الحجابی ارتقاء یافت و زمانی که بکر بن ملک، فرمانده لشکرخراسان به بخارا حمله کرد، سپهسالار الپتکین او را شکست و مقتول ساخت. او در زمان عبدالملک به سرداری سپاه و حکومت خراسان گماشته شد. در جنگ برسر جانشینی امیرعبدالملک، الپتکین با امیر منصور برادر امیر عبدالملک به جنگ پرداخت و در این جنگ پیروز شد و پس از این الپتکین به جانب غزنه حرکت کرد و حکومتی مستقل و جدید تشکیل داد. پس از الپتگین سلسله سلطنت به بلکاتگین غلام و فرمانده لشکر محافظ الپتگین رسید. پس از او سلطنت سبکتگین بود که پیش از این در نیشابور نزد الپتگین آمده و در بخارا به وی ملحق شده بود. با توجه به استعداد، اندیشه و توانایی و مهارتی که در فنون لشکری داشت، مورد توجه الپتکین قرار گرفت. نخستین هدفی که سبکتگین در پیش داشت، توسعه نفوذ وی و گسترش سلطنت بود که توانست با تشکیلات جدید به ایجاد وحدت ملی نائل آید. سبکتگین در سال ۳۶۶ هـ ق به عنوان سپهسالار، هجوم ابوعلی انوک را به شهر غزنه، در بیرون این شهر دفع نمود. و با اسیران و غنایمی که به دست آورده بود به شهر بازگشت. حدود پانصد سپاهی به گرد او جمع شدند و او را به عنوان حاکم و فرماندهی خویش به جای بوریتهگین برگزیدند. سبکتکین در مقابل از آنها خواست وارد تشکیلات نظامی شوند و این امر موجب تحولی جدید در حکومت غزنه گردید و سبکتگین به عنوان سر سلسله‌ی حکومت غزنویان شناخته شد. و زمانی که پسر سبکتگین، امیر محمود برخراسان چیره گشت، بلافاصله حکومت او از سوی خلافت عباسی به رسمیت شناخته شد.^{۳۷} (۳۸۹ هـ ق) سلطان محمود به تدبیر در کارها و جنگ جویی شهرت داشت. وی تدبیر لشکر و زمامداری را تحت نظر پدر خود فرا گرفته بود.^{۳۸}

از جمله سیاست داخلی محمود می‌توان به وحدت ملی و برافکندن تشکیلات ملوک الطوائفی اشاره کرد.^{۳۹} امپراتوری غزنوی به هنگام مرگ محمود از مرزهای آذربایجان و کردستان در مغرب تا بخش علیای دره‌ی گنگ هند در مشرق، و از خوارزم

۳۶. صالح پרגاری، «فروپاشی ساختار قدرت غزنویان»، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۴۶ و ۴۷، (پاییز ۱۳۸۲)، ص ۴۴.

۳۷. همان، ص ۴۵.

۳۸. خلیل الله خلیلی، سلطنت غزنویان، (بی جا)، امیری، (بی تا)، ص ۱۷.

۳۹. همان، ص ۲۵.

در آسیای میانه تا کرانه‌های اقیانوس هند امتداد داشت.^{۴۰} الپتکین، بلکاتگین و سبکتکین غلامانی بودند که در دربار سامانیان پرورش یافته و به تدریج اصول نظامی‌گری را فراگرفته بودند و به فرماندهی یا سپهسالاری ارتش سامانیان رسیده بودند. اگرچه به کارگیری غلامان در سپاه از یک قرن پیش توسط عباسیان آغاز و در دوره‌ی سامانیان و بویه‌یان این روند ادامه یافت. در این حکومت‌ها این غلامان به عنوان نیروی سوم یا عنصر تعادل و توازن بخش قوای نظامی شناخته می‌شدند و خلفای عباسی برای ایجاد تعادل و توازن بین ایرانیان و اعراب از غلامان ترک بهره گرفتند و سامانیان و بویه‌یان به منظور کاستن قدرت سپاه مبتنی بر خاستگاه دهقانی و دیلمی به فکر بهره‌مندی از غلامان افتادند. اما وضعیت غزنویان متفاوت با حکومت‌های فوق بود.^{۴۱} بنیانگذاران سلسله‌های غزنوی، بنوسیمجور، آل محتاج (چغانیان) همگی سپهسالاران سامانیان بودند، که ادعای استقلال کردند.^{۴۲} در این حکومت‌ها غلامان با آموزش و کسب تجربه و رسیدن به مدارج بالای نظامی و به دست آوردن مناصب بزرگ در ارتش از جمله سپهسالاری نقشی تأسیسی در حکومت‌های گفته شده داشتند. و بعدها امرای غزنوی با بهره‌گیری از تجربیات برگرفته از حکومت‌های پیشین، عقلانیت سیاسی و نظامی خود و اجبار اجتماعی به سوی غلامان گرایش یافتند. از این رو غزنویان با خرید یا اسارت غلامان ترک یا هندو به تربیت و آموزش نظامی آنان همت گماشتند. این غلامان با سنت‌های محلی منطقه خدمت خود آشنایی نداشتند. پس با تمام وجود خود را به فرمانروای خود پیوند زدند.^{۴۳} و از آنجا که نهاد ارتش در داخل امپراطوری غزنوی اعتبار بالایی داشت، و گرایش غزنویان به ارتش سالاری بود، و اگر چه سازمان سپاه غزنوی در ابتدا از روی نمونه ارتش سامانی و بویه‌یی شکل گرفته بود، اما ارتش غزنوی در مقایسه با سابقه نظامی شرق اسلامی به ارتشی گسترده و پیشرفته تبدیل شد. و این ارتش گسترده به مرور دچار دگرگونی‌های سنتی شد، که عبارت بود از همان گرایش ارتش‌سالاری

۴۰. زرین کوب، «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ص ۱۴۸.

۴۱. حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، ص ۱۳۳.

۴۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۶۷، ۱۷۰.

۴۳. حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، ص ۱۳۳.

امپراتوری غزنوی و تنوع نژادی سپاهیان، زیرا سپاهیان غزنوی از سرزمینهای مختلف با نژادهای گوناگون بودند و هسته اصلی ارتش غزنوی را بردگان (غلامان - ممالیک) تشکیل می‌دادند.

بالاترین مقام حکومتی در رأس ساختار سپاه غزنوی سلطان قرار داشت. وی به عنوان عالی‌ترین مقام نظامی از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و قدرتش را به شیوه‌ای مستبدانه بر اتباع خود اعمال می‌نمود. در سپاه غزنوی سپهسالار فرمانده کل قشون بود. پس به طور وضوح می‌توان گفت امپراتوری غزنوی حکومت غلامان و غلام سپهسالاران بود. و غلامان در شکل‌گیری، تکوین و گسترش سپاه و امپراتوری نقش تأسیسی داشتند. الپتگین فاتح غزنه با تکیه بر سپاه غلام محور خود غزنه را فتح کرد. در دوران حکومت امرای دیگر غزنوی نیز غلامان همچنان نقش محوری خود را در سپاه حفظ کردند و به سطوح عالی مدیریتی و فرماندهی نظامی نائل آمدند. در درون ساختار حکومتی غزنویان سپهسالاران به عنوان مردان جنگ در شورای جنگ و تصمیم‌گیریها شرکت داشتند. اما در سیاست‌گذاری‌های کلان حکومتی نقش کمی ایفا می‌کردند. کارکرد و عملکردشان در دایره‌ی «مردان جنگی مجری اوامر خداوند سلطان» محدود می‌شد. آنان این عقیده‌ی تحمیلی - ساختاری را بر خود القا و در جامعه ترویج می‌نمودند، که کارسیاست از آن سلطان و خواجگان (وزیر) است، نه سپاهیان.^{۴۴} با مأموریت برخی سپهسالاران بزرگ تحت نظارت سپهسالاران ولایتی، گسست و تعارض در ساختار سلسله مراتبی غزنویان افزایش یافت.^{۴۵} سپاه غزنوی در زمان سلطان محمود هرساله منطقه جدیدی را فتح می‌کرد. اما در زمان سلطان مسعود آن چنان دچار رکود و رخوت شده بود که هیچ منطقه‌ی جدیدی را نگشود.^{۴۶} با عمیق‌تر شدن تعارض سلسله مراتبی، کشاکش بین سلطان و زیردستان، بین سطوح عالی فرماندهی (وزیر، سپهسالار، حاجب، عارض و سالار غلامان سرایی) و در بین سطوح پایین فرماندهی و مدیریتی (سالاران، سرهنگ‌ها، خیل‌تاشان و...) به وجود

۴۴. همان، ص ۱۴۱.

۴۵. همان، ص ۱۴۴.

۴۶. پروگاری، «فروپاشی ساختار قدرت غزنویان»، ص ۵۷.

آمد.^{۴۷} هرچه نافرمانی و رخوت و سستی نخبگان جنگی - سپهسالاران - بیشتر می شد، تضعیف سلطان و حکومت افزایش می یافت.^{۴۸} از جمله‌ی این تعارض و گسست ها که بیشتر در دوره‌ی حکومت مسعود و سلاطین پس از وی نمود بیشتری داشت، می توان به خیانت سپهسالاران به سلطان مسعود را در جنگ با ترکمانان ذکر کرد. در این جنگ جمع بسیاری از سپهسالاران غزنین به ترکمانان پیوستند و اگر چه سلطان مسعود در میدان جنگ تنها ماند، اما او چند تن از سرداران ترکمان را از پا درآورد و توانست از آن معرکه به سلامت در آید.^{۴۹} از موارد دیگر این کشاکش‌ها که نتیجه‌ی تعارض و گسست بیشتر میان سلطان و سپهسالاران بود، اریارق و آسختگین دو سپهسالار ترک بودند که قربانی کینه‌ی سلطان علیه محمودیان گردیدند و از مقام سپهسالاری به زیر کشیده شدند.^{۵۰} افزایش اختلافات و نارضایتی نیروهای نظامی و ضربات پی در پی که از سوی ترکمانان به حکومت سلطان مسعود وارد می شد، تضعیف هر چه بیشتر شخص سلطان را که در رأس هرم قدرت و ساختار حکومت قرار داشت را به وجود آورد. و به دنبال آن شورش و نافرمانی برخی از سپهسالاران بر سر تعیین جانشینی در دوره‌ی آخرین سلاطین غزنوی، شکست ساختار قدرت حکومت غزنوی را هویدا ساخت.^{۵۱} طغرل کافر نعمت سپهسالار دوره‌ی عبدالرشید بود. طغرل کافر نعمت نامی است که بیشتر منابع به غلام سپهسالار شورشی دربار غزنویان داده‌اند. این غلام سپهسالار از فرماندهان بزرگ غزنویان بود و به دنبال این بود که از ضعف غزنویان برای رسیدن به تاج و تخت استفاده کند، همان راهی که زمانی الپتکین و بعدها سبکتگین برای رسیدن به قدرت در آن گام نهادند.^{۵۲}

۴۷. حسن زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، ص ۱۳۹.

۴۸. گردیزی، زین الاخبار، ص ۸۵.

۴۹. عبدالقادر بن ملوکشاه بدوانی. منتخب التواریخ، مصحح احمد علی صاحب، (تهران: آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰) ص ۱۹.

۵۰. ذکر الله محمدی، «نقش غنایم و ثروت هند در بنیه های اقتصادی غزنویان»، نشریه تاریخ (دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات)، ش ۴، (بهار ۱۳۸۵)، ص ۱۲۵.

۵۱. پرگاری، «فروپاشی ساختار قدرت غزنویان»، ص ۵۸.

۵۲. محسن مؤمنی، «ظهور و سقوط طغرل کافر نعمت»، نشریه پژوهش‌های تاریخی، ش ۴۱، (بهار ۱۳۹۸)، ص ۱۰۶.

نتیجه گیری

سپهسالاران غلامان دربار سامانیان بودند که با پیشرفت در مناصب نظامی به کسب قدرت پرداختند. از میان این سپهسالاران الپتگین، بلکاتگین، سبکتگین و محمود با جنگ و لشکرکشی‌های بسیار با حاکمان مناطق شرقی، بتدریج توانستند مناطقی را تصرف نموده و حاکمیت خود را برقرار نمایند. این سپهسالاران بعدها در نقش سلطان شیوهی خداوندان خود یعنی سامانیان را دنبال نموده و به جذب و تربیت غلامان در ساختار حکومتی خود پرداختند. ساختار سلسله مراتب نظامی که مبتنی بر نظم و ثبات بود و توسط سلطان محمود که خود در رأس این نظام قرار داشت، بوجود آمد، در دوره‌ی سلطان مسعود، به دلیل ضعف ساختار قدرت، دچار تعارض و گسست شد. و حکومت غزنوی که سپهسالارانی برآمده از سامانیان، بنیانگذاران آن بودند و نقشی تدوینی و تأسیسی در پایه‌گذاری حکومت غزنویان داشتند، خود به تربیت غلام -سپهسالارانی پرداختند، که در دوره‌ی سلطان محمود پیروزی‌های بسیاری را نصیب غزنویان نمودند. اما با شروع تعارضات پیچیده در ساختار حکومت مسعودی، دیگران سپهسالاران عملکرد چندان مؤثری در جهت تداوم حاکمیت غزنویان نداشتند.

منابع و مأخذ

ابن مسکویه، احمد بن محمد. تجارب الامم، ج ۵، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس، ۱۳۷۶.

باسورث، کلینفورداداموند. تاریخ غزنویان، ج ۲، ترجمه حسن نوشه، امیرکبیر: تهران، ۱۳۷۸.

بدوانی، عبدالقادر بن ملوکشاه. منتخب التواریخ، مصحح احمد علی صاحب، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی، تهران: دنیای کتاب، (بی تا).
پرگاری، صالح. «فروپاشی ساختار قدرت غزنویان». نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۴۶ و ۴۷، ۱۳۸۲.

حسن زاده، اسماعیل. «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان». پژوهش‌نامه علوم انسانی،

ش ۵۲ ، ۱۳۸۵.

خلیلی، خلیل‌الله. سلطنت غزنویان، (بی جا): امیری، (بی تا).

زرین کوب، عبدالحسین و دیگران. «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.

رفایی قدیمی اختیاری، رضا و زهرا اختیاری. «تاریخ بیهقی و علوم و فنون نظامی». نشریه جستارهای نوین ادبی، ش ۱۹۱، ۱۳۹۴.

غفرانی، علی و نرگس تنهایی. «سپهسالار». ج ۲۲ (بی جا): دانشنامه جهان اسلام، (بی تا).

قدیانی، عباس و غلامرضا وطن دوست. فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۴، تهران: آرون، ۱۳۸۷.

کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک و محمد قزوینی. زین الاخبار، تهران: کتاب خانه ادب، ۱۳۱۵.

محمدی، ذکر الله. «نقش غنایم و ثروت هند در بنیه های اقتصادی غزنویان». نشریه تاریخ (دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات)، ش ۴، ۱۳۸۵.

محمدی ملایری، محمد. تاریخ و فرهنگ ایران (در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی)، ج ۵، تهران: توس، ۱۳۸۲.

مؤمنی، محسن. «ظهور و سقوط طغرل کافر نعمت». نشریه پژوهش های تاریخی، ش ۴۱، ۱۳۹۸.

نرشخی، محمد بن جعفر. تاریخ بخارا، مصحح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.

Contents

Ritual-traditional function of hunting in Achaemenid religion	1
Rohalah Alipoor, Ebrahim Shahpori	
Sassanid political ideology	23
Author: Mohammad Rahim Shayegan / Translator: Setayesh Daman Afshan	
The Evolution of the Saladin Legend in the West	39
Author: Carole Hillenbrand / Translator: Iman Fakhri Joshani	
The performance and role of the Sepahsalar in the Ghaznavid military hierarchy	61
Azin ZoghiZadeh	

In The Name of God

Biannual Journal of Karnameh Tarikh

Vol.8, no.17, Spring & Summer 2022

**Concessionary:**

History Students' Association of Shahid Beheshti University

Editorial Director:

Mohammad Javad Mohseni
M.A. student of history at Shahid Beheshti University

Editor-in-Chief:

Amin Davoodi
PhD student of history at Shahid Beheshti University

Editorial Board:

Allahyar Khalatbari (Ph.D)
Professor, Departemant of History, Shahid Beheshti University

Gholam Hossein Zargarinezhad (Ph.D)
Professor, Department of History, University of Tehran

Touraj Daryae (Ph.D)
Professor, Department of History, University of California, Irvine

Karim Soleimani (Ph.D)
Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Ghobad Mansourbakht (Ph.D)
Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Zohair Siamian Gorji (Ph.D)
Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Arezoo Rasooli (Ph.D)
Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Mohammad Haji Taghi (Ph.D)
Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Consultant Supervisor:

Ehsan Afkande (Ph.D)
Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Internal Manager:

Sadegh Sahn
M.A. graduated of history at Kharazmi University

Administrative Manager:

Haniye Ghazvini
B.A. student of history at Shahid Beheshti University

Operator & Designer: Mohammad Javad Mohseni

M.A. student of history at Shahid Beheshti University

Address: History Students' Association, Department of History, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Velenjak, Tehran.

Email: karnamehtarikh@gmail.com